UNIVERSAL
LIBRARY

﴿ فهرست آنچه از بیانات ومطالب دراین نامهٔ پاك آورده شد ﴾

﴿ صحیفه ﴾

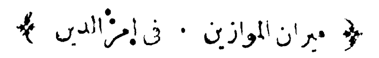
MIZAN-UL-MAVAZIN FI-AMRED-DIN

a

Treatise of the controversy Between Islam and Protestants

FOURTH EDITION

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimery
—1871—



میزان الموازین . فی امر الدین

اخلاص با خدای سرمایهٔ نیک بختیها است

کلام ولی خدا علی است

اثر خامهٔ دانش نجفعلی

در اسلامبول

در مطبعهٔ عامره طبع کرده شد

۱۲۸۸

﴿ هو العلی الغالب ﴾

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای راستایش آوریم که ذوات جهان آیینهٔ جمال قدرت اواست ۰ وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او ۰ احدیتش را آرایش ازشمار وتعداد نیست ۰ صمدیتش را آلایش بصاحبه واولادنی ۰ مستغنی ازمشیراست و وزیر ۰ منزه ازمانند است ونظیر ۰ نفس کلی ازتولید روح ادراك ذاتش عقیم است ۰ وعقل نخستین بمشاهدهٔ نجوم صفاتش مترنم بهانی سقیم ۰ ناپیدایی که بنیاد جهان از پی پیدایی اواست ۰ وباهمه پیدایی پیدا ونهان سرکنندهٔ پیدای ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عما یصفون وسلام علی المرسلین ﴾

خاصه برپیغمبر رادی ۰ کدبه بندکی افتخار آورد ۰ وعبودیت را بر رسالت پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾ بهترین موجودی که نخستین عدداست ۰ وصاحب ابد ۰ خاتم رسل است ۰ وهادیٔ سبل ۰ کل عقل است وعقل کل ۰ سید کونین است وسرور عالمین ۰ ملك وجودین است ومالك دارین ۰ کاشف الظلم ۰ شفیع الامم ۰ صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم *

﴿ اما بعد ﴾

جماعتی ازاهل مذاهب مبتدعه که درزمرهٔ عیسویانند ۰ دراعتراض براسلام واسلامیان تألیفاتی بتکلفات نکاشته ۰ وبرنشر آنها همت

کماشته و پنداشته اند ۰ که متاعی رنکین دربازاردین آورده اند ۰
واساسی متین درسرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران درجمعی سخن از کفتههای آنکروه که در تألیف
(میزان الحق) نام آورده اند درمیان نهاده اظهار افسوس کردند ۰
وضرر بعضی از مندرجات آنرا در دلهای ضعفای اهل دین محتمل
دانستند ۰ وازمن بنده خواستند که برای یادآوری دلهای پاك ۰
وآکاهی صاحبان ادراك ۰ مختصری بنویسم ۰ که سعادتمندرا
مزید بصیرت شود ۰ وفتنه جویرا اتمام حجت کردد *
درحالتیکه مرا اشغال وعلایق بسیار فرا کرفته بود ۰ وبعلت کمی
آکاهی که داشتم ۰ وخودرا مرد مبارزت درین میدانهانمی دانستم ۰
وناچار ازپذیرفتن امر برادران شدم ۰ کورد خواهش ایشانم
ناکوار آمد ۰ امتثال کردم ۰ وبدانچه توانستم اقتصار نمودم ۰ واز
شرح وبسط درسخن اعتذار خواستم ۰ وبرالطاف خدا وندی
اعتماد آوردم ۰ وازارواح مقدسهٔ انبیا واولیا استمداد جستم *
* ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *
این نامه راکه برای سنجیدن هرکونه میزان صحیح وسقیم است ۰
ونمودن راه راست ومستقیم ۰ بیاری خدای درطی یك (مقدمه)
وپنج (میزان) راستین قرار داده ۰ وهرکدام ازمیزانهارا پرده
معیارمرتب داشتم ۰ وقبول وتصدیق سخنان مندرجه درآن راکه
جزازراستی وحقیقت شناسی ۰ وغیراز راه خدا پرستی نیست
بانصاف صاف ۰ وتمیز خالص بی اعتساف اهل ادراك ۰ که
ازتعصب جاهلیت رهایی دارند واکذاشتم ۰ وخدای راوکیل امور
دانسته ۰ دست نیازبدرکاه او تعالی آورده درخواست میکنم ۰ که مرا
وهمکنان ازطالبان راه راست آلهی را ازخطا وزلل ۰ ولغزش درقول
ودرعمل وقایت کند ۰ وکم شدکان را بصراط مستقیم خویش
هدایت فرماید ۰ انه علی کل شیء قدیر *

مقدمه

یاد آوری میکنم نکاه کنندکان این نامه را که از روی راستی ودرستی بمطالعهٔ آن همت کمارند . واز آنچه طبایع ونفوس ایشان بر آن مألوف ومأنوس است چشم بپوشند . که دوست داشتن هر چیزی مردرا از دریافت عیبها کور وکر کرداند *

اخلاص را از سحرهٔ فرعون بیاموز که پادشاه بر آنها وعدها داد وملاطفتها کرد . بل تملقها نمود و بعزت اوسو کند نمودند . که انا لنحن الغالبون . هماناچون معجز موسی کلیم آلهی را بر سحرهای خود شان غالب دیدند . سجده آوردند . وایمان کردند . واز هواهای نفسانی مقهور نشده واز سلطان فرعونی وتخویف او باکی نکرده وکفتند (فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا) زندکانی این جهان پست خواهد کذشت . بهر چه خواهی در حق ما حکم کن *

طالب راه خدای از جدال وختل اجتناب کند . واز مکابره وبی انصافی دوری جوید * علم خداشناسی نوریست که بر دلهای بندکان راستکار انداخته میشود . وتوفیق باخداونداست *

این نامه را که بامر و التماس برادران مینویسم . درغایت ایجاز واختصار خواهد بود . وبدین موجب کلمات وعبارات میزان پروتستانی را کلمة بکلمة وحرفا بحرف نتوانم آورد . که بعلاوهٔ مشاغل وموانع که مراهست . طبعا اقبال بر آن ندارم که متعرض بر عبارات آنها علی التفصیل شده درنقض وابرام آنها بردازم . وکتاب کثیر الحجمی بنویسم . زیرا که وقت خود واخوان عزیزمرا شر یفتر ازان میدانم . وبنا براین باکمال اعتذار عرض میکنم . که درین اوراق بذکر خلاصهٔ مطالب اکتفا خواهم داشت . وبقدری که صاحبان ادراك را که بفطرت پاك بشیمهٔ انصاف اتصاف دارند قانع توانم کرد قانع خواهم شد . ومن کفر فان الله غنی العالمین *

دربیان هر مطلبی که محتاج باقامهٔ برهان است . راه استدلال رابابد

فهمید • وهر مطلبی را ازمناسب آن برهان باید آورد • ومابیاری خدای بهرسه کونه دلیل ازحکمت • وموعظت حسنه • وجمله دیکر برهان ازمجادله بالتی هی احسن • در طبق امر خدای بنیان بیانات خودرامحکم خواهیم داشت • وبطور مغالطات وخلط مبحث وتغییر درترجمه وتفسیر پیش نیامده • سخنان زشت وسقیم را باآرایش دروغین نیاراسته • براهل علم تأسی خواهیم جست • وآداب سخنکویی را مرعی خواهیم داشت ومانند ملحدان واهل تلبیس نخواهیم بود • که بشیوهٔ زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خودرا باآرایشهای دروغین بیارایند • وازدرودریچه جویای مشتری شوند * صاحبان اطلاع راپوشیده نیست • که طایفهٔ پروتستان قریب بپانصدسال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان دو رئیس درطریقهٔ آنها کردیده درآیین متدا ولهٔ میان عیسویان تصرفات کردند • بمخالف تمامی انجیلیان سخن کفتند وبرای اساس طریقهٔ خود شان ازآداب واطواری که نفوس وطبایع پسند تواند کرد آوردند عنوان ازموا سات وبرادری نهادند • رهبانیت رابرداشتند • اعتراف بکناهان در نزد علمای مسیحیه را ممنوع داشتند احترامات معابد وکلیساهارا امر زاید کفتند • دعا ونماز وروزه وپرهیز وجملهٔ عبادات وتکالیف بازحمت وریاضات جسمانیه را رد نمودند • حکومت روحانیه راکه پاتریك وجاثلیق کنند بدعت دانستند • ودرنشان دادن نان وشراب وجود یعنی کوشت وخون عیسی را آن دوکروه باهمدیکر اختلاف کردند • ودر اینجا زیاده براین تفصیل ازحالات واطوار وکفتارهای آن کروه آوردن بکارنیاید* باعتقاد تمامی مسیحیان طایفهٔ مزبوره درمیان ملل عیسویه اهل بدعت هستند بعلت آنکه تصرفات درآداب واطوار شریعت کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد • ویاازجانب خدای اذن داده شود • درنزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد • والحاصل شروع بمطالب خود کنیم وجنك آنهارابرآنها واکذاریم *

﴿ جون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ﴾ *

تأکید میکنم وصیت خودرا در خصوص مطالعهٔ این کتاب که بثبات قدم درمقام انصاف باش ٠ وامر دین راکار سهل وبازیچه مشمار ٠ بکلی تعصب را ازخود دورکن *

همهٔ این بنی نوع از یك پدروازیك مادر زاده ایم ٠ واختلاف وضع زمان بمرور دهور واعوام ٠ هرکدامی را بسمتی ازاین کرهٔ خاك انداخته ٠ درعادات واخلاق ولغات وآیین واطوار ٠ این بنی نوع رامختلف کردانید ٠ وبعلت حدوث اهل بدعت وکمراهی درمیان صاحبان ادیان درهر قرنی از زمان ودوری مکان ازمکان ٠ وکمی آکاهی در مردم ٠ وقلت فهم وادراك در زمانهای پیش ٠ ونبودن اسباب مراودات ٠ وغلبات سلطان نفس اماره بسوء ٠ وتسویلات هواهای نفسانی ٠ ومطلوب بودن ریاسات وتسلطات مر طبایع را ٠ وباقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین در دورهٔ باطله اختلاف حاصل آید ٠ اینهمه اختلافات عظیمه ٠ وحالات وخیمه ٠ درمیان فرزندان یك پدر ویك مادر افتاد ٠ وبرادر را از برادر بکلی بینونت آورد ٠ وبدین علت کارادیان ومذاهب بجایی رسید که می بینی ٠ دین حقیقی وراه مطلوب خدایی ازمیان برداشته شد ٠ ودر اطراف عالم بطورهای ناشایست منازعات مذهبیه شایع کردید *

اکنون اکراز روی واقع بنای تفحص در امر دین است ٠ برادروار دامن همت را برمیان زن ٠ ملاحظات عارضیه را ازخود دورکن ٠ انس وعادات برمعتقدات خویش راترك نمای ٠ دل خود را پاك دار ٠ که دوکونه محبت دریك دل نکنجد ٠ معنی انصاف را ازخود جدا مساز ٠ ودر حضور شهادت خدای سخن را از روی بصیرت بشنو ٠ وحق وباطلرا بمیزان راستین بسنج ٠ وخدای را ولی توفیق دیده ٠ بمقصود حقیقی که خدا وراه خدااست برس *

میزان نخستین

دربیان بعضی ازا اطوارخدا شناسی ٠ وخدا پرستی ٠ وآنچه متفرع

براین مطلب است ٠ واین میزان بر ده معیار مشتمل است *

معیار اول

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند ٠ ودر توصیف اوبصفات کمال ٠ وتنزیهش ازنقایص واز هر کونه تغیر وزوال ٠ صاحبان ادراك ومعرفت ازاهل هر دینی اقرار کنند ٠ بل هر صاحب شعوری اکر تأمل نماید ٠ وصانع رابعین الیقین شناسد ٠ قطعا اورا ازنواقص امکانیه منزه ومعراخواهد دانست ٠ وبصفات کمالش موصوف خواهد شناخت *
درآغاز کتاب میزان پروتستانی کوید ٠ خدای واحد وقدیم ومقدس وعادل ورحیم که ذاتش معرا از تغیر ومبرا از تبدیل است ٠ ونیز کوید ٠ خدا قدیم ومطلق ودر ذات وصفات خود عاری وبری ازتغیروتبدیل است ٠ وازکتب آسمانی نیزدرجاهای بسیار ازان کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره براتصاف صانع بصفات حسنه ٠ وتنزه او از نواقص دارد آورده است ٠ این مطلب را داشته باش ٠ که مفتاح بسیاری ازاموردین خواهد بود *
پس ازآنکه دانستی که عیسویان ومانندآنها یعنی کروه پروتستان ٠ ازروی منطوق انجیلی که دارند ٠ خدارا موصوف بصفات کمال ٠ ومنزه ازهرکونه تغیروزوال ٠ ومعرا از نواقص کفتند ٠ افسوس داریم٠ ازاینکه نیزمسیح را پسر خدا داشتند ٠ وپسر را در ذات پدر پنهان دانستند ٠ وازان ذات بسیطش تولید کردند ٠ تغیر حالات دراورا جایز دیدند ٠ نقص امکانی رابرآنجاوا ردساختند *
عجب است که هم ازانجیل آورده‌اند ٠ که ذات پسردرذات پاك پدر مستجن ومستوربود ٠ وشباهت وعلاقهٔ ازلیه ٠ که پسر را باپدر میباشد ٠ مانند علاقه ورابطه ایست ٠ که کلمه بفکر وفکر بروح انسان دارد ٠ واز ازل ازاوظهوریافته ٠ ومتولد کشته است ٠

لکن باز در ذات باپدر یکی است · تاآنکه نیز از انجیل از قول عیسی
کوید · که کفت من در پدرم و پدر درمن است · و پس از این
تفصیل · از ذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده · از روح ونفس
ناطقه وبدن مثال آورده · وتمثیل دیکر از نور وآتش ومانند آن
کوید · ودر تحقیق اقانیم سه کانه که (اب وابن وروح القدس) است
شرحها میدهد · وسخنها میکوید · وروح القدس را که یکی
ازخدایان است · در قالب کبوتر بسوی خدای دیکر که پسر است
بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *
برادران هوشیار تنافی واختلاف تمام درین دو مطلب رامی بینند ·
ومی دانند که کار ازدو قسم بیرون نیست · یاآنکه عیسی پسر خدا
ومندمج اندر ذات خدانتواند بود · بعلت اینکه ذات الهی را تغیر
وتبدل چه در ازل وچه درقدم وچه در حدوث بهیچ طوری عارض
نتواند شد · وعیسی کلمة الله را چنانکه همین توریة وانجیل نیز
تصدیق میکنند · بجز بندکی واحتیاج وشرف نبوت ورسالت ·
هیچ مناسبت وخصوصیت دیکر ازجهت ذات وحقیقت · باخدای
نتواند بود · چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد ·
ویاخود کسانی که نام خودرا از اهل توحید آورده · بت پرستانرا
مردود دانستند · وبظاهر سخن خدای را بصفات کمال موصوف
وازتغیر ونقصان منزهش کفتند · دردعوی خودشان کاذبند *
بت پرستی منحصر بستایش بر بت ظاهری نیست (اتعبدون
ماتنحتون) · استماع کننده ازهر سخنکوی پرستش اورا کرده است ·
هرکاه سخنکوی از خدا کوید مستمع پرستش خدایرا کرده است ·
واکر از شیطان کوید عبادت شیطانرا بجای آورده است *

﴿ معیار دویم ﴾

معایب عقاید مذکوره چنانکه علی الاجمال درنزد اهل بصیرت وهوشیاری

آشکار است دراثنـای بیانات نیز تفصیلی در آنخصوص خواهد آمد
و برصاحبان ادراك روشن خواهد شد · که اولا انجیلی که
در دست دارند محرف است ومجعول · وآنچه دلیل برخلاف این
بیاورند مردود است وغیر مقبول · کلام خدایی و وحی خدای
دریك جای امر بتوحید · ودر جای دیکر امر بکفر وشرك والحاد
نمیکنند · وثانیا ازاینکونه عقاید درحق مسیح وتعدد ذات خدای ·
وازآنطرف اظهـار توحیـد وتوصیف وتنزیه خدایی · پایهٔ افهام
ودرجهٔ دینداری آنهـا معلومست · کهٔ یابعلت عدم فهم این همه
تناقض وتنافی آشکار افهام آنهادر نهایت اعوجاج وانجماداست ·
ویاخود در واقع اعتقـاد بتوحیـد حقیقی ندارند وآنکونه سخنـان را
ازروی مصلحت جویی خویش کویند ·
درهر زمان و درهر قومی · اضلال ملل وطوایف از راه خدای ·
غالبا باینطورها بوده است · که اشخاصی ازمیان آنها برخواسته ·
بعنوان هدایت وتشیید امر آیین حق · سخنـان مقرون بحق
وصواب را آورده · و باطل را باحق ممزوج داشـته · مقصود
خودشـانرا حاصل کرده اند · چنانکه عیسی علیه السلام مکر را
کفت کهٔ بعد ازمن مسیحان وتعلیم دهند کان در وغکوی خواهنـد
آمد · وازا وصیای او کفتند · که آنچه در کتب متقدمه کرده اند
دراین نوشتجـات مانیز خواهند کرد · چنانکه بیان این سخن نیز
ازانجیل درجای خود خواهدآمد *

﴿ معیارسیم ﴾

موحدین اهل ادیان صانع تعـالی راجامع صفات کمال · ومستجمع
جمیع صفات حسنه دانسـته اند · ودلائل وبراهین از روی عقل
درائك · وازبداهت اعتبـار وادراك · وازکـتب والهامات
الهیه · وغیرآنهـا آورده اند · وکـتب وتألیفـات بسـیار نیز

دراین خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آزانچه دراین مقام بکار آیدیاد آورشویم که اساس دین قویم توحید است وخدا شناسی ومبعوث نکردیدند انبیا واولیا مکر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای وتوحیداو سبحانه ٠ پس کوش خود راباز کن ٠ وهوش وادراك خودرا درنزدمن بعاریت بگذار ٠ وآمادهٔ فهم این معانی باش *

﴿ اول الدین معرفته ﴾

هرمدرکی را آلت ادراك ازسنخ مدرك باید باشد که میان مدرك ومدرك از وجود مناسبتی ناچار است ٠ وچون خدارا ازجهة ذات بامخلوقات نسبت ارتباط ومقارنت وعلاقه ومشابهت نتواند بود ٠ پس ذات الهی را احدی از مخلوقات اونمیتواند ادراك واحاطه کند * وهمچنانکه من وتو مخلوق هستیم ٠ عقول وافئده وتمیزات وادراکات مانیز مخلوقند ٠ وهرکز جاری وواقع نمیکردد برذات الهی آنچه اوجاری کرده است درمخلوقات خود ٠ پس آنچه ادراك کنی وبفهمی یقینا خدا نیست ٠ ومخلوقی است مانند تو ومردود است بسوی تو *

﴿ لاتحیط به الاوهام ﴾

وجود واجب رابجهات خلق وصفات مصنوع نتوانیم شناخت ٠ وذات الهی را ادراك نمیتوان نمود بهیچ طوری ازاطوار امکان واکوان ٠ ازقبیل عموم وخصوص ٠ واطلاق وتقیید ٠ وبطور کلّ وکلّی بودن ٠ وجزء وجزئی بودن ٠ وشناخته نخواهد شد بلفظ وبمعنی ٠ وبکمّ وکیف ٠ وبرتبت وجهت ٠ وبوضع واضافت ٠ وبارتباط ونسبت ٠ ودروقت ودرمکان ٠ ونه ببودن بربالای چیزی ٠ یابودن چیزی دراو ٠ ونه ازچیزی ٠ ونه ببروز یافتن ازچیزی ٠ وچیزی مشابه ذات اونیست ٠ وچیزی مخالف باآن نی ٠ وتمامی اوصاف وجهات وصور وامثال ومانند آنها ازآنچه ممکن است فرض کردن آن یاتمیز وتعین آن یاابهام آن همهٔ آنهاغیرازذات واجب تعالی است ٠ وشناخته نخواهد شد هرکز

نه بانچه مذکور شد ونه بغیر آنها ونه بضد آنها . ومدرك نخواهد کردید ابدا بانچه در پنهان ودر آشکار است . وبطور کلیت هر آنچیزی که در مخلوق ممکنست ودر مصنوع تواند شد در خالق آن ممتنع است ونتواند شد *

﴿ ندارد ممکن از واجب نمونه * چگونه داندش آخر چگونه ﴾

چون ذات پاك الهی را منزه از جهات وصفات خلقیه دانسیتم . واز ین تنزیه وتقدیس ناقص خودنیز که درخور افهام وادراکات ماست منزهش داشیتم . وآنچه را که از اسماء وصفات آورده شود محض تعبیر وتفهیم بجای آوردیم . وازقبیل توحید نمله فهمیدیم که خدارا صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه درابنای جنس خود آنرا صفت کمال می بینند . پس مانیز آنچه که درخود صفت کمال بینیم جناب احدیت را که جهات تعدد وکثرت در آنجانتواند بود و ورود اسماء و وقوع الفاظرا برآنحضرت جایز نتوانیم دید . باهمان اوصاف کمالیهٔ امکانیه بااذن خاصی که تبوسط مقربان درکاه اوبما رسیده است اورا میخوانیم . وکرنه مشتی خاکرا با آن عالم پاك چه مناسبتی تواند بود . این است که انبیا واولیا نیز دراینمقام بعجز خویش اعتراف کردند . مکر آنکه ایشان بجههٔ نزدیکی برمبدء که ظهور کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه رامسلوب ازخود داشته . وحروف اسماء وصفات را درحقایق وذوات خود شان بخط واضح وجلی ازقلم صنع ازلی مکتوب یافته اند . وکتابهای تکوینیهٔ الهیه شده اند . این است که ایشان درسلامت ازجهل ونقصان وتغییر مانده اند . ومانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

﴿ وسلام علی المرسلین ﴾

چون راه وصول برآن مقام لاهوت را مسدود دیدیم . وطلب وخواهش رسیدن برآن ذات را مردود یافتیم . پس ناچاریم ازاینکه رجوع بعالم خود کنیم وحد خودرا بدانیم . خود رابشناسیم تاشناسایی بشناسایی او رسانیم . چنانکه درانجیل میفرماید *

ای انسان خودرا بشناس تاخدای خود را بشناسی · ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو مُنم *
پس تدبر وتفکر کنیم که ماکیستیم وچیستیم · واز کجاییم وبرای چه هستیم · مارا مبدء کجا است وبازکشت تابکجا است · وآیا ازما که آفریده شدهٔ صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است· وکاری برای ماشایسته هست که بجای آوریم یانه *

﴿ معیار چهارم ﴾

معلوم داشتیم که خدا را ازجهة ذات ممکن نیست ادراك نمود · پس ناچاریم ازاینکه ازآیات وعلامات او که در ذوات وحقایق آفاقی وانفسی است اورابشناسیم · وبقدریکه ازآثار اودریابیم در خدایی او واثبات صفات کمالیه برآن ذات پاك اقرار واعتراف آوریم *
بیاری الطاف آن هدایت کنندهٔ مهربان و براهنمایی عقل مستنیر بنور رحمن تفکر وتدبر کردیم دراطوار وآثار صنع خدای · ومطابق کردیم آنچه را که فهمیدیم بابیانات کسانی که درخداشناسی پیش ازما بوده اند وکوی سبقت دراین میدانرا ربوده اند · ودانستیم بعلم الیقینی که منتهی بعین الیقین است که خدای صانع ما از کل جهات کامل است · یعنی تمامی صفات کمالیه رابطور اکمل درمقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم · وبکوییم خدا قادر است مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا · وهمچنین است تمامی صفات کمالیهٔ او· وببداهت عقل ودلائل حکمتی وتطبیق باالهامات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم · تمامی نقایص واوصاف امکانیه را نیز ازحضرت اوتعالی مسلوب کرده ازجملهٔ آنها تنزیهش نمودیم وازاین توحید وآنکونه توصیف وتنزیه نیز منزهش داشتیم *
پس اکنون درآفرینش اوتدبر کنیم · وتصور نماییم که آیا همچنان

کامل مطلق اکر اقدام بکاری کند ازروی ملاحظهٔ فائده ومقصودی میکند . یاآنکه مانند اطفال ومجانین کارهای لغو و بازیچه از و سر زند *
می بینیم که هیچ خرد مند باادراکی اقدام بکاری نمیکند مکر آنکه فائده وغایتی برای آن ملحوظ داشته باشد . خصوصا که خدای جهانرا بصفات کمالیه موصوف داشتیم واز نقایص منزهش دانسیتم . وکدام نقص است بزرکتر ازجهل برنیکی و بدی وترجیح بد برخوب . که قطعاً کار بافایده کردن نیك است وکار لغو کردن بد . وخدای قادر کامل ازهمه جهات البته نیك را اختیار خواهد کرد و بدرا متروك خواهد داشت *

انأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم

فعلی هذا جهان خدای موجودات رابرای غایت ونتیجهٔ بسیار بزرك آفریده باشد . ببرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرك بود *

کار هر کس بقدر همت اواست

اعتراف به بی نیازی صانع برما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود . که معنی بی نیازی مطلق وقدرت مطلقه جزاین نیست . پس به بینیم که علت غائیه وثمرهٔ ایجاد مخلوقات چیست وچکونه است . تاآنکه خودرا ونتیجه ایجاد خودرا بدانیم ومانند حیوانات وازکسانی نباشیم که بانعام خوانده شدند . واولئك کالانعام بل هم اضل کشتند *

هرکونکند بصورتت میل * درصورت آدمی دواب است

واقفان درمقام جهل وتاریکی راکه درخارج انسانیت حقیقیه هستندسه مقام است . حیوانی است که شنیدی . ونباتی است که به خشب مسنده مانند شدند . وجمادیست که قلوب آنهارا کالحجارة اواشد قسوة کفته اند *

هرآدمیی که مهر مهرت * در وی نکرفت سنك خارا است

بعدازندبر دراطراف این مطلب که فائدهٔ ایجاد است بطور بدا هت

فهمیدیم که اول تکلیف ماشنا ختن صانع است ۰ وامتثال براوامراو واجتناب ازنواهی او ۰ وبازکشت مانیز بسوی اواست ۰ که خلقت ماباین طور نقصان ومقام دوری وحرمان نبوده باقتضای جود وکرم و بقدرت نامهٔ آن صانع کامل آفریده شده ایم ۰ پس بایدبان مقام نخستین که از آنجا آمده ایم وآنجا وطن اصلی ما است برسیم ۰ که حب الوطن من الایمان *

پس ثمرهٔ ایجاد وغایت خلقت ۰ معرفت صانع است ودانستن اوامر ونواهی او ۰ که بسبب امتثال برآنها واجتناب ازاینها خودرا ازاین منزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب وموطن اصلی برسیم ۰ که این بازکشت همان معنی معاداست *

﴿ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون ﴾

اکرچه صاحبان معرفت وادراك وارباب فطرت پاك آکاهی بشایسته ازاین مراتب ومطالب دارند ۰ وشرح وبسط دراین نامه درنزدایشان مکرراست ۰ لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنان ربانی راکه دراین مقام مفید باشد بیاوریم *

﴿ هو المسك ما کررته یتضوع ﴾

هست وهستی هست کنندهٔ خودرا مینماید ۰ صنع ومصنوع وجودصانع خویش را آشکار کند ۰ ودرتمامی اشیاء این مطلب ببداهت هویدا است بنایی راکه بینی بانی آنراخواهی دید ۰ کتابتی راکه بینی کاتب آنرا ادراك میکنی ۰ که هیچ فعلی بی فاعل نتواندبود وهیچ مصنوعی بی صانع نتواندشد واین معنی درهمهٔ اشیاء وجملهٔ افعال وصنایع وحرکات وسکنات جاری و پیداست ۰ وآن فاعل ظاهر ازفعل همچنانکه بعد ازفعل است قبل ازفعل است ومع الفعل است ۰ یعنی ازاوجدانیست وممکن هم نیست جدابشود ۰ مکر آنکه آن مصنوع صرف عدم کردد ۰ وعدم محض وفنای مطلق نیزدر مخلوقات نخواهدشد *

پس جملهٔ کائنات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بنـدای بلیغ کوید که من صنعة الله ام *

* وآدم بصدای فصیح شنواند که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ یك از افعـال وصنایع که دلیل وجود صـانع و فاعـل هستند نه خود شـان ذات صـانع را تواننـد ادراك نمود ونه دیکریرا برمقام ذات اووادراك حقیقت او توانند رسـانید * ببین کتابت را که مینماید نویسنده برای آن هست لکن نمی تواند نماید که آن نویسنده درچه شکل وهیئت وکدام صفت است اطوار اوچیست واوضاع اوکدام است وبجز اسم کاتب نامی برای او نتـواند کفت ۰ پس شناسایی اوصانع خودرادر خارج از حدود خود نخواهد بود *

* بل تجلی لهابها وبها امتنع عنها *

نهـایت کاراین است که اکرآن کاتب کسی است که درخارج اورا میدانیم وخـط اودرمیـان مامعروف کردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی درآینهٔ ادراك خود اومنطبع شود ۰ مانند آنکه کسی میرعماد یاحافظ عثمان رامیداند کهبدیدن خط آنهاازخط صرف نظر کرده کاتب را تواند دید ۰ وخواهد کفت حافظ عثمـان رادیدم ۰ یعنی بدلالت اثراواین معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی رایعنی طورنمودن اثرمؤثررادرحروف به بینیم کاتب حرف (۱) را مستقیماً نوشت ۰ این الف راستی واستقامت را در وجهی که تعلق برآن داردمی نماید ۰ وبالفعل بشهادت حالیه میکوید که آن حرکت دست که متعلق برایجـاد مناست مستقـیم است ۰ وندا میکنند مؤثرخود را باسم یامستقیم ۰ واکرتوحید کنند اوراخواهد کفت که استقامت اومنزه است ازاستقامتی که درمن دیده شد ۰ وخواهد دید که ازآن استقـامت چیزی برمقـام اوکه الف است حلول نکرده وچیزی ازا و خارج نکردیده است *

انجا است جای لغزش ومقام زلت اقدام که بسیاری ازمدعیان خدا شنـاسی درانجا خطا کرده اند ۰ وازاین صراط الهی که باریکتر ازموی وبرنده تر ازشمشـیراست نتوانسته اندبکـذرند ۰ پس هراثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر ۰ وهیچ اثر از ذات
مؤثر متولد نتواند شد و در آنجا مستجن و از آنجا ظاهر و بارز نتواند گردید
واین سخنان در نزد خداشناسان وصاحبان فطرت سلیمه از بدیهیاتست
و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

﴿ عبدی اطعنی اجعلك مثلی ﴾

اطاعت کن تا مظهر اوصاف آلهی شوی ۰ مستقیم باش چنانکه
در بدایت آفرینش مستقیم بودی ۰ خدا را بشناس چنانکه خود را برای
تو شناسانیده است ۰ واسماء وصفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین
نوشته ۰ کتاب خود را بخوان وبکار خلقت خویش برس *

﴿ اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا ﴾

﴿ فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمر ﴾

خدایتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت وقدرت
وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت وصانعیت صانع بود
جامع صفات کمال آفرید ۰ وآنچه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد
در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت ۰ واورا مرآة یعنی آلت
رؤیت برای کمالات ربوبیت خود گردانید *

در توریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم اورا
مشابه ومانند خود سازم ۰ تا آنکه بر ماهیان بحار وطیور هوا
وحیوانات وتمامی زمین وجمله جنبندگان در روی زمین سلطنت
وحکومت کنند *

﴿ خلق الله آدم علی صورته ﴾

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله ومراتب سافله
آورد ۰ که اورا چنانکه کامل بود مکمل ومکمل گرداند ۰ وچنانکه
خود را برا وشناسانیده بود مخلوقات خود را نیز براوشناساند ۰
وآن انسان باین مشاعر ومدارك عنصری مدرك نخواهد شد ۰ مگر

بعدازتصفیهٔتمام وتحصیل مناسبت * و بطوریکه گفته شدهرمدرکی را بامدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست • واین انسان ظاهری را با ان مقام عالی بجزاستعداد مظهریت وشایسته بودن براینکه آن صورت الهیه راقبول کند مناسبت دیگر نیست • وچنانکه شاعری دراین مقام اورداین انسان لباس وقالب حقیقت است *

﴾ اینکه می بینی خلاف آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند ﴿

پس انسان جمادی وترابی که درنهایت مقامات است حامل ومظهر انسان حقیقی که باجمال معنی آن را فهمیدی تواندبود • وآن انسان ازمنازلی که آمد مأموربازگشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است کردیده • واین جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات الهیه اش خواهد داشت * هرگاه آن انسان حقیقی درهنگام بروز وظهور دراین عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی راود رفطرت اصلیه باقی است ودراین دنیانیز تغییرش ندادمعاد اودراین دنیا حاصل است وقیامت اوقائم کردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) وهرکس بخواهد قیامت را به بیند در وجود آن کامل مطلق تواند دید • واطواررستاخیزرا از اوآشکارا تواند فهمید *

﴾ هرکه کوید کوقیامت ای صنم * خویش بنما که قیامت نك منم ﴿

این انسان برحسب مراتب کمال وکاملیت اوومقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی وهادی ومبشر ومنذر ویاد آورنده از عوالم بالا ونجات دهند کان جهانیان هستند • این است که ایشان را انبیا ورسل واوصیا واولیا ونقبا وعلما ومانند اینها گفته اند • وکسانیکه خلقت اولی را بتغیر آورده مغشوش داشته اند آنهارا دراین داربلا ومحنت که منزل وقوع امتحانات واختبارات وشمول فتنهها است باداب واطواری که درکتب آسمانی وبیانات صاحبان شرایع مقرر ومبین است ترقی داده • وچنانکه ازآنها خواسته اندباسباب سلب عوارض وآلایشهای عوالم سفلیه آنهارا بمقامات قرب الهی رسانند •

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده وهیچ کوشی نشنیده وبرخاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
نمیدانم اینهارا که میکویم بکد امین کوش میشنوی ۰ وبکدامین دل میفهمی ۰ اکر بچشم اعتراض وکوش عناد ودل بغضناك می بینی ومیشنوی بیاوه خودرا زحمت نده وبرتعند خود میفزای ۰ وبکار دیکر بپرداز ۰ واکر وصایای مرادر کار داری ومقصودت فهمیدن است ۰ امیدوارم که بتوفیق خدای ویاری روحانی ازانبیا واولیا بهره یاب کردی *
هرکاه بخواهیم ازمقامات نزول وصعود وکیفیات تکمیل انسانی ووقوع امتحانات وترتیب نوامیس وشرایع ازبد وعالم تا کنون وپس ازاین‌را علی التفصیل دراین نامه شرح وبسط دهیم ۰ از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون رویم ۰ علی هذا درانیجا بهمین قدر اکتفا کنیم ۰ ودراثنای بیانات دراطراف مطلب بدآنچه توانیم سخن کوییم *

﴿ علی نحت القوافی فی مواقعها * وماعلی اذالم یفهم البقر ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

ذات صانع را که بهمهٔ جهات کامل دانستیم بحکم بداهت عقل نتوانیم کفت که چیزی ازآن ذات قدیم خارج شود ۰ یاچیزی برآن والج وداخل کردد ۰ اکرچه این دخول وخروج بغیرا طوار جسمانی ویابطور اعلا واشرف باشد ۰ بحد یکه درامکان اعلاتر واشرفتر ازآن چیزی نباشد ۰ بعلت اینکه (اولا) ولوج وخروج مطلقا ازصفات امکانست وکفته شد که آنچه درمخلوق ممکن است درخالق ممتنع است *
(ثانیا) مغایر صفت کمال است زیراکه بسیط ازمرکب کاملتراست *
(ثالثا) تصوراین مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است ۰ وقیام مرکب بااجزا وقیام اجزا بامرکب بطور نیازاست ۰ وکفته شد

که خدای غنی مطلق است *
(رابعا) آن داخل وخارج شونده اکر عین ذات است پس تعددی نیست واین سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد ۰ واکر غیر ذات است پس هرکاه مخلوق است وحادث ۰ ذات خدا مدخل ومخرج مخلوق نتواند شد ۰ واکر قدیم است وخالق ۰ خالق قدیمی که غیر خدا باشد سراغ نداریم ۰ واکر برفرض غلط ومحال موجود باشد بذات غیر خود نتواند داخل شود ویا خارج کردد؟ ۰ ودرصورت غیریت مناسبتی هم باهم نخواهند داشت ۰ وکذشته از عدم دخول باهم جنك ونزاع نیز خواهند کرد *
﴿ لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ﴾
خدای تعالی منزه است ازاین توهمات باطله تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا *
(خامسا) این دخول وخروج مستلزم تغیر احوال ومنافی است باآنچه مصنف میزان پروتستانی خودکفت که خدا منزه از تغییر وتبدیل است ۰ زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی برآن ذات غیر از حال عدم دخول است ۰ وحال خروج چیزی ازآن غیر از حال عدم خروج است ۰ وهر متغیری حادثست ۰ پس آنچه عیسویان یادیکران از اینقوله سخن کویند بالبدیهه از عالم خدا شناسی وخدا پرستی دور خواهد بود *
چون سخن بدینجا کشید ازسر آفرینش خدای وطور خلقت موجودات آکاهی جوییم *
واضح است که بعد ازبیانات مذکوره ذات خدارا مبدء مخلوقات نتوانیم دانست ۰ پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکر فعل الهی که آن فعل واحد وبسیط است لکن بوحدت وبساطت امکانیه ۰ وآن فعل امر خدا است ومشیت خدا است ومحبت خدا است *
وچون تدبر کردیم بمستقیم ادراك وبعقل دراك وباتفاق جمله خدا پرستان از اهل ادیان وملل وبمنطوق تمامی کتب آسمانی ودلالات

آیات آفاقی وانفسی . آفرینش آفرینند . کاملرا عزوجل اولین مخلوقی دانستیم . که اوواحداست ویکتا واثر واحدیت ویکتایی صانعاست زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست واثر مشابه صفت مؤثر است *

قل کل یعمل علی شاکلته

تصور کن کتابت را که خوردترین اثرهای آفاقی است . که شخص کاتب بیک حرکت دست یك الف بیشتر ننویسد . وگفتیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید . پس آن مخلوق نخستین بایدیکی و دارای جملهٔ صفات کمالیه بطور اکملیت امکانیه بوده باشد . وازمساوی ونواقص منزه ومعرا باشد تادلیل کمال صانع کردد *

اقتضای قدرت تامه وصفات کمال مطلقهٔ صانع تعالی ازعلم وحکمت وغنا وکبریا وکرم وجود وفیاضی او بجزاین نیست . که آنچنان مخلوق محبوب خودرا در کمال کاملیت کند وازنواقصش عاری وبری دارد . که درغیراین کونه آفریدن صانع باید عاجزو یا جاهل ویابخیل ومانندا ینهابوده باشد . یاآنکه همچنان مخلوقی متعلق خواستهٔ الهی نتواند بشود . وچون هیچکدام ازاینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل . وتمامی کمالات مبدء فیاض را حائزوحامل است .

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده ازمیان تمامی موجودات است ودرمبدء فیاض ایستاده واسطهٔ ایصال فیوضات برمراتب نازلهٔ امکان واکوان درهمه اطوار وادوار وجمله اوطار واکوار است . وپیغامات وجود وبقای کائنات وحکایت تمامی اسماء وصفات وانباء شرع وجودی ووجود شرعی در جملهٔ عوالم ومقامات . وبالجمله آنچه ممکن است درمراتب خلقیه ظاهرشود بوساطت آن اولین تعین است . وجود مقدس اورا در حضرت ازل تعالی فقر محض واحتیاج صرف باید بدانیم . بعلت آینکه جهة مخلوقیت اوراوجودا هرکز فراموش نمیتوان کرد وچون پای مصنوعیت بمیان آید

سراپای وجود مصنوع نیاز است واحتیاج بصانع • اکرچه نسبت بعوالم سفلیه ودر مقام حکایت از صانع همه غناوربوبیت است وفضل او برسایرین مانند فضل صانع است براو • زیرا که اول عدد است وواحد است چانکه صانع احد است وفرق درمیان این دوتعبیر چنان است که احد داخل در شمار نیست وواحد داخل در شمار است • ونسبت آن واحد براعداد نسبت پدراست براولاد ومانند کلی است از برای افراد *

اکرچه تعبیرات مذکوره بجز دریك مقامی بیشتر جایز نیست • وآن مخلوق اول رامقام تفردی هست که درآنجا اعـداد وافرادرا ذکری نیست • نه نبی مرسلی را درآنجا راهست ونه ملك مقربی را • جبرائیل ومیکائیل رادرآنجابارنیست • روح القدس را درآن مقام نام نی *

اکنون ذهن مستقیم پاك ودل هوشمند باادراکی میخواهم • که مطلب را قدری روشنتر کنم • ودلهای آکاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه رابرای اکمال نعمت برراست کاران واتمام حجت برمنکران نوشتیم • ومردسعاد تمند مطالعت در این سخنان را اکر از روی خدا جوبی وبطور بی غرضی کند بغایت مغتنم خواهد دانست • وپس ازآنکه متبصرانه ازمقدمه تاخاتمه رافهمید یقینا مسـارعت بر انکاریك حرف ازان رانخواهد نمود • وازخدایتعالی درخواست دارم که مراوجمله طالبان سعادت را ازخطـا ولغزش نـکاه دارد • والحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثـال شناخته شودنه بجدال • واینکونه مطـالب عالیه در عالم محسوسات جسمانی بجزاز راه محسوسات نزدیك بفهم نشود • وآیات وعلامات خداشناسی راصانع مطلق مهربان درآفاق ودر انفس ما برای مانموده است • لهذامثالی دراین مقام بیاوریم • وازآنجاپی بمقصود بریم ومثل را ازجهت تشبیه مقرب دانیم وازجهـات دیکر مبعد • پس اکرکو یـندزید مانند شیراست ازجهة شجاعتست نه ازسایر جهات واوصاف وهیئات (ولله المثل الاعلی) *

﴿ تمثیل ربانی ﴾

ذات ظاهره خدایرا مانند ظهور صورت انسان بفوتکرافی درمظهر ازلی ثانوی که اول مخلوق است ۰ بتمامی ظهورات واوصافی که در حین مقابله واشراق انطباع آن ممکن است متجلی بدانیم *
وجود آن مظهر را مانند آینه وجامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی در آن ظاهر است ۰ وچون آن مقام مقام بساطت ووحدت است ظهور وآینه ومظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منفی دانیم ۰ وآنچه در آنجا از تعبیرات که موهم کثرت است وتعدد بیاوریم برای تنکی میدان الفاظ و بجهة تعبیر وتفهیم دانیم ۰ پس صانع موصوف بصفات کمالیه بتمام ظهور وکمال بروز واشراقی در آن مظهر اولی ظاهر باشد ۰ بطوری که اکر کسی درمقام برداشتن پرده های اشارات بر آن مظهر از جهة انیت آن ۰ وبعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر از ملاحظات اطوار ظهور ومظهر نظر کرده به بیند ۰ خواهد کفت صانع ازل را دیدم *
درخودمان به بینیم ۰ زید در آینهٔ بزرك بدن نمایی خود رامینماید بطوری که خود زید را غیر مرئی دانیم مکر از راه اشراق و ظهور در آینه که بدیدن عکس در آینه توانیم کفت زیدرا دیدیم *
زیدرا ازاین تجلی واشراق در آینه تغییری درذاتش حادث نکردد ۰ وزید من حیث الذات ربطی به آینه وظهورش ندارد ۰ وبلاکیف ظاهر شود ۰ وآن مظهر که آینه است تمامی اورا بقدریکه ممکن است در آینه نمود ارشود حاکی ونماینده است *
مقام مظهر راباز یدمقابل ملاحظه ومعلوم کردیم که در حضرت زید بجز احتیاج محض ونیاز صرف مالك برچیزی نیست ۰ وهیچکاه جهت غنا و بی نیازی اورا از زید نتوانیم دید ۰ که در هر آنی محتاج بامداد وابقای زید متجلی است ۰ واکر اوخودرا ازمقابله بازکیرد صورت ظاهره درمرآت معدوم کردد *

﴿ اکرنازی کندازهم فروریزند قالبها ﴾

عرض کردم که این بیانات وتمثیلات برای تقریب مطلب است برافهام ٠ وکرنه سخن باریك است وجهان تاریك ٠ واین بحر بی کران رادرظرف الفاظ کنجانیدن نامتصوراست چنانکه کفته اند *

﴿ معانی هرکزاندرحرف ناید * که بحرقلزم اندرظرف ناید ﴾

﴿ کر بریزی بحررا درکوزهٔ ﴾

﴿ چند کنجد قسمت یك روزهٔ ﴾

اکرصورت زید که درآینه است بکوید من درذات زید بودم ودرآن پنهان بوده ازآنجا آمده‌ام غلط کفته است٠ واکر کویداو پدر من است٠ وازآن متولد شده‌ام وبااو یکی بودم یاهستم وازاو منفصل شده وبراواست پیوستم خطا کرده است ٠ زیراکه مبدء صورت مرآتی چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود ٠ بل تجلی کلی که فعل اواست مبدء آن است ٠ واکر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست ٠ چه اکر هزار آینه درمقابل زید بکذاری وجهی وشعبهٔ فعلا ازآن کلی درهر کدام ازمرایا ظاهر شود وچیزی ازان کلی نیز کم نکردد وبسبب آن انعکاسات چنانکه درذات زید تغییری حادث نیست دراشراق کلی نیز تغییر وزیادت ونقصانی پیدا نشود پس صورت مرآتی شبحی است وعکسی است منفصل ازشبحی که منفصل ازصورت متصله زید مقابل است *

اکردراین تمثیل ربانی تدبری کنیم بسیاری ازمطالب توحید وخدا شناسی ودیکر مطالب دینیه برماروشن کردد * ٠

عمران صابی که ازمتکلمین صابئه بودبرای مباحثه درامور دین درزمان خلافت مأمون الرشیدبه بغداد آمد ٠ درانجمن خلیفه که انبوهی ازمردم بودند از﴿ رئیس اسلام ﴾ که عالم ناس خطابش میکرد درضمن سؤالات خویش پرسید ٠ که آیا خدای در خلق است یاخلق درخدا است وباین عبارت کفت ﴿ اهو فی الخلق ام الخلق فیه ﴾ آنجناب فرمودند﴿ اخبرنی عن المرأة انت فیهاام هی فیك ﴾ خبرده مرا

از آینه که آیا تو درآن هستی یا او در تواست ۰ عمران از ایراد جواب درماند ۰ وپس ازسؤالات ومجاوبات بسیار ایمان آورد ومسلم شد * چون این مطلب را ازروی آکاهی دریافتی وآینه وعکس وظهور بل ظاهر را یکی دیده وکائن اول ومخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط امکانی است شناختی ۰ بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب با محبوب وبزم انس الهی است ۰ عالمی است بالاتر ازمدارج عقول وافهام که درآنجانه ملك کنجد ونه نبی ونه روح ونه نفس وآن مقام را ازاطوار ظهور ومظهریت وظاهریتی که جسمانیان وروحانیان توانند فهمید تقدیس وتنزیه باید نمود ۰ ومع ذلك آن مقام الهی را درهمه جای آشکار وهویدا باید دید ۰ ولی پرده‌ها را باید برداشت وبیکانکی را بیکانکی رساند *

﴿ مناجات ﴾

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی وبردوستان خویش رؤف ورحیمی ۰ پرده را از روی خویش بردار که یکانه وبیکانه جمال ازل را مشاهده کنند ۰ وازشك وانکار بکذرند ۰ لا والله آینهٔ بیکانه جمال ترانماید *

﴿ پرده بردار که بیکانه خود آن روی نه بیند ﴾
﴿ تو بزرکی ودر آینهٔ کوچك نمایی ﴾ ۰

﴿ معیار ششم ﴾

ببداهت ادراك وضرورت عقل دراك روشن شد ۰ که صانع ازل ومخلوق اول ومقصود ازآفرینش اوعزوجل چیست وچکونه است ۰ وکمال الهیت اوراشایسته چه بود ۰ وحد ممکن مخلوق تاکجا است * اکنون دراطوار مصنوعات ودرجات مخلوقات نیك تأمل کنیم ۰ ومنشاء واسباب این کثرات را دریابیم ۰ وحدود خود را بشناسیم وتجاوز ازان را جایز ندانیم ۰ تارحمت الهی رامظهر شویم ۰ وتکلیف ومأموریت خودرا درکار باز کشت بسوی او بجای آوریم ۰ ودرچهار سیر که مقرر کردیده است بوطن اصلی رسیم ۰ وازمشقات

وکربتهای غربت بازرهیم . وبتأسی وتبعیت برحبیب خدای محبوب خداشویم . ومصداق حدیث قدس باشیم . که میفرماید *

﴿ فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به ﴾

﴿ وبصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها ﴾

صانع ازل بقدرت تامه و رحمت کامله وعامهٔ خویش مخلوقات را برحسب درجات وطبقات کامل مطلق آفرید . یعنی فیض الهی بریك منوال درمراتب موجودات جاری شد *

مانند سیلی که ازکوه آید ودروادیها وبیاباﻧﻬا سیلان یابد وهریك ازآن وادیها بدآنچه توانند ازان آب وادریابند که این اختلاف درکمی وزیادی آبهادر وادیها ازقصور و بخل آب نیست بل بعلت اختلاف قوابل درواديها است که مرخلق رحمن راتفاوتی نخواهی دید *

﴿ فسالت اودية بقدرها ﴾

مخلوق نخستین که بتحقیقت اولیه خدارا بجزاوصنع ومصنوعی نیست . وسراپای عالم فاحببت ان اعرف اواست . جمال مطلق ازل است ونور کلی حضرت لم یزل . وظهورکامل وتام اوعز وجل است ومرآة نمایندهٔ تمامی اطوار ظهورات واسماء وصفات اواست بطوراتم واکمل *

بدیهی است که اکرآن نور کلی را نیز نوری باشد وآن ظهور مطلق را ظهوری باشد یقینا دلیل برکمال کاملیت صانع بیشتربود . که هرقدر ملك کامل باشد دلیل برکمال مالك است . وهمچنین است اکرآن نور دویم رانیز نوری باشد وجمال ثانوی رانیزجمالی باشد . تابحدی که عالم کثرت را کنجایش نمایند کی ازآن تجلی شود . وآن وادیهای طولانی رایارای تحمل وظرفیت ازآن سیلهای ربانی کردد . مانند آینه های چند که هرکدامی را مقابل باآن یکی داریم یعنی دویمی را بااولی وسیمی را بادویمی وچهارمیرا باسیمی وهمچنین تابجایی که مطلوب ومقدراست برسد *

تمامی آینه هاازید رامی نمایند لکن وسایط را نیز خواهند نمود .

وچون مرایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
بسیار آینهٔ بزرکی را در مقابل خویش بکذار وعکس خودرا درآن بنمای • آنکاه آینهٔ دیکری را محاذی باآن آینه کن بطوریکه عکس ترا ازان آینه بنماید نه ازمقابلهٔ تو باوی • پس به بین که درآینهٔ دویمی سه چیز موجود کردد خودآینه وعکس آینه اولی وعکس تو • ودرآینهٔ سیمی که بمقابل دویمی بیاوریم چهار چیز پیدا کردد • اینها که کفته میشود برحسب ظاهر تمثیل است وبرای اشارت برنوع مطلب • وکرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است • وکثرتها که ازتعدد مرایااست برحسب کلیات است • واکرجهات اوضاع وقرانات وارتباطات را باتمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون ازحد تناهی واحصاخواهدبود *
مثال آینه را درمراتب خلقت درست ملاحظه کن تاامر آفرینش را بفهمی *
هرکاه درمقابل آینهٔ اولی که بجزیکی نیست (وماصدر عن الواحد الاالواحد) را مصداق است آینه های چند بکذاریم • همه زید مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است مینمایند • وبااین همه تعدد وجه زیدرا وجمال مقابل را هیچکونه تعدد حاصل نکردد *
﴾ وماالوجه الاواحد غیرانه * اذا انت عددت المرایا تعددا ﴿
این کونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا ازیك آینه نمایش آورند حکایت (عرضیه) کویند بسکون راء یعنی وجودآنهارا ترتب ذاتی برهمدیکر نیست ونسبت علیت ومعلولیت باهم ندارند • ونسبت اینهارا بمرآهٔ اولی که نسبت علیت ومعلولیت واثر وموثر است حکایت (طولیه) کویند • وحکایتی دیکر ازقبیل حکایت پسر ازپدراست ومانند نسبت قشر است برلب ومثل این است که چراغ را ازچراغی روشن کنی وآنکونه حکایت را (طول درعرض) کویند • وتمامی موجودات درخارج این سه کونه نسبت وحکایت نتوانند بود *
این نامه را کنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست وخارج ازاساس

وضع این مختصر است ٠ واهل حق را در این مطالب تحقیقات عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت وشناسانیدن خود را خواست واول مخلوق را آفرید ٠ وآن اول مخلوق متعلق محبت کلیهٔ صانع کردید ٠ واطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد ٠ وهمچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد ٠ حبیبش کفتند که صیغهٔ فعیل بمعنی فاعل ومفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبدء اول از مصدر ازلی صادراست واسطهٔ کلیهٔ کبری ونبی مطلق الهی است ٠ وهر آنچه ازبدو خلقت تانهایت امکان واقع کردد بوساطت اواست *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطهٔ کبری و نبی مطلق خدا با همدیکر نکنیم ٠ اکر مناسبت ادراك آن عالم پاك را پیدا کردیم و پردهٔ جهل وکوری ازچشم بصیرت ماها برداشته شد اورا خواهیم دانست ٠ که اینکونه نزاع ومجادله از جهالت ونادانی خیزد ٠ نام آن واسطه ومظهر کل را تو میخواهی عیسی بکذار وآن یکی موسی بکذارد وآن دیکری ابراهیم کوید و یکی دیکر آدم نامد *

﴿ لانفرق بین احد من رسله ﴾

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطهٔ کبری مثل کوران وفیل است ٠ که هر کدامی معرفت ناقصه بیك عضوی اذاعضای فیل بهم رسانیده اند ٠ وچون خواهند سخن ازفیل کویند وآنرا بشناسانند اوصاف پای وکوش یا کردن وخرطوم اورا شمارند وچنان دانند که فیل راشناخته اند وفیل را شناسانیده اند

﴿ ذلك مبلغهم من العلم ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

پس از دانستن مراتب ومقامات در مخلوق اول وآکاهی از تعینات

ذاتیهٔ او که نسبت اولادی را براو دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تمام و کامل باید باشد ۰ ظهورات او را در مرتبهٔ دویم اشراقی در آینه های چند ملاحظه کردیم ۰ که آن آینه ها در عالم اجسام انبیا و رسل وهادیان امم نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبهٔ دویم باختلاف قوابل وتفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر و مرایا ظاهر آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهة اتمام نعمت ورحمت بر جسمانیان ۰ یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز درآنچه حکایت کردند درست کردند ۰ واسماء وصفات الهیه وجلال وجمال ازلی را از مرآت نخستین اخذ کرده ونمودند ۰ ولی مدارك وافهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی و نتوانستند آنها را بشایستگی بشناسند *

در زمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی از حالات واطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول او را بخدایی خواندند *

﴿ باده خاك آلود تان مجنون کند * صاف اگر باشد ندانم چون کند ﴾

این است که اگر پیغمبر آخر الزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خودرا پیش انداخت ودر نماز های مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که با آنهمه اطوار وآثار الهیه بندگی او را فراموش نکنند *

﴿ اشهد ان محمدا عبده ورسوله ﴾

والحاصل چون تعین اول ومخلوق نخستین که مظهر اولیت وآخریت وظاهریت وباطنیت خدا نیز بود خواست که بواحدیت بشریه درهیکل خاص جسمانی ظاهر شود ۰ از میان تعینات خویش تعینی را که مودوع در صلب آدم کرده بود اصطفا واختیار کرده او را بذات خود اختصاص داد ۰ واو را به ﴿ مختار ومصطفی وصادق وامین ﴾ وجملهٔ نامهای نیك خواند *

اکر ترا چشم بینا ودل آکاه همراه باشد شهادت خواهی داد براینکه آن واسطهٔ اولی را باشراق وتجلیات خود در تمامی مظاهر امکان واکوان ظهورات غیر متناهیه هست ۰ ودر هر چه بنکری شواهد وجود ونمایندکان جمال وجلال ومرایای اطوار کمالات او را خواهی دید که نبی مطلق اواست وصا نعیت خدا را بتمامی ذرات بالذات تبلیغ کند ونفرستاده است اورا مکر برای رحمة للعالمین ✻ والحمد لله رب العالمین ✻

✻ تفسیر ✻

این ✻ حمد ✻ که مقام بساطت آن نبی مطلق است ودر مقامات تفریع مشتقات به ✻ احمد ومحمد ومحمود وحمید وحامد ✻ خوانده میشود ✻ لله رب العالمین ✻ که لام لله برای تملیك است ولام اختصاص است * چون مبدء تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که در عوالم ظاهر کردیده است بجزا ونیست توانی کفت که آن خداوند حاکم کل ممالك امکان واکوان است ۰ وسلطان اقالیم دهر وزمان ۰ وبجزاو درسر بر ملك ایجاد صاحب تاج ودیهیم ومالك کاه وافسری نیست

✻ ما فی الدیار سواه لابس مغفر * وهو الحمی والحی مع فلواتها ✻

یوحنا وصی عیسی وناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید وبراو شهادت داد وچنان کفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که اورا امین وصادق کفتندی ۰ وحکومت باستقامت میکرد وجنك مینمود چشمهای او مانند شعلهٔ آتش بودی ۰ ودرسر تاجهای بسیار داشت ۰ ویك نام مکتوبی داشت که بجزاو کسی دیکر آنرا نمی دانست ۰ او را لباس (جبهٔ) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میکفتند ۰ وکروه آسمانیان بالباسهای سفید وبسیار لطیف سوار براسبهای سفید شده در پشت سراو میرفتند ۰ وبرای زدن طوایف شمشیر برنده ازدهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد ۰ وتنکهٔ قهر وغضب الهی را که بر همه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد ۰ ودر جبه و پهلوی او نامی داشت بمعنی ملك الملوك ورب الارباب *

تفسیر فقرات مزبورهٔ یوحنارا درضمن معیار چهارم ازمیزان چهارم خواهیم آورد ۰ وروشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات درنزد انجیلیان محتاج بتفسیراست ۰ وبجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *

باید دانست که توحید الهی وشناسایی اونه چنان است که بعقول ناقصه فهمیده آید ۰ ویا از کتب واسفاری که هنوز حال آنها وحال ترجمه های آنها که بخیالات واوهام کرده اند معلوم نشده و بخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود ۰ وهمینکه توحید واطوار خداشناسی که اساس وبنیان است ناقص ومعوج شد واضح است که نبوت ومقامات واطوار آن نیز ناقص وکج خواهد بود وهمچنین همهٔ اطوار دین وآیین در طبق همان اعوجاج ونقصان خواهد آمد *

دربالای بنیان مثلث خانهٔ چهار کوشهٔ را بنا نتوان کرد ۰ درختی که درروی زمین روییده وآنرا اصل وریشهٔ نیست آنرا قراری نتواند بود و بجزاز تباهی بار نخواهد داد *

﴿ مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت ﴾
﴿ من فوق الارض مالها من قرار ﴾

این است که عیسی را نشناخته ومقامات عالیه وحکایات آنجناب را که از اسماء حسنی وصفات کمال آلهیه داشت آکاهی نجسته ومفاخر ومزایایی که آن روح الله را است درعین عبودیت او نفهمیده اورا ابن الله کفتند واو را در ذات خدا کفتند واورا خدا کفتند ۰ مواقع مدح و قدح راندانسته حرمت ذات اورا رعایت نکردند *

﴿ در پس پرده نهانستی وقومی بجهالت ﴾
﴿ حرمت ذات تو نشناخته کفتند خدایی ﴾

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات وابراء اکمه وابرص ومانند اینها

کار بسیار بزرکیست ۰ وهرکس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا و یا زادهٔ خدا است ونمیدانند که خدای قادر برهمه چیز آنکونه آثار را از یك عضو کاو بنی اسرائیل ﴿ که برمرده زنند وزنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *

اکر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم و یا از عیسی سخن کوییم این عیسی پرستان حیرت کنند ۰ ودانند که ماخدا وعیسی را بهتر شناخته ایم وتابعان حقیقی او بجز از اهل اسلام یان نیست *

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور وتجلی کلی ودیکر ظهورات صانع را دانستی ومبدء نور ور وشنایی را درعوالم خلقیه بطورا جمال فهمیدی * اکنون تدبر در پیدا شدن ظلمت وتاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات وشرور و بدیها را می بینیم *

بدیهی است که ظلمت وتاریکی اصلا و بالذات مقصود ومحبوب صانع مقدس نتواند بود ۰ فقط مصالح حکمتی واقتضای قدرت کاملهٔ صانع دراجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تانور را ظهور بود که هرنوری بی ظل وعکس وسایه نخواهد بود *

﴿ تعرف الاشیاء باضدادها ﴾

بعبارت دیکر کوییم جههٔ تعیین مصنوع وانیت مخلوق که درزبان حکما ماهیتش کویند نسبت بجههٔ وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود ۰ واین ظلمت برحسب مراتب ومقامات محبوب ویامبغوض باشد ۰ ولی محبوبیتش به تبعیت وجود وجههٔ نوراست چنانکه در مراتب عالیه ودر خاصان الهی بطوری مضمحل ومعدوم کردد که ازکثرت اضمحلال واعدام حکم خویش همرنك نور و وجود شود وفرق داده نمیشود مکر بفرض واعتبار که همان جنبهٔ مخلوقیت وامکان است *

﴿ سیه رویی زممکن در دوعالم * جدا هرگز نشد والله اعلم ﴾
مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر وما به الاستمساك نوراست . وچشمهٔ حیوة جز در ظلمات پیدا نشود *
﴿ سیاهی گر بدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است ﴾
اگر کرهٔ خاك نباشد روشنایی آفتاب تابناك ظاهر نگردد . چون چراغی را درخانهٔ بزرگی بگذاری روشنایی ندهد وشعاع آن بجهة دوری دیوار های خانه درهوای فضا منبسط وغیر مرئی شود . وبالعکس اگر آنرا درطاقچهٔ بگذاری وآن روشنایی را درآن جمع کرده وظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *
﴿ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ﴾
چون آیت ظلمت بمراتب نازله آید کثافت یعنی غلظت واستمساك آن بیشتر بود تابجایی رسد که نور درآنجانا پیدا شود . وبقدری باشد که هستی آنرا نگاه دارد که درانجا بعکس اولی نوررا وجودا موجود وحکما معدوم توانیم گفت بعلت اینکه خیرات وحسنات که خاصهٔ جهة وجود است ازآنجا ظاهر نتواند بود *
* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *
چون خدای صانع مختار است اثروصنع اونیز مختار خواهد بود که هر اثری مشابه صفت مؤثرخویش باشد . واین صفت اختیار جز درترکیب نور باظلمت واختلاط دومبدء که یکی مبدء خیراست ودیگری مبدء شر متصور نیست . لهذا صانع تعالی بحکمت خویش دراین عالم بشری ودرحقیقت این انسان خاکی تمامی آثار مبدء نور وظلمت را ودیعت نهاد وامر خود را بانها رسانید که آثار ظلمت را ازخود بردارند مظهر ومظهر انوار شوند *
صانع حکیم در مقابل نور ظلمت رانیز سلطنت ودولت داد واسباب تکمیل انسان را بامتحانات واختبارات مقرر کرد *
پیغامبران باطنی درخلقت انسانی ازعقل دراك قرار داد . ومع ذلك

بعلت دوری آنها ازمجالی انوار برای اکمال نعمت واجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان وراهنمایان فرستاد که در قرون واعصار ایشان را از عهود وشروط الهیه که در مراجعت بسوی اوطان اولیه باایشان داشت یادآور شوند و راه برداشتن ظلمات ورفع حجابات انیات رابایشان تعلیم کنند وایشان را بحظائر قدس وعوالم الفت وانس رسانند ایشان رامردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی وخواه انبیا ورسل واوصیاء واولیاء وعلما وحکما نتوانند بود مکر از حاملان ومظاهر نبوت مطلقه وولایت مطلقه که صفت خاصهٔ واسطهٔ کبری واولین مخلوق خدا وناموس اعظم الهی است *

﴿ همه نواب اواند رعوالم * بماضی در نبی واینده عالم ﴾

﴿ تنش چون فص خاتم درمیانه * نهاده ختم برکار زمانه ﴾

این کرهٔ خاک زمین محشر است واطوار وآثار درجات عالیهٔ نورانیه ودرکات هالکهٔ ظلمانیه دراین کرهٔ تراب بتقدیر قدیر وهاب ودیعت نهاده شد *

﴿ وفی الارض قطع متجاورات ﴾

﴿ رلئر کست این آب شرین وآب شور * برخلایق میرود تانفخ صور ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است ومجبول باحسن تقویم ومکرم بهرکونه تشریف وتکریم است . وآن ایت تفرید وتمجید وهیکل خاص توحید الهی را از این عالم ادنا که نازلترین مقامات وعالم آلایش وکدورات است ساکنان ملاء اعلا هرزمانی بزبانی وهرآنی بلسانی ندامیکنند *

﴿ کهای بلند نظر شاهبا زسدره نشین ﴾

﴿ نشیمن تونه این کنج محنت آباداست ﴾

چون اختلاط نور وظلمت واعطای سلطنت وقدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی . وعلایق وآلایش این عالم را فهمیدی وبعثت انبیا واولیا را دیدی و پی بر چکونکی علل واسباب این کار بردی ومقتضیات جهل ونادانی وموجبات هرج ومرج رادراین عالم پست تصور کردی . تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت واستقامت که ازصفات الهیه است وانسان را خواسته اند که بدان استقامت وراستی موصوف آید . وبجهة ترتیب مقدمات ترقی وازالهٔ کدورات ورسیدن بمقام انوار وتجلیات درهر قرن وزمانی باختلاف ازمنه وتفاوت افهام عمومی ملل باید ازجانب خدای مهربان بدستیاری وسایط ورسل شریعتها وناموسها کذاشته شود که مطیع وعاصی معلوم کردد وبسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیك آید . و در ضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان رابار یاضات جسمانیه تواند بود وبس * همچنانکه برای حواس باطنیه وقلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر کردیده واعمال روحانیه ازانها خواسته اند که ذاکر باشد ومتوجه بخدای . ورضای او باشد و آنهارا از بدیها پاك کند اخلاق خود را نیك نماید حسود نباشد عنود نباشد علم وحلم تحصیل کند خاضع وخاشع شود متکبر وجاه طلب وحریص نباشد ومانند اینها از اطواری که معین کردیده است . همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث وبیهوده نیا فریده اند وبعلت کثرت کد ورتی که اوراست ومحتاج بتصفیه وتکمیل است اعمال مقرره ازجنس خود از او خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود واکر در اینجاسخن را بسط دهیم بطول انجامد واز اصل مطلب دورمانیم *

پس بسخنان آنانی که محض بجهة غفلت از حقایق امور و بدبختی خودشان ظاهراعمال وعبادات را لغو میدانند واحکام تمامی شرایع ونوامیس را باطل میکنند کوش نکن وآنها را دردایرهٔ اهل ادیان

مشمار اکرچه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی ویا خرستیانی باشند *

نقطهٔ دینت بخودم هان سهو مکن

ورنه چون بنکری از دائره بیرون باشی

بزرکترین اسباب تکمیل وترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات واختبارات است ۰ ودر هر زمانی سنت الهیه براجرای اقسام امتحان وتمحیص در بندکان بوده وبدین سبب انبیا وهادیان خود را بطورهای کوناکون باقتضای اهلها وزمانها مبعوث کرد واحکام را تابع برموضوعات داشت ۰ وچون طبایع جهانیان در این عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد وشریعت برای اصلاح آنهاودفع مرضها بود این است که شریعت را دراطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نورونورانی بیافریند وملائکه وابلیس را راه سخن باز نکند واورا ازخاك ظلمانی وکثیف نیافریدمکر برای اجرای سنت امتحان واختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعد باز کشت ازطور سینا را معین کرد وچهل روز کشید وازانطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را ساخت وخدا اورا بصدا درآورد تابنی اسرائیل کراهی جستند وآن همه فتنهها برخواست وآن فتنه یعنی اجرای افتتان ازخدا بود *

ان هی الافتنتك

خدا قادر بود یهودان را ازا هانتها وارتکاب بامرصلب ودار کشیدن درحق عیسی ومانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نجویند براینکه اکر اواز جانب خداست وتابعان او پسر خدایش مینامند چرا دردست مابدینکونه مغلوب ودر ماندهاش ساخت وآنها را ازاین کارها باز نداشت مکر برای آنکه امتحانات خودرادر آنها جاری سازد *

خدا قادر بود دربدو خلقت آدم یك هادی مطلق قرار بدهد واو را درزمانهای طولانی باقی دارد وشریعتزا بریك طور

وبك منوال جاری کند واینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود واینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاك نکردند وانیکونه اختلالات حادث نیاید وآنهـا را بسبب کمراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا واوضـاع شرایع حاصـل میشد بانواع عذابهـا وبلایا مورد قهر وغضب خود نماید ۰ والحاصل در ترتیب ادیان ومذاهب ونظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم وامنیت را در روی زمین بکذارد وهیچ اسبـاب اختلاف وهلاکتی در این میان نباشد *

﴿ ولوشاء لجعلکم امة واحدة ﴾

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را درمیان بنی نوع انسانی مکر برای اجرای آیین امتحان واختبار که تکمیل این بشر خاکی درغیر آن غیر ممکن بود واین مطلبی است بسیار بزرك ۰ وشرح آن رادر اینجا کنجایش نیست ۰ واکر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات خـدای رادرامم ماضیه وقرون سالفه خواهـد دید وحقیقت امر را خواهد دریافت واز جریان سنت الهیه در کار امتحـان واختبـار آکاهی حاصل خواهدداشت *

﴿ معیـار دهم ﴾

درمعیار سیم کفته شد که خدای را از نسب واضافات که صفات حدوث وامکان است منزه ومعرا باید دانست پس نسبتها واضافتها که بحضرت الهٔ در کتب منسوبه بوحی والهـام الهی وکلمات خدا وتعبیرات خدا شناسان وارد کردیده است منتهی الیه درهمهٔ آن اضافات عنوان ظهورات ازل است ۰ بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین وواسـطهٔ کبری است *

پس اینکه کوییم کلام خدا ونورخدا خانهٔ خدا یمین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا ومانند آنها ۰ چنانکه کوییم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهـان خدا نزد خدا حضور خـدا هیکل خدا

وامثال انیها که لایعد ولا یحصی است تماما بر عنوان وارداست ۰ واکثر آنها از قبیل اضافهٔ لامیه است مانند خانهٔ خدا وهیکل خدا وذات خدا وروح خدا و کلام خدا وآنچه بدانها ماند که بجهة ظهور اطوار شرافت درچیزهایی که منسوب بخد اتواند اشد اختصاص بخداداده میشود ۰ که خدای من حیث الظهور درهمه جایی هست وهمهٔ خانه‌ها وهیکلها جای خدا ازجهة ظهور است وخانهٔ معین وهیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمانیدن شرافت واختصاص آنهااست ۰ وهمچنین روح وذات ونفس که بمعنی بیت الله وهیکل الله وروح الله وذات الله ونفس الله است ۰ ومع هذا اینکونه نسبتهانه چنان است که هر کس هرچیزی رابخواهد بخدا نسبت دهد بلکه اکر باذن خاص ازجانب خدا وخاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد *

واکر کسی نسبت نالایق بخدایی خدای ونامناسب بمقام توحید وتقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول نتوانیم کرد اکرچه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی ویا پیغمبری باشد ومعجزات وخارق عادات بیرون ازحد وحصر نیز بیاورد *

﴿ پایان سخن ﴾

اکرانصاف را باهوشیاری تاآخراین میزان همراه خودآوردی وسخنان روحانی مراکه همه مطابق باالهامات غیبیه وتأییدات الهیه است بکوش مستقیم شنیدی وبادل پاك فهمیدی بسیاری ازامر دین واطوار خداشناسی برتومنکشف کردد *

هرکاه مرا موانع ومشاغل نمیبود ووضع این نامه رامقتضی میدیدم دراین مطالب توحید ومراتب خدا شناسی واسرار شرایع وادیان وحقایق معانی وبیان ودقایق مبادی اکوان واعیان موجودات بیان میکردم بعضی ازآن چیزهایی راکه ازمقربان درکاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت کردیده ودراین مقام عجایب بیان رامینمودم چنانکه روحانیانم تحسین وقدسیانم آفرین میخواندند *

﴿ والحمد لله علی ماهدانا ﴾

﴿ هو ﴾

﴿ بسمه ذی القدس والجبروت ﴾

﴿ میزان دویمین ازمیزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیقی وشناختن راه راست خدای از روی بصیرت وانصاف · ورسیدن بپایهٔ ایمان واعتراف · واساس این قسطاس مستقیم · درده معیار ترتیب وتنظیم یافت *

* فزنوا بالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را ازسر کیریم تا کمراه نشویم · وعقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تاراه بمقصد بریم *
اکنون خودرا درخارج ازهمهٔ ادیان ومذاهب وتقلید براهل آنها داریم · وخالص الفواد ازجملهٔ اغراض وامراض باشیم · ودرکار دین نیك تدبر کنیم تااز ورطهٔ حیرت رهایی جوییم *
پس ازآنکه وجود صانع کامل الصفات منزه ازنقایص را اذعان کردیم ودانستیم که جهان را برای مقصود بزرك برآورد به بینیم که برای ماندین بیك دینی ورفتار درتحت قوانین یك آیینی لازماست یانه *
اطوار بنی نوع خودرا در امر دین نیز بطورکلی بردوکونه یافتیم *
کروهی را دیدم که ازپذیرفتن هرکونه دین ومذهبی خود شان را معاف داشته ازمطلق انبیا واولیا وعموم شرایع ونوامیس وازجملهٔ کتب وصحف الهیه اعراض کرده اند *
این کروه راپس ازآنکه برحسب مقامات ومراتب باختلاف یافتیم کافهٔ آنهارا

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
درتمامی اقطار زمین آن کروه را مجتمعا ومتفرقا موجود یافتیم ٠ وفهمیدیم که آن کروه برحسب عدد ازسایر طوایف دینداران بیشترند ٠ ولی نه بیك اسم خاص ورسم عام آنچنانکه در صاحبان ادیان ومذاهب کفته شود *
بعضی ازآن کروه بعلت دوری از مدنیت وبی خبری از اطوار ادیان در خارج از دائرهٔ دین داری مانده اند * .
برخی دیکراز آنطرف پل افتاده عالما وعامدا عدم اعتراف برادیان وانکار انبیا ورسل وآنچه ایشان آورده‌اند از توحید ومتفرعات آن واز بودن روزجزا وثواب وعقاب وجنة ونا روماننند آنها را طریقه ومعتقد خویش ساخته اند ٠ مانند دهریه وزنادقه وملحدان *
جمعی دیکر ازآن کروه متفرقا درمیان آحاد وافراد اصحاب مذاهب ونحل آشکار او پنهان هستند ٠ چه درمیان اهل ادیان اشخاص بی اعتقاد موجودند ٠ همچنانکه در فرقه های عیسویه وطوایف اسلام نیزازآن کسان بسیارند ٠ وآن کروه اکرچه ظاهرا دعوی تدین مینمایند ودرنزد عموم ملت خود شانرا ازمعتقدان باآیین ملتی که‌درمیان آنها هستند منسلك میدهند ولی درحقیقت معتقد بهیچ چیزی نیستند *

اساس بی دینی

اساس این کار چنان است ٠ که خدای حکیم وعلیم امر دین را باانکه درنهایت وضوح وآشکاری کرده است پرده های بسیارنیز برچهرهٔ این شاهد ازلی کشیده وازدیدهٔ نامحرم ودل بیکانه پنهانش نموده است *

بل طبع الله علیها بکفرهم

باقتضای حکمتهای بسیار وبرای اجرای آیین امتحان واختبار که‌بزرکترین اسباب تکمیل نوع انسانی است ودرهمهٔ قرون واعصار سنت الله برآن جاری بوده وهست درامر دین حقیقت کاررا چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل نکنند . و بدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . واز یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار با قدرت واقتدار نمودند . وطبایع ونفوس را در مقامات ادنا سرکش وداعیه طلب داشتند . چنانکه اگر بخواهیم علل واسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم ومقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم واز مأخذ علم آلهی برما غنابت شده است معین نمائیم سخن بطول انجامد واز مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

﴿ ولکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام مما یطول ﴾

اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم وآحاد وافراد بشریه به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم خیال نتزل بمقام اطاعت خالصانهٔ بزرگان خود نمیکنند . وجملهٔ افراد بشر طبعا مایل بر ریاست وحاکمیت ومطاعیت هستند مگر کسانی که عقل کامل وحکمت مستقیمه را مالك شده اند . ودیگران در زیر بار اطاعت حقیقیه نمانده اند مگر از راه پیدا نکردن اسباب تمرد وسرکشی وناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

﴿ نفس اژدرها است او کی مرده است ﴾

﴿ از غم بی آلتی افسرده است ﴾

گروه مذکور یعنی ترك کنندگان دین وآیین بطور مطلق بادراك وتمیزی که مشابه است بادراك وتمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار ادیان مختلفه واوضاع کتب سماویه واحوال انبیا واولیا را . ومی بینند تفاوتهای بسیار در جملهٔ آنها را ومشاهده میکنند فرقه ها واصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب ومعتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند . این یکی آن را بد وآن دیگری این یکی را غیر معتمد می شمارد . وعجب این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است ودین ایشان یکی است و کتاب ایشان یکی است *

وهم یتلون الکتاب

ملاحظه بکنید از یك توریة وموسی که اولا خود یهود بهادر تبعیت آیین موسی چها کرده اند وچه قدرها اختلافات درمیان آنها واقع کردیده است ۰ پس ازآن عیسی آمده ومیکویند کفته است برای محکم کردن امر توریة وموسی آمده ام نه برای تغییر احکام کذشته وتا آسمان هست حکم خدا وکلام خدا زایل نمیشود ۰ مع ذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریة وتورا تیانوا چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریة باقی نمیماند ۰ کلیات اعمال وآداب وعبادات را مانند روزه ها ونمازها ونذرها وختنه وطلاق وقربانیها وعیدها وغیر آنها را بکلی تغییر داده اند ۰ بحدیکه روز آسودکی را که در ایام هفته در توریة روز سبت قرار داده وچه قدرها تأکید درآن کرده است بروز یکشنبه مبدل کرده اند ۰ که اکر درست ملاحظه شود توان کفت که هیچ جهة اتحادی درمیان یهود وتوریة باعیسویان وانجیل باقی نمانده است *

کذشته ازاین ملاحظه میکنند بهانه جویان در ترك دین سخنان فرقه ها وطوایف اهل ادیان را ۰ وازیکطرف مشاهده میکنند رؤسا وپیشوایان وعلما وکشیشان ومعلمان وروحانیان آنها را ومی بینند اکثر آنها را که همه تابعان هواهای نفسانی ودوست دارندکان جاه وریاستند ۰ وصاحبان کبر وحرص ونخوت ۰ بندکان دنیا ومایلان برجمع کردن زخارف دنیا ۰ ومرتکبان براموری که خودشان مردم را ازآنها منع میکنند ۰ وتارکان اموری که مردم را برآنها مأمور میدارند *

ناورده بصبح درطلب شامی چند
ننهاده برون زخویشتن کامی چند

درکسوت خاص آمده عامی چند
بدنام کنندهٔ نکونامی چند

﴿ اذا فسد العالم فسد العالم ﴾

والحاصل ملاحظه میکنند تارکان ادیان بافهام قاصرهٔ خودشان اطوار معجزاتی را که ازانبیا واولیا میشنوند ٠ ومی پندارند کهاکثری ازآن معجزات اموری است که خارج ازصورت امکان است وجملهٔ دیکر ازآنها کارهایی است که بحیلتها توان آورد ٠ وچون مقصود وبنیان کارآنها بهانه جویی است بملاحظات مذکوره ومانند آنها ازپیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری داده واز قبول داشتن مطلق دین وآیین اعراض نموده اندو امروزرا آسوده ازمشقات تکالیف وزحمت اعمال وآداب شده اند *

﴿ ذرهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم الامل فسوف یعلمون ﴾

پس از آنکه عیسی وموسی وسائرانبیارا تنزلا ازبنی نوع خویش خوانند چکونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند ٠ وایشان را پیشوا ورئیس ومطاع شمارند وخود شان رابنده ومطیع واتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کمالاتی که مرد درعالم خود بیند زیربارا طاعت وانقیاد بریك کس ازابنای جنس خودکه بیشتر از اوآمده وسخنی کفته ورفته است برود واورا برخود آمر وحاکم سازد *

﴿ وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین ﴾

بعضی ازمؤلفین آن کروه چه دراورو پاوچه درجاهای دیکر دراین مطلب وترویج طریقهٔ بی دینی کتابها نوشته ومطابق بامدارك وافهام خود شان سخنها کفته اند ٠ هرکس طالب باشد مراجعت بآنها مینماید ومطاعن آنهارا که برکتب آسمانی وخاصان خدای کرده اند میشنود *

ازباکره مولود بوجود آمد ملك برمریم دمید یعنی چه ٠ پسر خدارا مشتی یهود بدار کشیده استهزاها کردند ومعدومش ساختند

چه معنی دارد . این مکر پسر آن خدا نیست که میگویند اقوام بسیاری را بجهة قبول نکردن سخن پیغمبران بطور های بد بعذابهای شدید هلاك میکرد چوب اژدرهاشد چه چیز است . عصارا بسنك خاره زدند وآبها جاری کردید کدام است . از سنك شتر بیرون آمد آتش گلستان شد کارد گلوی پسر ابراهیم را نبرید مردگان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دونیم شد وسنك ریزه تسبیح گفت یا جسد سایه نداشت چه حرفهای بیجااست . وازین گونه مقالات که درمقام سخریه واستهزا میگویند *

﴿ الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون ﴾

بالجمله آن گروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خود شان وردبراهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست ودرفهمیدن زمینهٔ مطلب همینقدر کافی است *

﴿ معیار دویم ﴾

آن گروه را باقسام چند بادلائلی که دارند واعتراضات لایحد ولایعد که برجملهٔ دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم . وازطرف دیگر صاحبان ادیان ومذاهب را باطوار مختلفه وسخنانی که هرکدام دراثبات حقیت خود می آورند دیدیم . وآنهارا درانکار بربی دینان وسخنان آنها متفق القول یافتیم . ولی اختلاف عظیم را درمیان آنهانیز ملاحظه نمودیم بطوریکه دوفرقه ازآنهارا پیدانکردیم که همدیگررا تصدیق کنند وقول طرف مقابل را قبول نمایند *

﴿ فهذه والله بلیة عمت ورزیة طمت ﴾

حال مرد میباید که بپایمردی هوش وادراك کشتی خودرا دراین ورطهٔ هلاك وازین طوفان هولناك درشب تاریك ظلمانی بساحل نجات ولیمان حیات رساند *

شب تاریك وبیم موج وگردابی چنین هایل
از یکسوی گروه تارکان دین است باطواری که شنیدی ومیدانی
وازاینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی ومیشناسی ۰
اکنون کاررا باکدام میزان مستقیم ومعیار راستین خواهی سنجید ودین
حقیقی وآیین حق را مسلم خواهی آورد وچگونه از زبان طعن
وتعرض طوایف واقوام دیگر رهایی خواهی جست ومیزان تو راچگونه
مصدق خواهند داشت *

معیار سیم

پروتستانها درین میان چه میگویند ۰ آیا حق دارند دراینکه
بعد ازگذشتن یکهزار وسیصد واندسال از زمان عیسی درحالتیکه
امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند وبجز یکی ازآنها درنجات
نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های
دیگررا مردود دانسته آنهارا پروتست نمایند ۰ وترك کنند
آیین جملهٔ آنهارا وبرخلاف همهٔ عیسویان سخن گویند بی آنکه
ملکی برآنها نازل شده خدا ویاروح القدسی درآنها حلول کرده
باشد *
ازایشان میتوان پرسید که آیاگروه نجات یافته در فرقه های
عیسویان تاظهور آیین پروتستانی درمیان آنها موجود بودند یانه ۰
اگر بودند شما که آیین تازه وشریعت دیگر آورده اید چه میگویید
واضحست که دراین صورت شما در بطلان خواهید بود ۰ واگر
تاپانصد سال پیش ازاین همهٔ فرقه های عیسویان درگمراهی بودند
پس جملهٔ عیسویان در باطل میباشند بعلت اینکه هیچ قرن وزمانی
خالی ازوجود یك مذهب حق وطایفهٔ حقه نتواند بود *
تفصیل احوال رؤسا ومؤسسان پروتستانی را کاتولیکها وسایر
عیسویان مشروحا نوشته وبطورهای بد بدواین کار واصل اساس

اختراع طریقهٔ مزبوره وحالات سابقه ولاحقهٔ آنهارا مبسوطا کفته اند ومن ذکر آنکونه سخنان را درانجا شایسته نمی دانم ودوست ندارم که ازروی مخاصمه نام کسیرا بزشتی برم وبرصاحب میزان الحق نیز تأسی جویم

مردمان هوشمند با انصاف مبنای کار ومأخذ اقدام آنکونه اشخاص را براحداث شریعت وآیین باندك تأملی خواهند دانست * نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی وپیغمبری دراین زمان ازپیش نخواهدرفت عیسی وانجیل راعنوان کرده آیین دیکر آوردند وکردند آنچیزیرا که در زمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *

﴿ لوظهر الباطل بصورة واحدة لم يخف على ذي حجى ﴾

عجب است که آن کروه اعتراض آورده اند برعیسویان خواندن دعاهارا درهنکام تزویج دختران یادر وقت خاك نمودن مردکان ببرهان اینکه درانجیل نصی درانباب وارد نکردید . وخود شان دراوقات مزبوره آیات غیرمعینه را ازانجیل میخوانند باینکه دراینخصوص نیزنصی درانجیل ایشان وارد نیست . وملتفت نیستند براینکه کار بی نص واذن صریح کردن چه ازانجیل وچه ازغیرانجیل یك حکم را دارد اکر غلط است هرد وعمل غلط است واکر صحیح است اعتراض برعیسویان نمیتوانند کرد . ومع ذلك کارهای دیکر بسیار درخارج ازمنطوق انجیل نیز دردست دارند که شرح وبسط درآنها دادن نیز زاید است *

اکنون را ازاین سخن بکذریم که مارا کاری بزرکتر درپیش است ودرهمچنان تاریکی که جهان را فرا کرفته است راه روشنایی را باید پیدا کنیم . در این بیابان بی پایان آب را ازسراب شناخته چارهٔ تشنکی خود را یابیم . این وجود آلودهٔ خود را ازتعلق وتدنس برهانیم . بحظائر قدس رسیم . روح قدس الهی را درقوالب جسمانیه ظاهر کنیم . عصای خداشناسی را بدریای حیرانی زنیم . وازجنود فرعون نفس شریر خلاصی جوییم .

ازسنك خارهٔ دل چشمه های حکمت ومعرفت را جاری سازیم . آتش فتنه های کمراهی را بخلت خدای کلستان کنیم . بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم . اصنام تقلید وهواپرستیرا بشکنیم . هرمعبودی را بجز ازخدای واحد باطل وتباه دانیم . خدا را باشیم تاخدا مارا باشد اورا دوست باشیم تا اومارا دوست دارد *

﴿ من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا ﴾

﴿ نی نی حبیبم تمام است بچونه کدام است ﴾

﴿ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ﴾

﴿ معیار چهارم ﴾

مقدماتی که درمیزان نخستین در شناختن صانع واوصاف کمالیه وتنزیهات اوکفته شد وفوائد صنع وایجاد که مبین کردید در تصدیق یك شق ازدو مسلك تدین وبی دینی بقول مطلق مارا کافی تواند بود *

راست است ترك مطلق تدین وآسودکی ازکارهای زحمتی وفراغت ازمشقات تکالف واستخلاص از قیودات اعمال ورهایی از تحمل احمال امروز را کاری است بسیار سهل وامریست بس آسان . لکن هرکاه امروز رافردایی باشد ومارا روز جزا وهنکام باز خواستی دریابد یقینا کار مشکل خواهد بود وامر بغایت دشوار خواهد شد زیرا که در آنروز پشیمانی بکار نیاید وشاخ ندامت بار ندهد *

﴿ آه اکراز پی امروز بود فردایی ﴾

اکر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع وادیان وارسال رسل وانزال کتب ومتفرعات این مطلب رابالاطراف درین نامه بیاوریم بطوری که هرصاحب انصافی حقیقت کاررا برأی العین ببیند وتصدیق نماید . مقدمات بسیار وتمهیدات چندی را محتاج خواهد شد ومطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که درهر شعبهٔ سخنی مبسوط باید آورد .

علی هذا از پرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم واز نوع دلیل موعظه برهانی آوردیم *

﴿ موعظهٔ حسنه ﴾

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانهٔ کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاء خدمت ﴿ سرور شنیمین ﴾ ازده وازده سروری که در توریة بشارت تولد ایشان ازنسل اسمعیل بابراهیم داده شد آمد وتعرض کرد . کهاین کار مسلمانان چیست که سنگهای چندیرا بالای هم کذاشته وراههای دور را بامشقتهاطی کرده بدور آن طواف میکنند . درجای دیکر مانند شترهروله مینمایند ومرتکب بکارهای بی ثمر وفائده میشوند آن سرور فرمودند *
ان کان الامر کما تقولون ولیس کما تقولون فانتم وهم سواء وان کان کما یقولون وهو کما یقولون فقد نجوا وهلکتم *
چون سائل اززنادقه وبی دین بود واعتقاد بروز جزا ووقوع ثواب وعقاب نداشت چنان فرمودند که . هرگاه کار چنان باشد که شما میکویید . یعنی اعمال را جزا ومکافاتی نیست . شما واسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهة ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد ومسلمانان نیز مثاب ومأجور نخواهند کردید یعنی هرکسی زندکانی خودرا بنحوی باخر میرساند وآخرتی نیز نیست که ثواب وعقابی براعمال نیك وبدوارد آید
فقط هرکاه امر چنان باشد که آنها . یعنی مسلمانان میکویند که دینی هست وتکلیفی هست وروز بازخواست وجزا ومکافاتی هست حقادرآنحال ایشان نجات خواهند یافت وشما هلاك خواهید کردید *

﴿ معیار بنجم ﴾

اکردلهای بی دینان‌را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنهادر سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد ۰ وهرکاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند کامر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود ۰ وابنهمه انبیا ورسل واطوار واوضاع ومعجزات وشرایع ونوامیس ساختکی ومجعولی نتواند بود ۰ وابنجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن کروه را بر بی دینی واانداشت مکرهواهای نفسانی وتسویلات شیطانی ۰ پس زینت دادنفس اماره بسوء درنظرهای آنهانعمتهای دنیارا وپسندیده کرد آسودکی عاجل‌را وفراموش ساخت جزا ومکافات آجل را ۰ ودلهای آنهارا باین خانهٔ رنکین بست‌واین اطفال خاك رافریب داد *

﴿ وه چه خوش کفت آن‌حکیم کامکار ﴾
﴿ که تو طفلی خانه پر نقش ونکار ﴾

﴿ در الهی نامه کوید شرح این ﴾
﴿ آن حکیم غیب وفخر العارفین ﴾

کمراه کنند کان درمیان هرملت وکروهی چنان بوده اند که‌دشمنی خودرا درحق آنان پنهان کرده ودر صورت دوستی وهوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی وکمراهی را برای آنهـا مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی ورسم دعوت کردن براه مسیحی طریقهٔ حقیقیهٔ عیسویه را ازمیان برد اشتند ۰ وبجز اشخاص معدودی درآن طریقه باقی نماندند ۰ وچنان شد که عیسی ووصی پاك اوشمعون کفتند که مسیحان ومعلمان در وغکوی خواهند آمد ودرسخنان مسیحی خواهند کرد آنچه راکه متقدمین درکتب متقدمه کردند ۰ وبیان اینسخن را درموقع خود خواهی شنید *

والحاصل درامر دین بابصیرت وباهوش باش واهل تلبیس وتدلیس ازهر قومی وبهر نوعی را بشناس *

﴿ معیار ششم ﴾

قرار کار را در امر دین بعد از اقرار بوجود صانع وتوصیف و تنزیه او نه لی ودانستن اینکه ما را برای کاری آفرید وناموس وشریعتی جهان را لازم است ٠ چنان یافتیم که درمیان ادیان باید دینی را اختیار کنیم ٠ که درهر حال بی دینی بکار مرد خرد مند نخواهد آمد ٠ و بختیاری وسعادت تمندی در دو جهان بجز در تدین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم درمیان ادیان و بسیاری ازآنها را در خارج خداپرستی یافتیم ٠ ودانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام و پرستش مخلوقات نیافرید ٠ وقباحت وشناعت معتقدات شرك والحاد آمیز آنها را دیده نتوانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانهٔ آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم ٠ که ما وامثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم ٠ وهرگونه خطا ونسیان ازما صادر میشود وهیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم ٠ وناچاریم از اینکه در شناختن صانع ودانستن اوامر ونواهی او ودریافتن تکالیف ظاهریه وباطنیهٔ خودمان ودر تعیین ناموسی که آن صانع مقدس را مطلوب است ٠ کسانی را پیدا کنیم که جسداً ازنوع بشرند وروحاً طاهر ومطهر ٠ اشخاصی باشند که شایستهٔ راهنمایی بسوی صانع باشند هرچه گویند ازاو گویند وهرچه کنند بامر او کنند ٠ وخدارا بشناسانند امانه بسخن ٠ بگویند خدا عالم است وهم عالم بودن خدارا درخودشان برای ما بنمایند ٠ وبگویند خدا قادر است وقدرت اورا بر ما بنمایند ٠ بگویند خدا حکیم است وحکمت اورا در افعال واقوال خودشان برما آشکار کنند ٠ بگویند خدا غفور است و بر ما بخشایند ٠ وهمچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صانع میکویند نمونهٔ آن را برای اثبات بیاورند
تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز در شناسانیدن خویش
بر مخلوقات بنحو اکمل صورت کیرد ٠ ونیز از مساوی عیوب واز معاصی
وذنوب مبرا ومعرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را در میان خود
وصانع تعالی واسطه قرار دهیم وهرچه کویند از خدا دانیم ٠
اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت با ایشانرا مخالفت
باخدای بینیم ٠ و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است ونهی ایشان
نهی خدا است ٠ رضای ایشان رضای خدا است وغضب ایشان غضب
خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است ودشمنی با ایشان دشمنی
باخدا است ٠ وهمچنین در تمامی آنچه ازجانب خدای در جهان است
ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدایرا نشناسیم *
پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای کذشته اشخاصی باین
سمات وعلامات آمده اند ٠ و کتبی آورده وآنها را باالهامات
الهیه منسوب داشته اند ٠ وناموس وآیینی کذاشته اند ٠ وازعلم
وحلم وحکمت وقدرت خدای ومانند این صفات کمال بیاناتی قولا
وفعلا کرده اند ٠ ودانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادکان
ازجانب خدابوده اند ووسایط الهیه درمیان جهان هستند *
تدبر کردیم در اطوار آیینها وآنچه از آن وسایط بما رسیده است
(سه) ملت را درمیان ملل پیدا کردیم ٠ که اعتنا با آیین آنها و بکتابهایی
که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هر کدامی از آنهارا برضد
همدیکر ومخالف آن دو کروه آخر سخن میکویند وآنهارا تابعان
﴿ موسی وعیسی ومحمد ﴾ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات
واطوار ومعتقدات آن سه طایفه راباید بفهمیم وتکلیف خود را درقبول
کردن آیین یکی ازان سه معین نماییم و واسطهٔ میان خود وصانع
قدیم راشناخته توسل بوی جوییم *
چون این سه کروه رادر موسی اختلافی نیست نهایت این است
که عیسوی میکوید بعد ازموسی مسیح آمدو کفت مرا واسطهٔ خودتان

بخدای دانید . واسلامیان کویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت
خودرا بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت واکنون او واهل
بیت وجانشینان اورا وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *
چون موسی وکتاب اورا علی الاجمال هر سه کروه قبول کردند
ومحل اتفاق برای این سه خصم منازع است اکرچه اسلامیان را درحق
کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدر یکه تصدیق
ازآن کنند متفق علیه ومیزان فصل وحسم نزاع تواند بود . واکر
بکلی نیز نزاع آنها را برندارد یك قدری از بنیان کار را محکم
تواند کرد که اساس حقیت در یکی ازآن سه کروه فی الجمله معلوم
کردد تابعد از ان به بینیم بادلائل خارجیه وبراهین دیکر کدام یك
ازآنها براثبات مدعا قادر خواهد شد *

﴿ شخص بیکانه ﴾

دراین هنکام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه کانه بود
پروتستانی بمیان آمد وکتابی را بیرون آورد وسخن از بطلان اسلام
وحقیقت آیین عیسوی را درمیان نهاد . ولی آیین عیسی را
درخارج ازجملهٔ آیینهای متدا ولهٔ درمیان انجیلیان که میدانستیم
بیان کرد
اکرچه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند وآنها را ازاهل بدعت
دانستند ولی چون اسلام را ازبسیاری دشمن باکی نیست وشمشیر برهان
الهی رابتوانایی دردست دارد او را نیز در صف عیسویان نشاند
وازراه توسع اورانیز عیسوی نامید . اکرچه در واقع ممکن است
هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن
برخلاف یکدیکر کویند وهمدیکررا مردود دانندهمه درراه حقیقی
مسیحی نخواهند بود *
آنکاه یکی ازآن عیسویان تازه بوده که بابرادری از ما سخن

از امر دین بمیان آوردند وآغاز بمصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی گوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
ومقدمه بر مقصود ما نیز تواند شد *

﴿ عیسوی روتستان از مسلم پرسید ﴾

آیا شما عیسی مسیح کلمة الله وروح الله را قبول نکرده اید وقرآن و پیغمبر
شما در جاهای بسیار اورا تصدیق وتمجید کرده است واز آمدن
اوخبر نداده است ! * .

﴿ مسلم ﴾

تو مگر صحبت میزان الموازین را نشنیدی وندانستی که اکنون سخن
در تعیین دین حق در میان سه گروه است وچون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان با من گفتگو آوردی ومن ترا قبول کردم باری
بطرز محاوره وآداب مناظره سخن بگوی . هنوز دعوای شما
باموسائیان حسم وفصل نشده بقرآن و پیغمبر ما وتصدیق وتکذیب
از ما تمسک نمیتوانید جست . میدانی که میزان دوخصم منازع محل
اتفاق آنها است وما سه گروه اکنون رادر موسی وتوریة اتفاق
اجمالی داریم *

﴿ عیسوی ﴾

بسیار خوب از همان توریة وموسی آمدن عیسی واطوار او وابن الله
بودن او و دیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم ومحتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستیم *

﴿ مسلم ﴾

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که از عهدهٔ این سخن برآیید
ولی هرچه میگویی از روی انصاف بگوی وهر چه می آری از روی
انصاف بیار *

﴿ عیسوی ﴾ ۱۸۷۰

بچشم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یکهزار وهشتصد
وهفتاد سال پیش از این باعلامات وآثاری که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة وکتابهای دیکر انبیا نشان داده بودند متولد شد واز او معجزات بسیار نیز بظهور آمد وجمعی از سعادتمندان باانجناب ایمان آوردند واین امر درکمال وضوح است *

مسلم

درتوریة ومانند آن چکونه خبرداده اند بطور صریح وآشکاری علامات وآثار عیسی را نوشته اند ومع ذلك بنی اسرائیل وعلمای یهود اورا انکار کردند ؟ *

عیسوی

آری کتب متقدمه در جاهای بسیار ازعیسی خبرداد باوصف آن انکارش کردند واذیتها نمودند وبالآخره بدارش کشیدند *

مسلم

عجب است که باآنهمه آشکاری کار درعیسی واخبار صریحهٔ عجیبه ازکتب سماویه وظهور آنکونه معجزات وخوارق عادات اورا انکار کنند وکذشته از انکاردرصدد آزار او برآیند راستی عقل درتصور وقوع این امر قدری ایستادکی میکند ! *

عیسوی

چراعقل تصدیق نمیکند این کار درنهایت وضوح است وازاینکونه وقوعات در دنیا بسیار شده است *

مسلم

بسیار خوب اکنون بکو به بینم درکجا خبرعیسی را بطور صریح وآشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تأویل وتوجیهی نباشد ؟ *

عیسوی

چه میکویی درصورتیکه بنای انکار وعناد شد هرکونه تأویل وبهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند ولکن عیسی درباب پنجم یوحنا صریح کفته است که اکر موسی را باور میکردید هرآینه مرا باور می نمودید زیراکه اودرحق من نوشت *

مسلم

تو میکفتی آیات بسیار در توریة وغیرآن بطور آشکاری درحق مسیح وارد است حال ازقول عیسی درانجیلی که بعد از او نوشته اند وحال آن معلوم نشده است دلیل میکویی وماشرط کردیم که بجز ازتوریة دلیل نکویی که هم اکنونرا محل اتفاق ماست وهم یهودرا جای حرف باقی نمیماند *

عیسوی

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ماتفصیلی دراین باب نوشته شده است ومیتوانید بانجا مراجعت نماید فقط بنا نبود که شما عیسی وانجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید *

مسلم

اکر آیات شما ازتوریة وغیرآن درحق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثرآنها صریح درحق پیغمبر آخر الزمان است وهیچ ربطی بعیسی ندارد وتفصیل آرا « میزان الموازین » نوشت اکر بخواهید رجوع بآن کنید . وانیکه میکویی بنابراین نیست که شما عیسی وانجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی وانجیل شما را هرکز نمیتوانیم قبول کرد ومع ذلك اسکات یهود نیز قرض بزرك شماست *

عیسوی

بحث ازآیات واخبار کتب عهد عتیق را دراینجانکنیم ازمیزان الموازین میتوان فهمید که چکونه بیان آنهارا میکند فقط معنی سخن آخری شمارا نفهمیدم که میکویید عیسی وانجیل شمارا قبول نداریم مکر عیسی وانجیل ماوشما یکی نیست ؟ *

مسلم

آشکار است که درمیان عیسی وانجیل ماوعیسی وانجیل شما فرق بسیار است واز زمین تا آسمان باهمدیکر تفاوت دارند *

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه‌ئی دارد ماتاحال نفهمیده بودیم که دوعیسی ودوانجیل بدنیا آمده است *

﴿ مسلم ﴾

خیلی چیزها هست که خیلی آدمها نفهمیده اند اکر بخواهم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد · همینقدر میکویم عیسی ما که عیسی واقعی وحقیقی است بندهٔ خاضع وخاشع خدا وعبد مخلوق ومرزوق اواست پیغمبری است ازاولی العزم مبعوث شده بر بنی اسرائیل تنها · که درزمان معلوم متولد شد ودعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه ازمیان رفت بدلالت انجیل موجود مسیحان ومعلمان دروغکوی پیدا سدند وآیین او را تغییردادند وسخنهای اورا تحریف نمودند وبشارتهای اورا درحق پیغمبرما پنهان کردند واوصیای حقیق او بسبب غلبهٔ جهل ونادانی که عالم را فرا کرفته بود پنهان شدند · اکنون اکر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم وتصدیق کرده ایم ومنکر او را کافر میدانیم · واکرغیراین است واو پسر خدا ودرذات خدا است وتعین خدا است پس مارا معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ماباآن توحیدی که نمونهٔ آرا درمیزان نخستین ﴿ ازمیزان الموازین ﴾ توانی دید داخل دردائرهٔ شرك والحاد نتوانیم بود · وجدا بودن انجیل مصدق مابا انجیل شما که بعد ازعیسی نوشتند ونمیدانیم چکونه نوشتند وتحریفات دراصل وترجمه‌ها کردند ازاینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد · دیکر نکوبید چرا دوعیسی ودوانجیل میکوبید *

میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اکرچه وقت تنك است وراه من دور *

﴿ عیسوی ﴾

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را باخر برسانیم · بکوبید به بینیم

چه خواهید کفت *

﴿ مسلم ﴾

شخص بسیار خوش صورت ومستوی الخلقه ایستاده وچند آینه کذاشته ایم که اورا بنمایند بجهة اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه اورا نتوانیم دید . وآینه های مذکوره بیک طور نیستند اولا در بزرکی وکوچکی اختلاف دارند و ثانیا یکی از آن آینه ها بزرک ومستقیم است وصافی وروشن و بعض دیکر باآنکه بزرک هم باشند کج نما ومعوج ورنکین است و بعضی کوچك است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست واز اعضای شخص خارج یك عضورا مینماید لکن باعوجاج یارنك شده یاتاریك یابزرك از اندازهٔ خلقت و بااین حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل را مینماییم وآنطوراست که ما می نماییم *

حال عیسی نیز بی کم وزیاد چنان است که یکی ازصاحبان مذاهب عیسویه واسلامیان اورا مطابق باواقع ونفس الأمر شناخته اند وباقی دیکر در شناختن وشناسانیدن او در غلط هستند وهرچه میکویند باطل است . پس نمیتوان کفت که عیسی ماو پروتستانها وعیسی کاتولیك ورومها وعیسی ارمنیها ولاتینها وعیسی یعقوبیها ونسطوریان همه یکذات است . بعلت اینکه عیسی در خارج بجز یکی نیست واینها اورا باطوار بسیار مختلف بیان میکنند *

﴿ عیسوی ﴾

دیکر در خصوص عیسی چه میکویید این سخن راقبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت وازآمدن او خبرداد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد . اکنون ما می کوییم همانطوری که شما کفتید موسی درخصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هرکونه نوشته در آن خصوص بیاوری ماهم نیز بدآنکونه وصد بحتر از آن را خواهیم آورد . واکر موسی

درحق عیسی نوشت درحق عیسی مانوشت نه درحق عیسی شما *

﴿ عیسوی ﴾

پس چه طور شد که بسیاری ازعیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدا نستند اورا قبول نکردند کاهی جنك با او کردند وکاهی که عاجز ماندند جزیه وباج وفدیه دادند باینکه شنیده ایم که شما میکویید پیغمبرشما معجزات وخوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

این کارهما نطورشد که شما میدانید وآنطورشد که میکویید یهودان اخبار صریحهٔ کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند ومعجزات وخارق عادات بی شمار نیز ازاو دیدند مع هذا انکار کردند ودر صدد آزار او برآمدند *

﴿ عیسوی ﴾

پس صحبت ما با شما دریك مجلس تمام نشود برا درانه دراین مطلب کفتکو خواهیم کرد . وخواهش دارم مجلسی دیکر برای تتمهٔ این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتراز ین صحبتها که موجب بصیرت درامر دین است نخواهد بود

﴿ مسلم ﴾

اکر واقعا تعصب وتعندرا ازمیان بردارید و بادل پاك قدم بمیدان محاوره بکذارید وسخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شمارا دارم ودراین مجلس که خواهیم کرد بعض سؤالات را از شما توانم آورد *

﴿ معیار هفتم ﴾

﴿ درمجلس دویم عیسوی بمسلم کوید ﴾

شما کفتید که دراین ملاقات بعضی چیزها ازمن سؤال نمایید اکنون بکویید که ازچه مقوله خواهید پرسید تامن بقدریکه توانم درایراد

جواب اقدام کنم *

﴿ مسلم ﴾

درخصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعا چگونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را پیغمبر نمی گوییم عیسی خدا است وظهور خدا است وتعین خدا است وابن الله است . و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت وروح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است درسه صورت *

﴿ مسلم ﴾

درتوریة که میگویید الهامات الهیه است وخبر عیسی درآنجا موجود است بعضی آیات درآن هست که دلالت برآمدن پیغمبری بعداز موسی دارد وصاحب میزان الحق شما آنهارا بعیسی تأویل میکند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت ونسبتهایی را که درحق او گفتید سخنانی است که معنی آنهارا خودتان نمیتوانید بیان کنید *

﴿ عیسوی ﴾

راست است در توریة بلکه درانجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت بر پیغمبری مسیح دارد لکن درانجیل بیان الوهیت وابن الله بودن اورا آشکار ساخته است . همچنانکه باز در میزان الحق ما در صفحهٔ یکصد وهفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

﴿ مسلم ﴾

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی وانگاه ازالوهیت وسخن آوردی پیغمبر خدا نمی شود وخدا پیغمبر نمیشود درجایی عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میگوید همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند . واز یکطرف نجات جهان وجهانیان را از گذشتگان وآیندگان براو مخصوص میدارید و براو منحصر میکنید ! *

ازیکطرف خدا راواحد وموصوف بصفات کامله ومنزه ازهر گونه نقص وتغیرحال میگوید • وازانطرف اورا ثالث ثلثه می نامید نسبت ابوت را برا وجاری میکنید و پسر از اوتولید میداريد • درجایی انکارنسخ درکتب عتیقه را آورده عیسی وانجیل راتابع ومؤکد توریة وشریعت واقوال موسی میشماريد • ودر انجیل هم مینویسید که یکحرف از شریعت به بقای زمین وآسمان برداشته نخواهد شد • وازاین سوی یك حرف از شریعت موسی مرا معمول نمیداريد • که بعضی از این منافا قضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد • ونیز شما روتستانها که تازه تشریف آورده اید زیر همهٔ آداب وقوانین انجیلیان وتوراتیان زده اید وانجیل راعنوان کرده بدلخواه خود تان آیین وآدابی مقرر میداريد • راستی سخنان شمارا سخت پریشان وبسیار سست می بینم • وبکسی از شما را تاکنون برنخوردم که حل این اشکالات واعتراضات را که برشماها وارداست تواند کرد *

عیسوی

این سخنها خیلی طول وتفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما درخصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه • وکسی را نمیرسد که در اینمقام سخنی گوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحهٔ صدوسیزدهم بیان این مطلب را کرد *

مسلم

درصحبت باشمامگر انصاف وبی غرضی راشرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی راکه درمقابل مثل من کسی که بجز حقیقت گویی وحقیقت جویی مقصودی ندارد میگوید باملاحظه وتأمل بگوید بهتراست • بنابرین نیست که هرکس درمخالف توحید وخدا شناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد وبگوید این مطلب منتهی بذات خدا است وهیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند وگفتگو

درآن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ
خردمندی قبول نتواند کرد . مکر وصایای ﴿ سیل ﴾ نام را
که از علمای شما است واو قرآن را ترجمه کرده است نخوانده
که در آنجا بعیسویان میکوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر
واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید
زیرا که ایشان از ابلهان واحمقان نیستند *
این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیکوید که اکر مانند آن
سخن را در اعتراض براو بیاورند بناچار اسکات وقانع شود . یعنی
چون سخن اورا بعینه براو وارد کردی از ایراد جواب درماند *

﴿ عیسوی ﴾

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را در حق
من روا میدارید اعتراض شما برعیسویان در این مطلب چیست وسخن
حسابی شما در این مقام کدام است ؛ *

﴿ مسلم ﴾

شما از اطوار ملل وادیان قدری آکاهی حاصل کرده اید ودین
زرتشتی را میدانید والبته کتابهای ایشان را که زند وپازند است دیده اید
که آن کتاب را از جانب خدا میدانند وخدا پرستی وتوحید خدا را
منحصر بخود شان میکنند ومع ذلك آتش را میپرستند وما وشما
آنها را بت پرست کفته ایم . اکنون اکر آنها بشما بکویند که ظهور
خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیهٔ خدای
وکسی را نمیرسد که در این مقام سخنی کوید زیرا که این امری است
مخصوص ومنسوب باسرار ذات خدا وآدمی نتواند که ذات پاك
خدا را بفهمد واحاطه وتصرف درآن کند . شما را در جواب
زرتشیان چه سخن خواهد بود ؟ *
وهمچنین سخن سایر بت پرستان ودهریه وکسانیکه طبیعت را رب
میدانند که جملهٔ آنها را جای ایراد برشما از اینقوله سخنان هست .
پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث وچه در ابوت

و بنوت وچه در استجنان عیسی در ذات خدا وماند اینها مطلبی است مغایر باتوحید ومنافی باتقدیس وتنزیه وکبریای الهی • وهیچ خردمند موحدی ماند این سخنان ناشایست را درحق خدا وخاصان خدا روا نخواهد دید ونخواهد پذیرفت • وهر کتابی را که آنکونه سخنان را بیاورد کلام والهام الهی نتواند دانست *

﴿ عیسوی ﴾

راستی این بحث بسیار باریك است شما این بحث را در این مجلس متروك بدارید اکنون اکر از سخنی دیکر در امور دینیه مناسب میدانید باهمدیکر صحبت میداریم *

﴿ مسلم ﴾

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را نیز جایز نمیدانم وصحبتی که با انصاف نباشد بجز اضاعهٔ وقت حاصلی ندارد در این مطلب تثلیث برخطا بودن شما آشکار است *

﴿ عیسوی ﴾

نسبت بی انصافی را بماندهید که ما هرکز این نسبت را دربارهٔ خودمان قبول نمیکنیم ومقصودی بجز بیان حق وفهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب میکویید اما سخن تنها بکار نیاید هرکس این صفت نصفت را ملکه نموده است ودر همهٔ مواد جاری میدارد مرد تمام است وهمه نجات با او است • بهر حال قدری هم باشما صحبت توانم کرد لکن چون وقت نمازاست شما چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تا خدمت شما برسم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در مجلس سیم مسلم بعیسوی کفت ﴾

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام اعتراف بگناه گناهکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه از قران نیز استنباط میشود وشخص گناهکار چگونه شفاعت جهان را تواند کرد ۰ وچون مسیح گناهکار نیست نجات جهان را در او منحصر میدانید *

عیسوی

چنین است ودر «میزان الحق» ما نیز بیان این مطلب شده است وهمین مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشر نا چار مصدر خطا وگناه تواند شد ۰ ونجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

مسلم

دلایل میزان شمارا دیده وهیچ قوتی در آنها پیدا نکرده ام زیرا که حال انجیل وتغییرها وتحریفات اورا اصلاً وترجمهٔ شما هم میدانید وما هم میدانیم وچنان میدانم که «میزان الموازین» مجعول بودن انجیل وتحریفات آنرا بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد ۰ وگذشته ازاین سخن لااقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود ۰ خصوصا که میزان کار در نزاع دوکس محل اتفاق ایشان است باز از توریة میتونید دلیل بیاورید ۰ علاوه براین از انجیل شما دلیل داریم که عیسی نیز اعتراف بگناهکاری میکند ۰ وهمین سخنان متناقض است که دلیل بر مجعولی انجیل تواند شد *

عیسوی

از کجای انجیل بر گناهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطرم نمی آید باینکه مکررا انجیلها ونامه ها ورساله های آنرا از اول تا آخر خوانده ام *

مسلم

مسیح همچنانکه روزه میگرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل درمواضع چند نیز آورده اند ۰ در باب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم غسل تعمید میگرفتند عیسی نیز چون تعمید یافته ونماز کرد آسمان گشاده

شد . ودر آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد وشاکردان را نماز آموخت . وکویا تمامی عیسویان در نماز کذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شمارا نمیدانم اکرچه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید ومحدث دانسته اید واکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . وچون در نزد ما وجملهٔ عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد ونماز همان است که در انجیل است وامر وز شما هم آنرا معتبر میدانید اکنون به بینیم نمازی که میکرد چکونه است *

کلمةالله عیسی در نماز چنین میکوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تو مقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امروزهٔ مارا درامروز ده . کناهان مارا به بخشای چنانکه ماکناه کنند کان برخود را می بخشاییم . مارا داخل اغوا وکمراهی نکن . تا آنکه مارا ازشریر رهایی دهی . چون ملکوت وقدرت وعزت ابدا تراست . آمین *

عیسوی

راست است عیسی در چندجا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

مسلم

این است که من درخصوص رعایت شیمهٔ انصاف تأکید دارم شمامیکویید انصاف باماهست لکن اکراز انصاف بپرسیم کوید نیست آنجناب چنانکه درفصل ششم متی نماز را بیان کرد وتأکید امر باقامهٔ آن نمود البته خود عامل بر آن بود وحاشا ازعیسی که عالم غیرعامل باشد *

عیسوی

راست است ازجناب مسیحی باقتضای بشریت وحکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهرشده است . روزه کرفت ونماز کرد کرسنه میشد سیرمیکردید میخوابید بیدار میشد سجده بخدای مینمود ومعجزه می خواستند میکفت بجز علامت یونس بن متی که ذوالنون پیغمبراست

معجزی بر من داده نشد ۰ و کاهی عاجز و درمانده میکردید همچنانکه یهودان انقدر آزار ها در حق او کردند و همه تحمل کرد و قدرت خود را ظاهر ننمود ۰ و مانند این کارها که معین است از او دیده و شنیده شده است ۰ لکن امر آنجناب عجیب و عظیم و جنبهٔ ملکوتیت و الهیت او هویدا و غالب است ۰ و فی الواقع کار مسیح سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد ۰ اما کیفیت دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم و تصدیق و تکذیب آنرا نمیکنم و از روی انصاف این سخن را میکویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید و رفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید چرا مراجعت بعلما تان نمی نمایید ۰ که هم توحید و خدا شناسی را برای شما بیان کنند بطوری که هرکز توحید بان سادکی نشنیده باشید ۰ و هم نبوت و بیانات اطوار آنرا و هم ربوبیت و پیغمبری عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خودتان آورده اید و همچنین تفسیر انجیل و سایر کتب کتاب یعنی ﴿ بیبل ﴾ را و تعیین صحیح و سقیم از آنها را بیک قاعدهٔ کلیه ۰ و هکذا جملهٔ اطوار دین و حقیقت کار و علل و اسباب این همه اختلافات را ۰ که خدای جهان در روی زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت ۰ و متناقضات اعمال و اقوال انبیا و اولیا و سر کلمة الله و سر کلیم الله و سر روح الله و سر ذات الله و هرچه از معقول و منقول در امر دین و خدای پرستی تصور توان کرد ۰ جملهٔ آنهارا علمای دین مبین اسلام برای شما چنان کویند و مشروح دارند و کشف کنند و شمارا بشرط ایمان و تقوی از علم الیقین بعین الیقین و از آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح و خدای مسیح از شما خشنود شوند ۰ دلهای شما از تنکی باز رهد ۰ چشم شما بینا کردد ۰ کوش شما شنوا شود ۰ مهر از دل شما برداشته شود ۰ و مهر و محبت حقیقیه بر آن بکذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میکویم ۰ بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بمجزآن نیست کوش بسخنانی که انس برشنیدن آنها کرفتهٔ نکن بادل پاك تدبرنمای وانصاف بده واکر شکی واشتباهی داری فهمیدن وتحقیق آنرا بتعند جایز مدار که عناد وتعصب ازشیطان است وهیچ شکی درامر دین باتعند زایل نکردد *

﴿میزان الموازین﴾ را از روی بصیرت مطالعت کن اکر اشتباهی وارد کردی ازاهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی . خود را برای روزجزا آماده دار وبدان که درآن روز پشیمانی سود ندهد *

بالجمله اکنون از بقیهٔ سؤالات که درمیان داشتیم کفتکو کنیم وکیفیت اقرار انبیا برکناهکاری خود شمارا بمیزان الموازین محول داریم . شما یعنی پروتستانها کفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد ودر قرآن نیز نفی ازوقوع معجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست . دراینصورت اکر مثل این سخن را یهودان بشما کویند . که عیسی معجزات نیاورد وباوجود قول عیسی که بجز علامت ذوالنون بمن چیزی عطا نشد آنهم اکرچه وقوع ندارد اکر باشد نیز دلیل بر معجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا درهمه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند وعیسی بقول شما کشته شد وبعد ازسه روز ازقبر باسمان رفت ازانیقرار پس درحیات خود هیچ معجزه ازاو ظاهر نشده است واحادیث شما که عبارت ازانجیلها ونامه ها است معتبر نیستند . دراینصورت شما درجواب چه میکویید بااینکه درقرآن آیتی درنفی صدور معجزات پیغمبری نیست وشما ازآیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرا درجواب میزان الحق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میکویید *

﴿ عیسوی ﴾

شمامرا می خواهید بزیر رکاب بکشید . من میخواهم شمارا هدایت براه نجات کنم وراستکاری وحیات ابدی رابشما نشان دهم . حال شمامرا باسلام دعوت میکنید . وپس ازهمهٔ تفصیلات سخنان یهود را که لجاجت وعناد وجحود وبی ادراکی آنها آشکاراست درمقام

اعتراض بر عیسویان می آرید ! *
درقران خودتان نمیخوانید ﴿ لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود ﴾ سخن آنکونه دشمنان متعند را در مقابل کسی که ازروی برادری سخن میکوید میتوان آوردراستی از شما بعید است که ازقول یهودی برما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین برتو یهودی نباشد هرکس میخواهد باشد میدانی که اینکونه جوابها ازمرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نکاه کرد نه بکوینده و جواب سخن را باید کفت نه بشیوهٔ جاهلان اعتراض برشخص کوینده درخارج ازمطلب آورد *

﴿ خوب سخن جوی چه جویی زمرد * نیکویی وفربهی ولاغری ﴾

﴿ انظرالی ماقال و لاتنظر الی من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصودم جواب نکفتن برشما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن راخوش ندارم خودشما هرچه میکویید بیاورید اکر جواب آنراتوانستم خواهم کفت واکرنتوانستم اعتراف میکنم ومدعی این هم نیستم که من همه چیزی رادردنیا میدانم ومانند این ادعارا امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب لکن شما کویا باهمهٔ بلندی خیال که در خود میکویید نمیتوانید از تعصب وغضب شخصانه بکذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما اززبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی واین یکی رانیز علاوهٔ برمقاله نمای که آیا شمانمیکویید معجزات پیغمبر شمارا بجز زوجات واصحاب او کسی دیکر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مکر شمادر مقام انصاف انکار این کار راتوانید کرد مکر ازروی حقیقت غیراین را اعتقاد توانید نمود ؟ *

﴿ مسلم ﴾

گرفتيم كه اين مطلب چنان است كه ميگوئى فقط از شما ميپرسم كه اگر يهودان ومخالفان باشما درحق مريم و گفتهاى او در خصوص پسر پاك خود ٠ وهمچنين در بكر بودن او وعصمتى كه در او ميدانيد ٠ وخبرها وشهادتهاى حواريان ياخواص اصحاب او ومانند آنها را درخصوص معجزات عيسى ٠ بشمابگويند كه همهٔ اينها كه شماميگوييد دروغ است ومخالف باقول صريح عيسى كه گفت هيچ علامتى برمن داده نشده است ٠ وتمامى آنها را اشخاصى چند ساختند و بحيلت دردلهاى عوام الناس جايگير نمودند ٠ حتى كار بقتل عيسى كشيد و پس از او آن كشته شدن واهانتهاى منسوبه براو را اسباب مظلوميت او قرار داده وانكسار قلوب را وسيله كردند ٠ وانجيلها و نامه ها ورساله ها ازرأى وخيالات خود شان نوشتند ٠ واز اين مقوله سخنان كه يهودان وغيرهم راتوانند بود شما رادرجواب ايشان سخن چيست ؛ *

﴿ عيسوى ﴾

راستى از شما درخواست ميكنم كه سخن يهودان را بكلى دور بيندازيد ٠ عناد ونفهمى ولجاجت آنها آشكاراست ٠ وميدانيد كسى كه بناى كار خود را برتعنت گذاشت هيچ مطلبى را براو حالى نتوان كرد ٠ ودر اينجا بمذاق شما دوشعرى از شاعر ماهر خسروزاده حكيم ناصر بخوانيم *

﴿ كوردل را كه مغز تيره بود * هيچ حالى فهيم نتوان كرد ﴾
﴿ دل گمراه پاك نتوان ساخت * سفهارا حكيم نتوان كرد ﴾ ٠

آنهاهمان كسان هستند كه باوجود دانستن اخبار عيسى از تورية وباوصف مشاهدهٔ آنهمه معجزات وخوارق عادات از آنجناب مقدس انكار او را كردند وروز بروز برانكار ولجاج خود شان افزودند وبالآخره نيز ميدانى كه چها كردند *

﴿ مسلم ﴾

بد نميگوئى ولكن پيشتر نيز بشما گفتم كه مرد خردمند سخنى را نميگويد

که اکر عینا آن سخن را در رد براو بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد . حال مسلمانان بشما میکویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبر ما الجاج وعناد میورزند . وبا اینکه در کتب سماویه وبوسایط اوصیای حقیقی وایمان آورندکان راستین عیسی واز راهبان ومقدسین عیسویه فهمیده وشنیده بودند . که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد . وباهمهٔ معجزات وکرامات وخوارق عادات اوخاصه مانند قرآن معجزهٔ ثابته وباقیهٔ که هیچ عاقل باانصافی انکار معجز بودن آنرا نتواند کرد . وبعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای سر آنها بود . ایمان بآن جناب نیاوردند وباهمهٔ نخوت وغروری که داشتند عار جزیه دادن وخواری اعطای فدیه ودیکر حقارتهارا بر خود هموار نمودند وتصدیق آن پیغمبر را بر خود هموار نکردند . واکنون چکونه میشود که ایشان کذشته از اهل انصاف آنها زیر بار تکالیف اسلام بروند خصوصا که بروتستانهارا رؤسای آنها برترك اعمال وریاضات جسمانیه معتاد کردند وآنهارا از اعمال بازداشتند . در جواب این سخنان که بر شما وارداست چه خواهید کفت ؟ . اکنون اکر شما انصاف وتدین دارید ومقصود شما مطلب فهمی است . قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید ودر کتاب ﴿ میزان الموازین ﴾ مطالعت نمایید بعد اکر لازم شد باز صحبت خواهیم کرد . باهمدیکر ان شاء الله ملاقات میکنیم . شمارا بخدا اسپردم . آدیو *

﴿ معیار نهم ﴾

دلائل حکمی وبراهین خداشناسی وقواعد توحید خدای واحد واحد وتوصیف ذات پاکش بصفات کمال وتنزیه وجود حق او ازهرکونه تغیر وزوال وامتناع تطور واحد بسیط الحقیقة ازجهة ذات درسه طور واستلزام اسجنان وتولید وتجزیه

در آن ذات مقدس هر کونه تغیر وحدوث ونقصان را ، بابداهت عقل دراك وضرورت مستقیم ادراك ، ما را راضی توانند کرد بر اینکه ﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را ، بندهٔ مخلوق وعبد مرزوق خدا دانیم ، که عبادت خدای را بجای آوردی ، نماز میکردی وروزه میداشتی وسجده نمودی ومناجات وزاری باخدای داشتی ، ودرجاهای بسیار میکفتی که اعمال من از من نیست بل ازخدا یست که مرا مبعوث کرد ، بل ابداً نسبت پدری را بخدای نداد که خدارا پدر کفتن هرکز روا نبود ﴿ وآنچه ازاین کونه مقولات انجیلیان آورده‌اند ازسهو یاتی است که از تعبیرات دعوت کنندکان بعد ازعیسی ناشی شد واز ترجمه هایی است که تغییر دادند واکر انجیل اصل را پیدا کنیم خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴾ وباهمهٔ عبودیت وخضوع وخشوع که آنحضرت رابود مظهر ربوبیت خدا وآینهٔ جلال وجمال الهی بود وایمعنی درجملهٔ خاصان خدای ومقربان احدیت برحسب درجات ایشان جاری وظاهر است *

﴿ العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمهٔ خدا بود وهست ودرنزد خدا بود وهست ، ولی آن کلمه خدا نبود ونیست ونتواندهم بشود ، زیرا که ممکن نیست کلمه نفس متکلم باشد ، بل اکر حقیقت کاررا بفهمیم ممکن نیست متکلم نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل واسم غیراز مسمی است بالبداهة *

﴿ لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ﴾

تمامی مشتقات از اسماء وافعال ازفعل صادر وبرآن متفرع است ویا ازمصدر که آن نیز فرع است ازفعل ، ملاحظه کن ازقواعد صرفیه که حقیقت کار برتو روشن کردد ، ازفعل تو که نَصَرَ است یا نَصَر درهنکام یاری کردن این فعل ازتو صادر کردد وهیچ مدخلیتی بذات وحقیقت تو ندارد وفعل نصرت را لامن شیٔ

هست کردی و بوجود آوردی بعد از آنکه نبود ٠ پس به این که از آن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق کردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و بر آلت نصرت منصر صادق آمد ٠ وهکذا تمامی افعال واسماء را نسبت بذات فاعل بغیر اینگونه نبود ٠ وخدای آیات علامات شناسایی خویش را در مخلوقات بر مخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است از فروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است از اوصاف متعدده زید که آن زید از جهة ذات متبارك از تنزل در مقام اوصاف است یعنی از جهة تنزل ذاتی وآن وصف نیست مگر صکرپك ظهوری از ظهورات زید من حیث الظهور ٠ واین مطلب را در خود آشکار توانی دید ٠

﴿ وفی انفسکم افلا تبصرون ﴾

﴿ خود را بشناس تا خدای را بشناسی ﴾

خدای را از آنگونه تکلم که در خود بینی تنزیه کن ٠ خدای معرا از حدود ومنزه از صفات کم و کیف است ٠ واو را زمان ومکان وجهة و رتبت امکانیه نیست ٠ اثر صفت مؤثر را مانند است *

﴿ قل کل یعمل علی شاکلته ﴾

کلمهٔ خدا را حدود واعراض نیست ٠ وکیف وکم وسایر حدود را در آن راه نی ٠ وچون در مقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کردد یعنی بظهور اشراقی یکی از حروف آن کلمه راعیسی ودیگر را موسی وحرفی را ابراهیم نامند وآن کلمه از یکی بیشتر نیست ٠ و بر حسب ظهورات وتطورات در مقامات ومراتب او را اسماء والقاب پیدا کردد وکثرت حاصل کند ٠ و بجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند ٠ تا آنکه نادانان را دانش آموزند وآن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ابجادیه از آن نقطه نوشته شد ٠ وآن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع وایجاد الهی از دوات رحمت کلیه وفیض ابدی خود برداشته ونام آن را

نقطه علم نهاد ٠ وجهان را بدان نوشت والى الابد مینویسد *
﴿ العلم نقطة كثرها الجاهلون ﴾
﴿علم﴾ دانستن خدای وشناسایی او ودانستن صنع وآثار ودانستن اسما وصفات او ودانستن اطوار خلق ومخلوقات او همان ﴿نقطه﴾ است ٠ که جهل جاهلان واقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد ٠ واز آن نقطه درسلسله های طولیه وعرضیه کتابها نوشته شد وکلمه های بسیار پیدا کردید *
خدای توانا درابتدای آفرینش بجز یك کلمه بیشتر چیزی نیافرید ٠ وآن کلمه چنان است که مقربان حضرت احدیت یعنی تعینات کلیهٔ آن کلمه بیانش فرمودند وبلفظی که فرمودند بیان کنیم *
ان الله خلق اسما بالحروف غير مصوت وباللفظ غير منطق ٠ وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ ٠ وبالبصر غير محسوس برئ عن الامكنة والحدود مبعد عن الاقطار محجوب عنه حس كل متوهم *
خدای تعالی اسمی را آفرید حقا ٠ که آن اسم باحروف مصوت وقول صوت کننده نیست ٠ وبلفظ بنطق نیاید ٠ وبشخص مجسد نیست ٠ وبتشبیه موصوف نکردیده ٠ وبرنکی مصبوغ ورنکین نشده است ٠ باچشم محسوس نیست ٠ ازمکانها وحدها بری است ٠ ودور از جمله اقطار ٠ حس هرصاحب توهمی ازاودر حجاب است *
اینکه کفتیم درابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است ٠ همچنانکه انتهشا بی پایان است ودر حکمت مبرهن است که ﴿ مالا آخر له لا اول له ﴾ آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم دیروزی نیست وفیض الهی را آغاز وپایان تصور نتوان کرد ٠ وبالجمله اکر بخواهیم ازکلمهٔ خدای بی پایان وازکلمات تکوینیهٔ اوتعالی که حروف طولیهٔ آن کلمهٔ ازلیه وآینه های نماینده جمال الهی هستند در اینجا سخن کوییم از مطلب بازمانیم باانیکه مارا کیت

سخنگوی در این میدان لنگ است وزبان بیان کنگ *

﴾ قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی ﴿

﴾ لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴿

در اول انجیل یوحنا میگوید ﴾ بود در ابتدا کلمهٔ وآن کلمه در نزد خدا بود وآن کلمه خدا بود ﴿ عبارتیست که آنرا تحریف کنندگان از انجیلیان تعبیر دادند . واین تعبیر را دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه را بمتکلم کفهیم . وتصور نمیتوان چیزی را که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد وهم عین خدا باشد وهم غیر خدا باشد . وچنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود باضافه است یعنی در اصل انجیل . وواضح است که آن کلمهٔ خدا بود . ویوحنا برای تاکید بعد از ان کفت واین یعنی کلمهٔ خدا در نزد خدا بود . ولفظ بود نیز در اینجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدا بود وهست وخواهد بود . ونزد خدا که کفته شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست . وآن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین کفته شد این است که یوحنا میکوید ﴾ هر چیزی از آن کلمه آفریده شد وهیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد وحیات در آن کلمه بود ﴿ زیرا که آن کلمهٔ خدای حی وقیوم بود ومظهر حیات وقیومت الهیه بود ﴾ وحیات نور انسان بود ﴿ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

﴾ اول ما خلق الله نور نبیک یا جابر ﴿

﴾ نور نیز در ظلمت درخشان شد وظلمت نور را ادراک نکرد ﴿ یعنی استکبار آورد وانکار نمود وربوبیت ومظهریت ووساطت او را نپذیرفت وموجب سریان کدورتها وشرارتها ونادانیها در مراتب امکانیه همین استکبار ظلمت کردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت وحکمت خدای آفریده شد وصاحب دولت وسلطنت بزرکی کردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود وبرای پیداداشتن نور خود آنکونه

سلطنت را باو عطا فرمود . واین مطلب مفصلی است که در بیانات علمای اسلام از اهل حکمت وتوحید بیان کرده شده است . واگر اصل انجیل در دست بودی یا همین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لاأقل بی تحریف حاضر بودی وعیسویان بطور انصاف وبی غرضی آنرا می خواندندی . واضح وآشکار میشد که چه گونه تحریف کرده اند اصل وترجمهٔ آنرا . باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمهٔ از عبرانی تواند بود . وآن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل گردید بزبان عبرانی است . که هیچ پیغمبری مبعوث نگردید مگر بلسان قوم خود وعیسی را لسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را ازراه مجاز انجیل گفته شود *
یوحنا در انجیل خود از اصل انجیل تبرکا پنج آیت را بطوریکه ترجمهٔ آنهارا آوردیم ذکر کرد بعد ازآن را به بیان از حالات مسیح میپردازد . وبرای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است . انجیل کتابی است آسمانی ومطالب او همه حکمتهای الهیه است وبیانات توحید واسرار خلقت وپند واندرز ونصیحت وشریعت وامثال وعبر ومانند آنها . نه اینکه روزنامهٔ احوال جسمانی از پیغمبری یا مکالمات وافعال وحرکات از کسی که کتاب مذکور برای او در حیوة وی نازل گردید وخود معلم آن کتاب بودی وآن کتاب مخاطبات خدا است با پیغمبر خود نه روایات وصی آن پیغمبر ازاطوار واحوال آن پیغمبر حال آنکه جملهٔ انجیلهای موجوده ازاین قرار است که گفته شد . ودر نزد شخص هوشمند نیز این مطلب آشکار است . نهایت کار این است که درمیان بیانات احوال واطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان جای رفت وبر مردم چنان گفت یا چنان کرد وواضح است که از سخنانی که مسیح میگفت یك لختی از انجیل بوده است ولی سخن در این است که آیات انها نیز در حالت اصلیه باقی مانده اند یانه *
پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه . که اکثریا احوال مترجمین ورواتنیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که درصورت صحت ترجمه های حاضره غیرموثق بوده اند *

﴿ معیار دهم ﴾

اگرچه تحریف یافتن توریة وانجیل اصلاً وترجمةً مطلبی است که شخص دانشمند باانصاف اقدام بر انکار آن نمی کنند ودر نزد اسلامیان نیز ازضروریات است . ولی چون صاحب میزان الحق این مطلبرا عنوان کرده وبزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف وتغییر راه نیافته . وپس از آن تمامی سخنان خود را براین اساس متفرع کرده است . بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار وچه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *
گذشته از اینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق وجدید عیسویان را سخن معتبر ومقبولی نیست واختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها . ملل وطوایف یهود ونصاری کرده اند بعضی را که یکفرقه قبول نموده اند فرقهٔ دیگر آن راغیر معتبر دانسته اند * وبعض دیگر بعکس آنها گفته اند . ونیز در حق مؤلفین وجمع کنند گان کتب عهد عتیق وجدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست واکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم ومرعوام را فائدهٔ از آن ملحوظ نیست . وهرگاه تنها امر ترجمه وغرضهایی را که درامر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بسر کتب وصحف آسمانی آورده اند . وکسانیکه از کار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کماهو بیان کنند وبناچار تغییر خواهد پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرگواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان وصاحب زیاده بردویست مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که در کتاب ﴾ شرح فوائد ﴿ فرمود *
حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد ومتقدمین حکما از ایشان اخذ وتلقی کردندوچون متفرد شدند دراخذ کردن چنانکه مشائین و رواقیین را اتفاق افتاد ﴾ یعنی در فهمیدن معانی حقیقیهٔ حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴿ بسی چیزها از فهم خود شان درك نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلت مذکوره وبجهة اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند و بساشد که هرلفظی را جداگانه ترجمه کردند وخطا نمودند زیرا که معنی در بعض الفاظ از مجموع حاصل شد . چنانکه اکر لفظ ﴾ قسم بخور ﴿ را بخواهی ترجمه کنی وبکویی قسم بمعنی یمین است وبخور بمعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود وتو کفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی بعربی باین حال افتاد (انتهی) *
به بینید حال توریة را درخصوص تاریخ خلقت که درمیان ترجمه ها چه قدر اختلافات پیدا کردیده باآنکه عدد سال آنقدرها جای غلط واستباه نیست وبا اینکه این مطلب کار دین ومذهب نبود وغرضی برای تحریف درآن متصور نخواهد شد مکر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول ومحرف بودن کتب مذکوره بدانیم * .
درنسخه های عبرانی ویونانی وسریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلا نموده آید *
یهودان از خلقت آدم تاظهور اسلام را ﴾ ۴۳۸۲ ﴿ سال کفتند *
جمعی از کاتولیك ﴾ ۴۶۲۶ ﴿ سال کفتند *
کروه رومیان ﴾ ۶۱۴۱ ﴿ سال کفتند *

ودر نزد بعضی ﴿ ٦٢١٦ ﴾ سال معین کردیده وغیر اینهـا نیز اقوال در اینباب بسیار است *

از مشاهیر مورخین انکلیس ﴿ چنبرس ﴾ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ١٢٨٥ احمد حلمی افندی بترکی ترجمه کرد نوشته است . که چون بعضی از ملتهـا که توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند ودر ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت خلقت آدم را تازمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است تعیین نمی توان کرد واطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

ودر بعضی از کتب تواریخ وغیره چنان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخهٔ عبرانی ﴿ ١٦٥٦ ﴾ سـال معین میشود *

درنسخهٔ یونانیان ﴿ ٢٢٦٢ ﴾ سال است *

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ١٣٠٧ ﴾ سال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلاف نسخه ها چنان است *

که در نسخهٔ عبرانی ﴿ ٢٩٢ ﴾ سال است *

ودر نسخهٔ یونانی ﴿ ١٠٧٢ ﴾ سال است *

ودر نسخهٔ سامریان ﴿ ٩٤٢ ﴾ سال است *

والحاصل اکر بخواهیم از اینکونه اختلافهـا ودیکر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بیاوریم کتاب بزرکی باید بنویسیم ومرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل وتطویل نمانده است *

در مأخذ جمع وتألیف کتب عهد قدیم کذشته از اینکه اختلافات بسیار در میان طوایف اهل کتاب وتاریخ نویسان هست ﴿ جانملنر ﴾ نام که از علمای کاتولیك است در کتاب خود که درسنهٔ ﴿ ١٨٤٢ ﴾

طبع شده است مینویسد که نسخه‌های توریة وسایر نسخه‌های کتب عهد عتیق دردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدازان هرچند بتوسط عزرا روایات صحیحهٔ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثهٔ انتوکس پایمال کردید . این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کرد وکتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه های انجیل سخنی بیاوریم تامیزان پروتستانی را بفهمی و بدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب واهل علم ومفسرین آنها ادعا کرده است که همهٔ کتابهای عتیقه وجدیده صحیح است و بهیچ وجهی محرف نکردیده است ومقصودش ازاین سخن آشکاراست . وکرنه خود اختلافات وسخنانی راکه محققان مفسرین و علمای عیسویه در وقوع هرکونه فساد در کتب مذکوره کفته اند بهتراز من وشما میداند *

﴿ هورن ﴾ نام مفسر انجیل چندآیات ازانجیل وکتب توریة رامحرف میداند چنانکه درجلد دویم ازتفسیرخود نوشته است . ودرانجا فقط یکفقره را برای نمونه بیاوریم تاجواب میزان پروتستانی راکه میکوید تحریف راجهتی نبود که اقدام برآن کنند معلوم کنی * .

درفصل یازدهم انجیل منسوب بمتی مینویسد که عیسی شروع بکفتار درحق یحیی کرد ومیرساند سخن را بدانجا که کفت . یحیی ازپیغمبری نیز بزرکتراست زیراکه اوهمان است که درحق او نوشته شده است ﴿ یعنی درکتاب ملاخیا ﴾ که ﴿ اینک من رسول خود را درپیشرو توخواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کنند ﴾ حقا بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده ظاهر نکردید امادر ملکوت آسمانها کوچکترین ایشان ازاو بزرکترند تا آنکه کوید اکراورا قبول کنید آن همان ایلیا است که خواهد آمد *

درنسخهٔ عبرانی این کلماتی که عیسی ازکتاب ملاخیا نقل کرده است واثبات اخباراورا کرده است چنان است که ﴿ اینک من رسول خودرا میفرستم تاراه مراراست کنند ﴾

﴿ هورن ﴾ مذکور در اینجا مینویسد که در نسخهٔ قدیمه گاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریة اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد و اورا تمجید نمود بطوری که اگر لفظ را تأویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که گفت درمیان زادگان از زنان از او بزرگتر کسی ظاهر نشد وعیسی نیز در جزو زادگانست و از آنطرف میخواهند عیسی را بخدایی منسوب دارند ۰ این است که عبارت توریة را محرفا بعیسی نسبت میدهند وچنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خدا است آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتر است تمهید مقدمهٔ عیسی است ۰ اگرچه این مطلب را اگر تغییر نمی دادند و می نوشتند که یحیی گفت عیسی از من بزرگتر است و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در وضع تحریف و در علل واسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیا است ودر انجیل متی از قول عیسی باستشهاد آورد در بعضی از نسخه های قدیمهٔ عبرانیه بنحوی است که گفته شد یعنی لفظ ﴿ در پیش تو ﴾ نیست ودر ترجمهٔ دیگر از توریة و کتب عهد عتیق وجدید که از جانب جمعیت انگلیزی درسنهٔ ﴿ ۱۸۲۷ ﴾ در باریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ﴿ ۳ ﴾ ملاخیا که در صفحهٔ ﴿ ۹۸۳ ﴾ است چنین آورده است *

﴿ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد او در حضور من راه را راست کند ﴾ این ترجمه نیز مخالف باعبارت آن انجیل است که باکتاب مذکور دریکجا ترجمه وطبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی باکتاب مذکور حال انجیل را برما بیان تواند کرد که چگونه تحریف میدهند وعبارت مغایر با اصل آن را بعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعد از آنکه عیسی میگوید درمیان زادگان از زنان بزرگتر از یحیی کسی ظاهر نشد و خود از او تعمید میگیرد و میخواهند اورا خدا و پسر خدا گویند تحریف ندهند چه کنند *
این است که درجاهای دیگر از انجیلها به یحیی نسبت میدهند که درحق عیسی گفت بعد از من خواهد آمد آنکسی که پیش از من آفریده شد ولکن درانکه جملهٔ این سخنها را دستکاری کرده‌اند حرفی نیست *
اگر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی درحق بشارت از پیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است و نمیتوانند بعیسی تأویل کنند زیرا که بقول آنها عیسی آفریده نشده است بل آفریننده است و اگر بشریت اورا گویند آنهم که قطع نظر از ملکوتی او جسمی بود از اغذیه و از عناصر چهارگانه که طفل بود و با غذیه بزرگ شد و باعتقاد مسیحیان مصلوب و مقتول گردید و بقوت و تبعیت ملکوتی آن جسم پاک از قبر برخواسته و بنزد خدا رفت . که تفصیل این مطلب را درضمن بشارات از انجیل خواهیم آورد *
والحاصل از همین یکفقره که جزئی تحریفی است از تحریفات آنها حقیقت حال بر تو روشن خواهد شد *
ولی این نکته راهم داشته باش که عیسی از آمدن ایلیا خبر داد . و چنان گفت که اگر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد . وچون در ترجمهٔ این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم درمعنی آن گفت که کارهای او از ایلیایی است که خواهد آمد : واینگونه حلیات را درجای دیگر بیان خواهیم کرد *
چون آخر میزان دویم این نامه است بسخن از ﴿ ایلیا ﴾ درخاتمهٔ کلام مشام ادراک برادران روحانی را عطرناک کنم *
﴿ لیکون ختامه مسکا وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون ﴾
درمیزان چهارم از انجیل یوحنا نیز استنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرآئیل منتظر بر سه کس بودند که عیسی بودی

وایلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم ومعهود درمیان خود شان بوده است واز این عبارت که عیسی گفت ﴿ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید ﴾ معلوم است که او فی الحقیقة ایلیا نبود اگرچه من حیث المظهریة ایلیا بود . چنانکه درمثالهای توحید آوردیم وازدلائل دیگر نیز مبرهن است که ایلیا یی بوده است که عیسی بشارت براو میداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

درانجیل آورده اند که چون عیسی علیه السلام راوقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریك شد ودر آخرین هنگام عیسی باآواز بلند ندا کرد که ﴿ ایلیا ایلیا لما صبختانی ﴾ که این سخن بزبان عبرانی است ودر متی چنین ترجمه کرد که ﴿ الهی الهی چرا مرا ترك نمودی ﴾ کسانی که درآنجا ایستاده بودند چون این سخن راشنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند . تا آنکه میگوید دیگران گفتند باشد تا به بینیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید . وعیسی باردیگر ندا کرده روح را تسلیم نمود *

ازان سخن بنی اسرائیل نیز پیدا است که ایلیای علی الشان در میان ایشان معروف بوده است که درماندگان را اغاثت میکردی و یاری مینمودی واین همان ایلیا است که فرمود *

﴿ کنت مع الانبیاء سرا ومع محمد جهرا ﴾

دراین میزان برصاحبان بصیرت واد راك رجحان اختیار کردن دینی ازمیان ادیان ثلثه وکتب سه گانه وچگونگی حال کتابهایی که مأخذ مذاهب مختلفهٔ یهودان وعیسویان است فی الجمله آشکار گردید وتمام بیان درطی سه میزان دیگر گفته آید *

اگرمنصفانه به بینیم مؤلف میزان بر وتسنانی سخنان خود را بمغالطات آورد ومن بالطبع از سخن گفتن بامرد غیرمنصف سخت رنجانم که هیچ چیزی درطبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی حقیت مطلبرا میداند ومع ذلك درهنگام مخاصمه میخواهد بغلط اندازی سخن گوید . فرضا میدانند که در میان

طوایف یهود ونصاری ودرمیان افراد علما ومفسرین در خصوص
توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق درحق انجیل چه قدرها اختلافات
هست ومیداند که کلا او بعضا از آنها راجمعی از خود اهل کتاب غیر
معتبر دانسته اند وکتابهـا نوشته اند ۰ ومع هذا مینویسد که توریة
وانجیل هرکز تغییر نیافته است وسهل است اکر کسی بکوید اخبـار
عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط کفته است *
عجب است از مؤلف مذکـور که در صفحهٔ ﴿ ٤٥ ﴾ کتابش
بعد از ذکر آنکونه سخنـانی که خود را عقیدت منصفانه برغیر آنها
تواند بود استدلال میکند برعدم تحریف توریة باینکه ﴿ دیکر آنکه
خدا بیهودان تأکیـدا امر وحکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب
خود شـان اضافت وکم نمایند چنـانکه در آیهٔ سی ودویم ازفصل
دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان
بمرتبهٔ متوجه نکاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمـات
وحروفات هریك از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کـرده اند
که مبادایك کلمه وحرفی افراط وتفریط کردد ﴾ *
کاش که مؤلف حاضر بودی واین سخن را بمشافهت بمیـانه آوردی
ومن یکان یکان اختلافات وزیادتیهـا ونقصانهای نسخه های کتب
عهدعتیق را برای اومی شمردم ۰ وسخن خودرا که درحق مغالطهٔ
اوکفتم بروی مبرهن میداشتم ۰ چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای
درخصوص تاریخ وغیره آوردم ۰ وآنهمه تنهـا وتنها برای اثبات
مطلب یقینا کافی است * ۰
ازخـدای درخواست می کـنم که مرا وجملهٔ حق‌جویان را
از صفات بی انصـافی وحق نشناسی نکاهـداری فرماید نمیـدانم
تأکـید خدا در محافظت کلمـات توریة بیشتر بود ویادر ایمـان
آوردن بمسیح کـه موسی بانهـا وعده وبشـارت اورا داد ۰
وعجب است که آن کروه توریة را حرف بحرف وکلمه بکلمـه حفظ
کردند ومخالفت امر خدا وکلیم را نمودند ۰ ولی مانندعیسی کلمة‌الله

ناطقه را انکار آوردند وتمرد ازامر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة ومانند آن پیدا کرده‌اند که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت ومراقبت در حفظ وعدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت امر خدایرا کرده باشند *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه مالك الملك والملكوت ﴾

﴿ ميزان سيمين از ميزان الموازين ﴾

اين ميزان براى سنجيدن سخنان ميزان پروتستانى است كه در خصوص انكار تحريفات در كتب آسمانى آنها وعدم وقوع نسخ وتغيير احكام در شرايع انبياء عظام عليهم السلام ومانند آن آورده اند *
* واين ميزان نيز مشتمل بر ده معيار است *

﴿ معيار نخستين ﴾

سخنان مؤلف را درخصوص اثبات صحت تورية وانجيل موجود. ومانند آنها وعدم وقوع تحريف ونسخ در آنها را در كتاب ميزان الحق او از صفحهٔ چهار دهم تا صفحهٔ پنجاه ودويم توانيم ديد واز متن عبارات او پايهٔ سخنان او را توانيم فهميد * در آنجا آياتى چند از قرآن بر صحت تورية وانجيل آورد كه هيچ صاحب ادراكى در مقام استدلال باخصمى خودرا راضى نتواند كرد براينكه آنكونه دليلى را كه هرگز گواه بر مدعاى او نيست در كتابى بياورد كه آن كتاب بدست هوشيار ترين ملتها در امر دين خواهد رسيد *
براى يادآورى برادران لفظ آيات قرآن مجيد را ﴿ كه مؤلف در اثبات صحت كتب سماويهٔ موجوده آورد وبعضى از آيا ترا نيز تماماً درج نكرد ﴾ در اينجا ذكر كنيم وحكم دلالت آنها ر بر مطلب صاحب كتاب حوالت بااهل ادراك وانصاف داريم *

﴿ آیت نخستین از سورة الشوری ﴾

وماتفرقوا الا من بعدما جاءهم العلم بغیابینهم ولولا کلمة سبقت من ربك الی اجل مسمی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شك منه مریب * فلذلك فادع واستقم کما امرت ولاتتبع اهواهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لاحجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر * ۱

﴿ آیت دوعمین ازسورهٔ عنکبوت ﴾

ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن الاالذین ظلموا منهم وقولوا آمنا بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون *

﴿ آیت سیمین ازسورهٔ مائده ﴾

الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مرمؤلف را ازآیات مزبوره برمطلب خود چنان است · که مقصود از اهل کتاب درقرآن مجید یهود ونصاری است کتابهایی که برآنهها نازل کردید بشهادت قرآن بجز توریة وانجیل نیست که میفرماید ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة وانجیل که در نزد یهودان وعیسویان است کلام خدا ووحی الهی است وتحریف و تغییر نیزدر آنهاواقع نشده است · وچون دراین انجیل جملهٔ سخنان ومعتقدات ماموافق تفاسیر وتأویلات ماموجوداست لهذا انجیلیان در راه صواب هستند · وآنچه اسلامیان ازروی بهتان وافترادر محرف بودن یاالعیاذ بالله در مجعولیت توریة یا انجیل سخن کفته اند باطل است ودعوایی است که دلیلی برآن ندارند *

سخنی است رنکین واستدلالی است شیرین · هرکاه عیسویان رانیز بدینکونه براهین بروتستو کرده اند در محکمهٔ عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود . تا ز و داست آیین پروتستانی را بپذیرند که فردا درآن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد باز خواست نشوند ودرمیان ملتها رسوانکردند . آفرین بر ادراك شما آفرین بر سخندانی شما والحاصل کویا مؤلف رادر مورد سخنکویی اشتباه شده است *

میتوان کفت که دورنیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است وعدم دلالت آیات قرآنی را بر مطب خود بخوبی میدانسته است لکن چون هدایت مسلمانان بیچارهٔ کمراه بصراط مستقیم پروتستانی امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی شوند وعلی التدریج اسباب یکی بودن که درجهان فراهم آیداین است که استدلالی ازقرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه بر مطلب داشته باشدو خواه نداشته باشد . همینقدر عوام آنها بشنوند که قرآن نیز توریة وانجیل راتصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای اتمام شرایط راهنمایی فراهم تواند آمد *

ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه ازخدا است والهام بخدا است وکلام خدا است چه مدخلیت وکدام مناسبت رابتو وانجیل محرف تو وانجیل مغیر تو تواند داشت . اکراز قرآن میخوانی چرا آیات تحریف رانمی بینی ﴿ انزل التوریة والانجیل من قبل هدی للناس ﴾ پیش ازاین توریة وانجیل برای هدایت مردم نازل کرد بدلکن کدامین انجیل وتوریة است که بدانکونه نزول آن را بتوانیم شناخت *

﴿ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض ﴾

انصاف ازتو میخواهم که آیامرد آکاه باادراك تواند کفت که این توریة وانجیل حاضر کلام خدا ووحی خدا است . اکر انصاف دهی واز عیسی وخدای عیسی شرم آوری خواهی کفت نی *

مکرخود نمیدانی که بسر نسخه های توریة چها آمد ودردست قشون بخت نصر پایمال شد بعدا ازان عزرا بعضی ازآنها را وروایت نقل

خود را روایت کرد آنها نیز در حادثهٔ انیتوکس تباه شد · مگر مأخذ انجیلهای چهار گانه و بابلاهایی را که مترجمین واهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید · مگر تصحیحات متعددهٔ آنها را ندانستید *

مگر معنی وحی والهام الهی را در یافتهٔ · انجیل اگر بعیسی نازل شد عبرانی است وآنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که ﴿ انکلیون ﴾ رامعنی چنان است ومقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار او موجود است · این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال وکارهای اواست تازمانی که باعتقاد شما مصلوب کردید *

مگر نمیدانید که روایات صحیحهٔ حواریان در اناجیل مانند احادیث اسلامیان تو ند بود نه کلام والهام خاص خدای · مگر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی وآنچه از ایشان باتصال سند بدست ما رسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شدهٔ بر عیسی چنانکه این سخن درحق اصحاب وایمان آورندگان بر پیغمبر ما نیز جاریست · مگر نمیدانید که انجیل متی را او خود بعبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد وازآن انجیل اکنون خبری درمیان نیست وصاحب ترجمهٔ یونانی آنرا تا کنون معلوم نکرده اند که کیست وحال او چیست ! *

مگر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح در دست ندارید و چه قدر اختلافات در روایت اصل آنها ودر تعیین ترجمان واختلاف اهل ترجمه های آنها درمیان فرقه ها وطوایف عیسویهاهست *

از احوال واقوال فرقه های عیسویه واختلافات آنها درخصوص حواریان ومؤلفان اناجیل وسخنان ایشان در وقوع تحریفات وظهور اختلاف عبارات در توریة وانجیل که ازسی هزار تا یکصد وپنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها وترجمه های آنها اعتقاد کرده اند مگر آگاه نیستی ؟ *

فرقهٔ ابیون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مگر نشنیده که اورا نسبت بارتداد دادند وهمان انجیل متی رامعتبر دانستند وازکتب عهد عتیق تنها توریة رامسلم داشتند وهمان متی را نیز بغیرانجیلی که دردست شما است روایت کردند که گذشته ازاختلافات دیگر باب اول ودویم انجیل شمادرنسخهٔ آنها موجود نیست *

مگرازفرقهٔ مارسیون که درنزدعیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند وآنهانیز جملهٔ فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی نداری که بجزانجیل لوقاوده رساله از بولوس را که صحیح انگاشتند وجملهٔ کتب عهد عتیق وجدیدرا انکار کرده محرف دانستند ومع هذا انجیل لوقای آنهابا انجیل لوقای شمامغایر است ٠ مگر ازتعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمهٔ عیسویه شمرده بودند واکثر آنها اکنون متروك است آگاه نیستی *

والحاصل اگر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های گوناگون راکه همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد٠ وهرکس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی ازجملهٔ فساد وتباهی درحال کتب ورسائل موجوده در دست یهود ونصاری حاصل تواند کرد٠ ومارادر بیان زمینهٔ مطلب برای هوشمندان خدا شناس همینقدرها در اینمقام کفایت تواند داشت *

﴿ معیار دویم ﴾

میزان پروتستانی در صفحهٔ چهلم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که ازایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم وچند نسخه از آنهارا تعداد کرد وگفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است در کاغذ پوستین درچهارصدوپنجاه سال وچهارصد سال وسیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما وانکلتره وپترسبورغ موجوداست وغیرازآنها آنچنان نسخه هادردست مسیحیان

بسیار هستند · وپس ازآن دعوی کرد مطابقت همهٔ آنهارا باکتبی که الآن دردست دارند *

این یك سخن مؤلف را درخصوص کتب مقدسه بعیار بصیرت بعیار آوردیم ودانستیم که سخنی است بغایت سقیم ومطابی است در خارج از محل نزاع *

﴿ اولا ﴾ اینکه میکوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است · این سخن را بطلان محتاج برهان وبینه نیست بعلت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود وانجیل آسمانی نیز بزبان او وبنی اسرائیل که انجناب برآنها مبعوث کردید خواهد بود · وانجیل متی که اوخود نوشت باعتقاد بسیاری ازعیسویان عبرانی بود · وکاتو لیکها انجیلهای یونانی راغیرمعتبر دانسته ترجمهٔ صحیحه را بزبان لاتین کویند *

﴿ ثانیا ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد سالهٔ انجیلهارا هیچ نکفت واصل نسخه ها راکه متی ولوقا ومرقس ویوحنا نوشتند معلوم نداشت که در کجا است ودر کدام کلیساءمانده اند · ودلیل وبرهانی درمطابق بودن آن انجیلهای قدیمه بانسخه های اصلیه نیاورد باانیکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تاآنکه قدیمی بودن آنها بکار آید ونیز اثبات قدیمی بودن آنهانیز قرض دیکر اواست *

﴿ ثالثا ﴾ باوجود مسیحان ودعوت کنند کان دروغ کوی وتحریف کنند کان که بعدازعیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق براین مطلب است آیادیکر میتوان کفت که انجیلها درحالت اصلیه باقی ماندند وحال آنکه اقلا سیصد سال فاصله مابین عیسی ویك نسخهٔ بزبان یونانی است که میکویند در فلان کلیسیا موجود است وحقیقت حال درآن نیز نامعلوم است *

﴿ رابعا ﴾ مطابق بودن این انجیلها رامؤلف ادعاکرد حال آنکه این دعوی خود برهان برکذب وبطلان آنست · کی وچه وقت ودر کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد درمحضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند ودانستند که هیچ اختلافی درمیان خودآنها وآنها رابا ین اشباهها که بلغتها والسنهٔ مختلفه ترجمه کرده‌اند پیدا نیست ۰ با اینکه همین انجیلهای حاضره نیزچه قدرها اختلاف باهمدیکر دارند اس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند پذیرفت *

در نزد مردم هوشیار حال توریة وانجیل واضح وآشکار است واکر بخواهیم تحریفات واختلافات غیر محدوده آنها رایکان یکان بشماریم کذشته ازاینکه اصل ومأخذ آن کتب معلوم نیست ۰ ومتن عبارات آنها دلیل برمجهول وغیرمعتبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرکی جدا کانه باید بنویسیم *

اکنون قدری ازحال توریة وسخنان نالایق اوراکه نسبت بانبیا آورده وخود ساختکی خودرا آشکارکرد دراینجا برای نمونه بیاوریم ۰ اکرچه بیانات کذشته دراثبات مطلب قوی وکافی است ۰ ودر این باب معیاری جدا کانه بخوانیم *

معیار سیم

درفصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات ازتوریة است

دختر بزرك ﴿ یعنی دختر لوط علیه السلام ﴾ بدختر کوچك کفت پدرما پیرشده است ودر شهرنیز مردی نیست که بعادت همه جای باما جمع شود بیا پدرخود را شراب بنوشانیم وبا او بخوابیم واز او اولاد بیاوریم ۰ آنشب را شراب بوی نوشانیدند ودختر بزرك نزد اورفته با اوخوابید واونفهمید چه کرد ونداننسته بادختر خوابید ۰ فردای آنروز دختر بزرك بکوچك کفت اینك من شب دوشین باپدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم وتو باوی بخواب واز پدرمان اولاد بیاوریم ۰ آنشب را نیزشراب به پدرسان نوشانیدند ودختر کوچك برخواسته باوخوابید اوهم نفهمید که خوابید وندانست چه کرد ۰

وهر دو دختر لوط از پدر خودشان بار ورشدند بزرکی بسری آورد ونام اورا مواب کذاشت و پدر موابیان اکنون اواست • کوچکی نیز بسری زایید نام آنرا بن عمی کذاشت کنون پدر عمانیان اواست انتهی *

درسفر صموئیل ثانی از توریة است که سفر ملوك ثانی نیز نامیده میشود وخلاصةً از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *

داود علیه السلام را از بشت بام چشم بیك زن بسیار خوش صورتی افتاد و فرستاد وازاو جویاشد کفتند زن اوریاست کس فرستاد واورا آورد وبا اوخوابید وزن بارورشد وشوهر اورا خواسته • تاآنکه میکوید نامهٔ نوشته بدست اوریاداد وبنزد یواب فرستاد ودر آن نامه نوشته بود اوریا را هنکام جنك بسیار شدید پیش بینداز تاآنکه کشته شود وچنان کردواوریادر جنك کشته شد *

درسفرملوك ثالث که ملوك اول نیز نامیده میشود نیزدر فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه دراینجا بیاوریم که سخن بر دراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیراز دختر فرعون زنهای چند رادوست داشت • ازموابیان وعمونیان وادومیان وصیدونیان وحیثیان • ازکسانی که خدای بنی اسرائیل کفته بود که با آنها ازدواج نکنید زیراکه دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند • سلیمان بعلت محبت با آنها که هزار زن ازخاصه ومتعه وکنیز از آنها داشت درحالت پیری دل اورامایل بخدایان بیکانه کردند ودل اوکه باخدا پاك نبود • برخلاف دل پدرش داؤدشد وپیروخدایان صیدونیان کردید *

بعدازاین سخنان نالایق بسیار درحق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بینید حال توریتی راکه میکویند کلام الهی است ووحی والهام خدا است • ازکجای توریة بیاورم که بوی الهامی رابی شائبه

تغییر بتوانی ازآن استشمام کنی *
از ضیافتهای خدا خبرندارید که در چند جا خدا مهمانیها میکند نزدانبیا می آید صعود ونزول مینماید وبچشم ایشان مرئی میشود بپیغمبرهای خود را فریب میدهد العیاذبالله تعالی من هذه الاتهامات *
افسوس بر چنان میزان الحق باد که با همهٔ این احوال میگوید یك کلمه ویك حرف در توریة وانجیل تغییر وتبدیل وزیادت ونقصان واقع نشد . ودلیل محکمی که در این مقام دارد این است که خدا به بنی اسرائیل وعیسی در انجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابها را حفظ ونگاه داری کنند وزیاد وکم ننمایند . حال آنکه همان امر خدا ومسیح با آنها دلیل بر وقوع تغییرات در کتب است *
برهان دیگر نیز ازقران آورد که خدا توریة وانجیل را نازل کرده است . پس ازاینقرار بنده کتابی تألیف کنم ونام آن را انجیل ویا توریة بگذارم وبگویم خدا این کتاب را در قرآن خبرداد زیرا که نام آن انجیل است *
والحاصل اگر بچشم انصاف ودل بی آلایش بستم بنگری حقیقت حال را خواهی دید . وتصدیق مرا خواهی کرد . واگر انصاف نکنی وستم بر خود بیاوری حرجی برمن نیست وجرمی برمن نخواهد بود *
اینکه شهادت قرآن را درحق توریة وانجیل خواندی البته آیات تحریف را نیز خوانده ودانسته . ازتو انصاف میخواهم که آیا این قرآن در بدو اسلام این سخنان را درملاء یهود ونصاری وبمواجهت انبعلما وبزرگان آنها بطور طعن وتعرض نیاورد . وآیا آنها اهل لسان نبودند ﴿ اولا ﴾ از قرآن نمی شنیدند که بدروغ گویان لعنت میکند وخود بدروغ نسبت تحریف وتغییر را به یهود ونصاری میدهد ﴿ ثانیا ﴾ این دوسخن متناقض را ازاو نمی دیدند که دریکی تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند ودرجای دیگر آنها را محرف می شمارد آیا بزرگان یهود ونصاری با همه کبر ونخوتی که درنهاد اعراب بود وازپی بهانهٔ برای الزام قرآن وصاحب آن نیز بودند کتك

بودند که بگویند ای محمد چرا بدروغ وافترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی وچرا سخنان متناقض میگویی باآنکه خود درقرآن گفتی *

﴿ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ﴾

چه آسانتر ازاین بودی که این سخن را بگویند ومانند نصارای نجران نشوند که درمقام مخاصمه ومباهله بودند . وپس ازآنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت وخواری جزیه وفدا را برخود گرفتند *

اگر گوییم ازترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه وآشکارا این سخن را بگویند ﴿ باآنکه آن مقام جای شمشیر ومقاتله نبود بل هنگام مجادله باسخن ونفرین ومباهله بود وهنوز اسلام راقهر وغلبه باندرجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را گرفته وهرگونه اعتراض را باآنحضرت میکردند ﴾ پس چرا درخفا وپنهانی این سخنان خودرا بزبانها نینداختند وفریادنکردند که دروغ پیغمبر دراطراف جهان منتشر وشایع شود . وشکی دراین نیست که اگرسخنی ازاینمقوله بمیان میاوردند مشهور ومعروف میشد وهمه کس می شنیدند . همچنانکه بسیاری از محاورات ومجادلات علما وبزرگان نصاری ویهود وسایرملل وادیان باپیغمبر وجانشینان آنحضرت درکتب تواریخ ثبت وضبط گردید *

حتی در دولفظی ازقرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء وکبار عربی وفصیح نیست وآنحضرت شهادت پیرمردی از عرب که اورا بمجلس خواستند ومکررا اورا امر بقعود وقیام فرمودند آن شیخ گفت اتستهزئنی وانا شیخ کبار . پس اعتراض کنندگان شرمسار شدند واین سخن درجهان منتشر گردید *

مگر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها ازقرآن آوردی نمی شنیدند ونمی فهمیدند که میفرماید اعراض ازحق نکردند واختلاف وتفرقه از راه خدای نجستند مگر بعدازآنکه دانستند راه خدای را ﴿ وجحدوابها واستیقنتها انفسهم ﴾ وفرمود دیگر حجتی میان ماوشما باقی نماند

وحجت بر شما تمام شد وحق از باطل تمیز یافت بطلان شما وانکار وعناد شما آشکارا کردید . حال حکم ما وشما با خدا است واو بهترین حکم کنند کانست . یعنی در روز جزا اقامت حجت وایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم وعناد ولجاج شمارا هویدا نمایم وخدای حکم کند *

﴿ وهو خیر الفاصلین ﴾

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حجج واظهار بینات ونسبت تعند وانکار بر آنها بعد از علم وآکاهی از حقیت پیغمبر . عجب است که هیچ نکفتند وبا آنهمه نخوت وغرور بروی بزرکواری خودشان نیاوردند که یا محمد کی ما بعد از علم برحقیت دین تو وظهور حجج وبینات از تو انکار وعناد کردیم . چرا بر ما چنان نسبت ناشایست را میدهی . وبجهة این سکوت عار جزیه ومذلت مقهوریت را برخود کرفتند *

اکنون اکر تو نیز عناد جاهلیت را که در آنزمان شایع بوده است ودر اینزمان لباس دیکر پوشیده است ازخود دور کنی . خواهی دانست که این انجیل وتوریة کلام خدا ووحی الهی نتوانند بود . اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند وبی مأخذ بودن کتابها ووقوع هرکونه تباهی وتحریف را در آنها وبشارات ظهور آنحضرت را که بواسطهٔ اوصیای حقهٔ عیسی بآنها رسیده بود بجهة نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند ومجال برد آنکونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند وهمان سکوت ایشان از اعتراض ونخواستن برهان از او محکم دلیلی است بر آکاهی آنها از حقیقت کار وحقیت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت بر صحت این انجیل وتوریة نیاورد سهاست که محرف بودن آنها را بجهات چند آشکارا داشت *

اما اینکه قرآن وقرآنیان نصاری ویهود را اهل کتاب کفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنا مناسبتی

کافی تواند بود وازاینکونه استعمالات در نزد اهل هر لسانی شایع است * عیسی را آیین حقیقی بجز ازیکی نبود واینهمه فرقه های کوناکون که هر کدامی تنها خود را عیسوی حقیقی ودیکران را درکمراهی دانند بجملکی خود شان را عیسوی نامند *

پروتستان دیروزی بجز خود دردنیا عیسوی حقیقی نمیشناسد ۰ کاتولیك پروتستان را اهل بدعت میشمارد ۰ ارمنی لاتین را بد میداند ۰ یعقوبی ملکاوی را غیر معتمد می انکارد ۰ نسطوری رومی را مردودمی پندارد ۰ ومع ذلك ذراصطلاح ازجملهٔ آنها تعبیر بعیسوی آورند ۰ باآنکه اکر عیسی را خبری از آنها باشد تنها ازیك فرقه خواهد بود ۰ که هر کاه بچشم خدایی بنکریم آنهم درخارج ازفرقه های مذکوره است ۰ واکر قدری ازروی تحقیق بنکریم بجز اسلامیان عیسوی حقیقی را پیدا نتوانیم کرد *

﴿ معیار چهارم ﴾

میزان الحق پروتستانی درتشخیص الهام حقیقی شرایطی آورده در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستانرا متفرع برشرایط مذکوره میدارد وزاید نیست که عبارات اورا دراینجا بیاوریم *

﴿ در صفحهٔ یازدهم ازمیزان الحق مزبوراست ﴾

پس دراین صورت اکر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنابرشروط مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد شدکه امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان وکلام کتب آنها ازالهام حقیقی صادر کشته باشد ۰ که تقاضای روح آدمی را که یافتن حقیقت وبی تقصیری وپاکی وخوش حالی حقیقی است هرکز رفع نمیتوانند کرد ۰ بلکه درخصوص ذات وصفات خدا وارادهٔ اوتعالی که درخصوص انسان است از آنها کمانهای نالایق وناقص صادر میشود ۰ بمرتبهٔ که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *
در اینجا سخنی بمیزان الحق بگوییم که این اعتراضات بر بت پرستان وکتابهای آنها که آوردی بر تو وآیین وکتاب تونیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیقی و پاکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد . مگر درخصوص ذات وصفات خدا واراده وامری که خدا را درتکمیل انسان است از آن کتابهای نالایق وناقص صادر نمی شود . بمرتبه که آدمی را به شرك وتعدد خدای واحد من جمیع الجهات وعروض اعراض براو ومانند این عقائد فاسده دلالت میکند ؟ *

﴿ مگر نشنیدی که نباید تکلم بسخنی کنید ﴾
﴿ که همان سخن بعینه برخود شما برگردد ﴾

مؤلف مذکور سخنان خود را میرساند بدآنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت ﴿ امانمی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد ﴾ باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یاانجیل یاآنکه هردو کلام خدا است وچون بسیاری ازمطالب قرآن وانجیل موافق باهمدیگر نیستند پس هردو کلام الهی نتوانندبود وتنهایکی از این دو کتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *
پس از این مقدمات شروع براثبات صحت انجیل وتوریة وعدم وقوع تحریف ومنسوخ نشدن آنها کرده ودرنظرخویش ازعهدهٔ این امر ممتنع الاثبات برآمده بدیان آیین پرونستانی را ازهمچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکند *
﴿ تنبیه ﴾ باوجود بیانات گذشته درخصوص توریة وانجیل و برمقتضای اذعان او که یاانجیل باید کلام خدا باشد ویاقرآن وآشکارشدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود مارا باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن واقرار براینکه اکنون بجز ازقران کلام حقیقی الهی دردست نیست واگر بعضی ازآیات او را من وشما نفهمیم

درخارج ازمحل نزاع است زیراکه کلام خدارا از روی تحقیق مخاطبان حقیقی باآن کلام میدانند و بس و برمن وشما ازآن نور قدیم وسرعظیم که مخاطبات حبیب بامحبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید * کیفیت وقوع وعدم وقوع تحریف را درتوریة وانجیل بقدر کفایت اکنونی دانستی . ومزید آکاهی ازآن را نیز درطی بیانات ﴿ میزان الموازین ﴾ پیدا خواهی داشت . پس عنان کمیت قلمرا بمیدان بیان دروقوع نسخ درکتب معطوف داریم وسخنان میزان الحق را بعیار تحقیق بیاوریم *

این بیان را درطی معیار های آینده نیك بنکر وکوش ادراك خود را بازکن *

﴿ معیار پنجم ﴾

درفصل دویم کتاب میزان الحق ازباب دویم دراثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند ودقایق سخن را از عالم ادراك خود میاورد که مرد بصیر تمند هوشیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهانی ازخارج نتواند برد *

عجب این است که ازقول اسلامیان درآغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آکاه ازعقاید اهل توحید بوده است ومعنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است . راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینکونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم ومأمور . والمأمور معذور * ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند وباطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیکر این است که احکام شریعت سابقه که در حق قومی مقرر بود بعلت اختلاف وتغییر موضوعات برداشته شده . احکامی دیکر باقتضای موضوع لاحق کذاشته میشود . وآنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *
اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت ونسخ از آدم تاخاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم . واگر در ثانی مناسبتی پیدا کردم سر وحکمت اختلاف شرایع وعدد معین آنها را نیز برای تو توانم آورد *
در میزان نخستین از این نامه دانستی که خدا را احکامی برای معلوم داشتن مطیع وعاصی وبرای نظم نوع بشر وبرای تعیین خدمت جسم وجسمانیان وبرای سایر حکمتها ومصالح دیگر در هر زمانی لازم است *
در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت وناموسی از جانب خدای برای او واولاد او مقرر گردید وصحف آسمانی که صحف آدمش گوییم بر آنجناب نازل آمد *
تازمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود وبعد از بعثت آنحضرت شریعت تجدید شد ووحی تأسیسی براو نازل گردید . وآن تجدید وتأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تازمان ابراهیم علیه وعلی آبائه السلام شریعت نوح معمول بود وبشریعت ابراهیمیه شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد وبرآن حضرت نیز صحف سماویه نازل گردید *
شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییر پذیرفت واین شریعت چهارمین شد *
شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت وتغییر در احکام سابقه ظاهر گردید . ومولود شریعتی که در زمان ابوالبشر علیه السلام بمنزلهٔ نطفهٔ از جنین بود جان گرفت وروح بر آن جنین داخل شد . مژدهٔ تولد مولود را قالاً وحالاً داد وکتاب او ﴿ انگلیون ﴾ یعنی تعلیم وبشارت بود . این است که مسیح بروح ملقب گشت *
وچون در ازمنهٔ پنجگانه موضوعات تغییر یافت احکام الهیه تغییر پذیرفت بعلت اینکه احکام تابع بر موضوعات است جنین در شکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد وپس از تولد شیر میخورد وچون بزرك شد خطاب ﴿ احل لکم الطیبات ﴾ باو میرسد *
این جهان که انسان کبیر است درطبق انسان صغیرکه افراد بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیررا تامقام جان کرفتن در شکم مادر پنج کونه تغییر کلی است که اهل حکمت این معنی رادانند . نخست ﴿ نطفه است ﴾ دویم ﴿ علقه ﴾ سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکتساء لحم ﴾ که مقام ولوج روحست این است که زمان موسی علیه السلام یعنی اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظامیت داشتند وسخت دیر فهم ولجوج بودند *
تازمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت وبتوسط عبد حقیقی آلهی ﴿ که پدر جسمانی اونیز ﴿ عبد الله ﴾ بود ومادر او ایمان بتوحید واسماء وصفات الهیه آورده از جمله مساوی ومعایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسهٔ متقدمه است مقرر آمد وکاملترین شریعتها شد بعلت اینکه درطبق مولود تام الخلقه بود *
﴿ ثم انشاناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین ﴾
چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود وهرچه بزرکترشود همان انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة ﴾ *
نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی وبکدام دل میفهمی اکر کوش شنوا ودل آکاه را همراه داری خوشا بحال تو واکرخدای نخواسته باکوش معاند ودل بغضناك هستی پس برای اصلاح خویش طبیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *
اکنون را ازاین مطلب بکذریم ونسخ شرایع را بفهمیم . پس مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحهٔ سماویه نیست . وتغییربیانات درخصوص اسماء وصفات ومطالب توحید جاری نتواند بود .

وهمچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق
ونیکویی آداب وخوبی معاشرت با ابنای جنس و رعایت حقوق
وترك عقوق . وهمچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم وتوریة
وانجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت . مانند ممنوع
بودن یمین کاذب وزنا ولواط وقتل نفس بغیر قصاص وسرقت
وشهادت زور وخیانت بر عرض ومال همسایکان وتزویج زن پدر
وتزویج مادر ودختر مادر وتزویج دختر وتزویج خواهر وتزویج خاله
وعمه وجمع بین الاختین ومانند آنها . چنانکه در شریعت مقدسهٔ
اسلام نیز مقرر است وهمچنین است امر ختنه وطلاق وتعدد ازواج
ومطلق نماز وروزه وغسل که بعضی از اینها را عیسویان بی امر خدای
تغییر دادند ومع ذلك کفتند شریعت بدوام آسمان وزمین باقی
خواهد بود ونسخ هم واقع نشده است *
بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت
امر این است که بیانات الهیه برحسب مقامات اهل هر زمانی
باقتضای افهام ومدارك آنها اختلاف حاصل کند *
❁ سخنها چون بوفق منزل افتاد * در افهام خلایق مشکل افتاد ❁
به بینیم میزان روتستانی چه میکوید ووقوع نسخ را از توریة بسبب
آمدن عیسی چکونه برمی دارد . اکر معنی نسخی را که اسلامیان
میکویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است . ودر صورتیکه
هیچ اثری را از شریعت موسی در عیسویان باقی نکذاشته اند وهمه را
تغییر داده اند ونسخ بمعنی تغییر در احکام است دیکر این دعوی
اصلا جایز خواهد بود وبرهانی در رد آن لازم نیاید *
عجب داریم که میکوید خلاف واختلاف در مضامین واحکام
وارده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل کفتهای توریة را
محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است وعیسی کفت من برای ابطال
شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *
نخست از این سخن عیسی چیزی بفهمیم وعلی العمیا نکذریم .

اکر بصیرت وانصاف آوریم ازاین کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد واورا وشریعت اورا بنیان قرار داد ٠ وبنابراین انجیل هرکاه از خدایی آنجناب بکذریم درمرتبهٔ نبوت ازاین سخن پیدامیکردد که مقام کلمه باکلیم فرقی خواهد داشت وصاحب بنیان عظیمتر ازصاحب فروعات خواهد بود مانند این است که توخانهٔ محکم الاساسی را بسازی وبدست رسام ونقاش یانجار ومانند آنها بدهی که در آن رسمها وزینتها ودر و نجره ومبل و پرده وامثال آنها ترتیب دهند *

ولی ازسخن آن سخن الهی استنباط کردیم که اونیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده وکار اومحکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مکر برکشند کان خانه اسرائیل *

والحاصل صاحب کتاب در مطابق بودن انجیل باتوریة ومحکم کردن عیسی شریعت موسی راسخنانی چند برای نمونه آورده است که در انجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد واز همان سخنان او بطلان مدعای اورا آشکار خواهیم داشت *

میکوید در توریة نهی ازقتل شده است وانجیل کفت که بد کویی درحق برادر دینی مانند قتل است ٠ در کتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودند وانجیل ازنکاه کردن بشهوت ممنوع داشت تاآنکه بحکم طلاق میرسد ومیکوید که توریة طلاق دادن راتجویز کرد لکن مسیح بجهة توضیح معنی عظیم نکاح این اذن رابرداشت ومنحصر بحال وقوع زنا اززن یاشوهر نمود *

انجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است اکرچه انجیل وعیسی ازاین حکم خبری ندارند واکر کفته اند بمعنی مکروهیت طلاق درنزد خدای کفته اندنه از روی حرمت ومطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ما علیه السلام فرمودند *

﴿ ابغض الاشياء عندي الطلاق ﴾

در نزد خرد مندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه در امر طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان با زنان دارد . وممنوعیت آن چگونه مفاسد ومعایب رالازم کرفته است *
کذشته از انیها اکر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح معنی عظیم نکاح باشد وخواه ازروی اخفای معنی حقیر نکاح . با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییردر احکام نتواند بودزیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاحرا عظیم کرد موسی رانیز اوفرستاد ومیتوانست آنوقت نیز توضیح این معنی را نماید اکر این امر لازمی بود . وکرنه عیسی را از این مطلب بری خواهیم دانست *
صاحب کتاب در فصل دویم ازباب اول کوید . اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی وروحانی مبدل خواهد شدمطلب تازهٔ نبودزیرا که درکتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
هرکاه این سخن را ازانجیل وتوریة قبول کنیم برهانی دیکر بروقوع نسخ درشریعت خواهد بود *
شاهد برمطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی ازفصل سی ویکم کتاب ارمیا است که در ترجمه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند ومحل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس ازآنروزها باخاندان اسرائیل خواهم بست این است کهشریعتخودرا بدرونآنها خواهم انداختوآنرا بردلهای ایشان خواهم نکاشت *
صاحب کتاب ازاین عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروك خواهد کردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است وندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهدبود . ومعهذا فراموش کرده است سخنی را که خوددر کتابش ازکتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند وحکم خدا زایل نمیگردد ،
وغافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترك
نکرده است ۰ وکذشته ازاینها آیات ارمیا را درست نخوانده است
که پیش از این آیات عنوان سخن از نقض عهدالهی بوده است ومقصود
خدا ازاین کلمات باآن قرینه روشن کردد ۰ که فرمود زمانی
خواهد آمد که شریعت را دردل ایشان محکم کنم وعهد مرا نشکنند
وهمچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فؤاد نیز اعتقاد آورند *
بعد از ذکر آیات ارمیا باآیت ششم از فصل چهل ودوم کتاب اشعیا
استشهاد جست ولیك باشارت تنها اکتفا کرد وآیات را ذکر ننمود
وهمچنین شواهد دیگر راکه بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات
نپرداخت وعلت عدم ذکر آنهارا بزودی خواهی دانست ۰
که ﴿ اولا ﴾ آن آیات بهیچ وجه دلالت برمطلب او ندارد
﴿ ثانیا ﴾ در پس وپیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت
پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفهٔ بحال
خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد ۰ وما همه ترجمه هارا
از روی ترجمه های خود شان در اینجا خواهیم آورد اگر چه
دراصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه
آورده اند *

﴿ از فصل چهل ودویم کتاب اشعیا است ﴾

اینك عبد من که اورا دست گیرم واو برگزیدهٔ من است واز او راضی
هستم روح خود را بروی فرستم که حکم بر طوایف واجاری کند ۰ نه
آواز بلند کند ونه درکوچه ها فریاد نماید نی مرضوضی را نشکند
چراغ روشنرا خواموش نکند حکم ازروی حق بیاورد تاهنگام
کذاشتن حکم درروی زمین دلتنك نشده خسته نکردد جزیره ها منتظر
شریعت او باشند ۰ چنین فرمود آن خدای پروردکار که آسمانهارا
آفرید وآنها را بسط داد الی آخره *
آیت ششم از کتاب وباب مزبور راکه در تبدیل عبادت ظاهری

بروحانی شاهد آورد بخوانیم *
من که خدا هستم ترا براستی خوانم ودست ترا کیرم وترا حفظ کنم وترا برای عهد وروشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینارا بینا کنی واسیران را از زندان وظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی . پروردکارمنم ونام من رب است عزت خود را به بیکانه وحمد خود را برتها نخواهم داد *
آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی ودلالت نداشتن ششمین آیت را برمدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *
اکنون ای مؤلف که خود را هدایت کننده میخوانی وهنوز خود محتاج براهنمایی دیکری هستی بیا وبامن همراهی کن وتعصب وعناد را ازخود دور نمای ومعنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة بانصاف وهوشیاری درباب *
﴿ انصاف بده تادر انصاف تو بازاست ﴾
آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است ووعدهٔ بعثت پیغمبر عظیم الشانی که اوعبد خدا است نه خود خدا ونه زادهٔ خدا است . واو برکزیده ومصطفی است واومرتضی است که خدا از اوراضی است . روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را درطوایف امم جاری کند . آن عبد خاضع خدای بفقر ومسکنت افتخار آورد بدست خونی مرضوضی رانسکند که اورحمت رعالمین است . حکم وشریعت بیاورد وبرطوایف عالم احکام الهیه را صادر کند . درکذاشتن شریعت در روی زمین اذیتها کند ودلتنك نشود . واوعبد برکزیده ومختار ومصطفی باشد وخدا اورا صادق خواند واورا دست کیردواورا حفظ کند . واورابرای عهد خود وروشنایی درطوایف عالم ظاهر کند . تاآنکه نابینایان را بینا کند وجهان را ازتاریکی جهل ونادانی وظلمات شرك والحاد وبت پرستی رهایی دهد . خدای پروردکار عزت وحمد خود راباوعطا فرماید واورا ﴿ عزیز ومحمد واحد وحید ومحمود وحامد نامد ﴾ که عزت وحمد خدای

به بیکانه و بتها نرسد . آن عبد حقیق الهی بتها را سرنکون کند
بت پرستان را دروز ماتیکه جهان را غالب باشند مخذول ومنکوب
سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین کذارد جزیره ها منتظر
شریعت او باشند *
آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تأویل نتوانند کرد زیرا که صاحب
شریعت نبودن عیسی رادرانجیل تصریح کردند وباندك اعتراضی
کدبآنجناب وارد کردید درانجیل نسبت دلتنکی را باوداداند باآنکه اشعیا
کفت در کذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنك نشود *
﴿ درفصل هفدهم انجیل متی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد کهای
اولاد دبی ایمان ونادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شما ها کنم *
عیسی در ابطال دین بت پرستی وترویج آیین خدا شناسی وبیان
اطوار توحید حقیق نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا کردد *
منتظر بودن بشریعت اورا ازجزیره ها میشنوی که درامریکا باینکه
بحبوحهٔ ملت عیسویان است چکونه شریعت مقدسهٔ اوظاهر کردید .
وانبوهی از مسلمانان دراطراف آنجا پیدا شدند واکنون درآنجا
موجود هستند . ونیز آثار شریعت او بطورهای دیکر درمیان
عسویان ساری شدو بی دعوت کنندهٔ ظاهری بواسطهٔ عقل سلیم
که نبی باطنی وسعه ایست از آن عقل کل آثار حقیت شریعت
منتظرهٔ درجزائر درمیان جمعی ظاهر آمدوحکم ختنه وطلاق وتعدد
از دواج ومانند آنها درآنجا آشکار کردید . وتتمهٔ آیات وبیانات
فصل مذکور اشعیا درطی بشارات درمعیار ششم از میزان چهارم
کفته شود * صاحب کتاب درتبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت
دیکر بفصل صدودهم زبور کرد وآیات را ذکر نمود *

﴿ اینك آیات زبوراست ﴾

خدا قسم خورد ونادم نخواهد شد باآیین ملك زادق الی الابد امام
هستی خدای تو که دریمین تست درروز غضب پادشاهان وملکارا
خواهد کشت بواسطهٔ لشکری که دینونت برامتها خواهند کرد

وزمین را پر خواهند نمود و بسیاری از بزرکان روی زمین را خواهند زد *
مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامهٔ هفتم پولوس که بعبرانیان نوشته است محول میدارد . وسقامت ترجمهٔ نامهٔ مذکور را از متن عبارت زبور باسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی با یین ملك زادق را که ملك سالم ودر زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی تأویل کند وازآن عدم تأسیس عیسی یك شریعت جسمانیه را برساند . حال آنکه در آیات مزبوره تصریح برلشکر کشی ودنیونت آن لشکر در روی زمین و براند اختن آنها رؤسا و بزرکان طوایف را اشکارا آورده است *

آیات هیجدهم ونوزدهم کتاب موسی یعنی تورية مثنی را برای اثبات عدم تغییر شریعت ومبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره نیز کذشته ازعدم دلالت بر مدعای اوشاهد بربعثت پیغمبر صاحب شریعت مانند موسی است واینك ذیلا آورده میشود *

﴿ آیات فصل هیجدهم تورية مزبور است ﴾

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانکیزانم وسخنان خود را بردهان اونهم وآنچه را که بازکویم بایشان کوید وهرکس سخنان مرا کداو از زبان من کوید قبول نکنند ازاو بازخواست کنم *

﴿ وماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ﴾

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودنه از برادران بنی اسرائیل که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند وعیسی مانند موسی پیغمبر نبود باخدا بود وباآنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد عیسویان نبود ومع ذلك از کجای این آیات عدم نسخ درکتب آسمانی یاتبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *
نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای اثبات مطلبی آورد که اکرآن مطلب بدرجهٔ ثبوت برسد موجب بطلان دعوی اوخواهد بود که کفت نسخ درکتب وشرایع واقع

نشده است وخود وقوع تبدیل دراعمال وعبادات راکه همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

﴿ معیار ششم ﴾

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم وهمان دلائل صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ماکافی خواهد بود ودرآن ضمن پایهٔ ادراك اونیز آشکارا خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او وبراهین رد برنسخ راکه آورد اقرار واثبات در وقوع نسخ است *

﴿ کردش انکار بحدی که باقرار کشید ﴾

ازجمله دلائل منسوخ نشدن توریة باانجیل را میکوید که قربانی درزمان موسی بود وچون عیسی قربان شد دیکرلزومی برای آن قربانیها نماند *

درتوریة امر بغسل وتطهیر بدن شده بود اماچون این حکم برای این بود که بدانند یك شست وشوی باطنی هست وبعد از نزول انجیل بی آن شست وشوی ظاهرمردم آن معنی را دریافتند این است که حکم غسل برداشته شد ولزومی برای آن نماند *

اورشلیم محل عبادت وقربانکاه یهودان بود وخدا همچنان وانمود میکرد که درآنجا ساکن است ولکن برای نمونهٔ این بود که بایددل آدمی منزل خدا باشد امابعد ازآنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را همچنان مکان مقدس میسازد دیکرعبادتخانهٔ سنکی یعنی هیکلی لازم نبود *

درتوریة روزهای عید مقرر کشته بود که احدی درآن روزها مشغول کاری نشود بجزازکارهای دین واین عیدها نمونهٔ عیدهای قلبی بودند که عبارت از تقرب بخدا است واستحکام رابطهٔ دوستی باطنی بخدا بعدازآنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد وتابعان خودرا باآن درجه تقرب ودوستی خدا برساند دیکرآن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب ازاین قرار است که نوشت واز انجیلها ونامه ها و رساله هانیز شواهد بسیار آورد و باعتقاد خود ثابت کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *

درعدم دلالت فقرات مزبوره برمدعای او و بالعکس شهادت همان فقرات برمدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل و بیانی را لازم نداریم هرکسی را که ادراکی هست آشکارا می بیند که خود اعتراف بظهور نسخ را درآیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح آورده است *

درمطالب مذکورهٔ صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت به بعضی از آنها را از بدنمی دانم *

درخصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد . پس سبب غسل تعمید که درمیان عیسویان معمول است چه خواهد بود وعلت اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانهٔ سنگی را بسبب منزل کردن خدا دردلهای اهل ایمان باطل کرد پس علت ترتیب کلیساها ومعبد ها برای چیست ؟ *

انجیل را تقدیس کنندهٔ دلهای ایمان آورندگان بعیسی قرار داد وخدا را درآن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه ایمان حقیقی آورده اند . ونگفت که آیا همهٔ آن فرقه راقلوب مقدسه هست یاآنکه بعضی ازآنهارا هست و بعض دیگررانیست . ومعهذا آنهایی که مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجهٔ پاکی بریك منوال است یاآنکه تفاوت درتقدس دارند . ودراین صورت آیا خدا درهمهٔ آنها بیك اندازه منزل کرده است ویاآنکه برحسب پاکی آنها ظاهر خواهد شد . ونیز معین نکرد که آیا این هیکلهای قلوب مانند همان هیکل سنگی که خدا بودن خود را درآنجا وانمود میکرد عبادتگاه ضعفا وعوام عیسویان توانند بود وخدای تعالی درآنهانیز بودن خود را وانمود میکند یانه . ونیز بیان نکرد که فرق میان هیکل سنگی وهیکل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز ازعناصر واز سنخ جسد است و با آنکه ازدل انسانی چیز دیکر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نکفت وعلت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیک شنبه بیان نمود . اکر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای دیکر قرار دادند و برخلاف توریتی که میکفتی تغییر نخواهد یافت وعیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

ازاین سخن بکذریم که دراین نامه مبنای کار را براختصار کذاشتیم . ولیک ازصاحب میزان سوالاتی دیکر داریم که جهات واسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی دراین چند مطلب کفتی پس علل ومعانی اقسام نذرها وآداب مفصلهٔ آنهارا که درشریعت موسی بود وشما ترك کردید چرا ذکر نمودی ؟ *

صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اکرصوم باطل شد چراعیسی روزه کرفت وامر بروزه داشتن کرد واکر نشد اطوار وضع و کیفیت صوم راچرا تغییر دادید ؟ *

ازآنها کذشته این پرهیزرا درجای روزه ازکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شمانیستید کهمیکفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی کهاعمال چنانی را تغییر بدهد بر تغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهای متقدمین را چه کردید که همهٔ آنهارا باطل کرده نمازهای کوناکون آوردید هر کاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد وامت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست واکر نکرد علت تغییر نماز های مقرره درتوریة چه بود ؟ *

اکرازینکونه اختلافات آیین عیسویان وتوریتیان بشماریم بسیار خواهد بود ومغایرت آیین آنها بایهودان مطلب واضحی است و برای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم درمیان شریعت عیسی وموسی واقع است تنها یك تغییر کافی تواند بود حال آنکه درانجام سراپا

تغییرات را می بینی *
اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم ازاقای صاحب میزان باید پرسید ومعنی زایل نشدن یکحرف ازشریعت را بدوام آسمان وزمین که انجیل خبر ازآن داد از او باید تحقیق کرد *

﴿ معیار هفتم ﴾

ازجملهٔ دلائل صاحب کتاب برانکار وقوع نسخ درشریعت موسی کیفیت ختنه است که میکوید ختنه در توریة ازبرای طایفهٔ بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر ازاینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که درمیان خدا وآن طایفه بود نیز نمونهٔ بود ازقطع نمودن خواهش نفسانی . وحال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکشاند بانجا یکه میکوید ﴾ دراینصورت ختنهٔ ظاهری لازم نیست ازآن روی که حال درقلب بطور روحانی بعمل می آید . وبرهان این مطلب را محول بنامه رومیان وقولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *
افسوس داریم ازاینکه باهمهٔ این بیانات خود میکوید انجیل کتب عهدعتیق را باطل نکرد *
چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امرختنه را ومنسوخ بودن ونبودن آرادر اینجا بفهمیم اکرچه بیان این مطلب درجای دیکر نیز ممکن بودی *
اینکه عهد ختنه را تنها به بنی اسرائیل نسبت داد یاازروی سهو واشتباه است ویابملاحظهٔ دیکر انشاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع وفهمیدن این مطلب را آماده باش *
عهد ختنه نه دریکجای ودوجای ازتوریة است بل درجاهای

بسیار عموماً وخصوصاً وارد وتأکیدات دراینباب صادر کردیده است *
عیسی علیه السلام که میکویند بسبب آمدن او وایمان بانجیل او حکم ختنهٔ ظاهری باطل شد بالاتفاق مختون بود باآنکه اکر پاکی دل از شهوات موجب بطلان حکم ختنه بودی در پاکی دل عیسی اسلامیان وانجیلیان متفقند واز آنطرف خود میکویند که آنجناب خدا بود و پسر خدا بود *

عناد بایهودانرا درخارج بکذاریم وتصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که باابراهیم ونسل ابراهیم علیه السلام بسته شد ومانند عیسی مسیح کسی آن عهدرا ازجانب خدای برخود کرفت آیامیتواند بسخنان بی بنیاد باطل کردد ؟ *

برهانی که عیسویان را درابطال این حکم مؤکد دائمی وتحریف کلمة الله عیسی است دوعبارت غیر کافیه براثبات مدعا ازنامه هااست که ﴿ اولا ﴾ مأخذ آن نامه هامعلوم نیست ﴿ ثانیا ﴾ درتحریف اصل وترجمهٔ آنها سخنها هست ﴿ ثالثا ﴾ خودآن عبارات دلالت برترك ختنه ندارد سهل است که شاهد برلزوم ختنه است *

راستی کارهای عجیب وحیرت کردنی ازین طایفه می بینیم . والحاصل نخست مأخذ وجوب ختنه را ازتوریة بیاوریم که اساس کاررا دانسته باشیم *

﴿ درفصل هفدهم ازسفر تکوین مخلوقات ازتوریة است ﴾

پس ازانکه خدای بابرام نمودار شد درحالتیکه نودونه سال داشت بوی کفت منم آن خدایی که برهمه چیز قادراست درحضور من سالك وکامل باش عهدی میان من وتو خواهم بست وترا به بسیاری تکثیر خواهم کرد . آنکاه ابرام سجده کرد وخدا بااو بسخن درآمد وفرمود همانا عهد من باتواین است که تو بدر چندین امتها خواهی کردید وپس ازین نامت ابرام نشنده ابراهیم باشد که ترا پدرامتهای بسیار کردم وترابه بسیاری زیاد خواهم کرد وامتها ازتو پیدا شوند ﴿ سرورها ﴾ ازتو ظاهر کردند . ودرمیان تو ومن ونیز بافرزندان تو که بعد ازتوآیند

عهدی میگذارم که عهد ابدی باشد وخدای تو وفرزندان
تو که پس ازتو آیند بوده ۰ تراونسل آینده بعد از تراوارث دیارغربت
خواهم کرد و پروردکار ایشان خواهم بود *

﴿ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبورهٔ توریة است ﴾

آنکاه مرابراهیم رافرمود عهد مراتو وفرزندان توکه پس ازتوایند
نکاه دارید وآن عهدی که باید تو ونسلهای آیندهٔ بعدازتونکاه دارند
این است۰ که هرذکوری ازشماها ختنه شوند غلفهٔ خودرا ازکوشت
ختنه کنند تاآنکه علامت عهد من باشما باشد واولاد ذکور شمانسلا
بعد نسل هشت روزه ختنه نمایندخواه از نسل نو درخانه تو تولد
کنند یاازبیکانه زرخرید شما باشند۰ آنهایی که درخانهٔ شما بوجود آیند
یابقمیت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهدمن درکوشت
شما میثاق ابدی کردد ۰ ذکورغیرمختون که پوست غلفه را ختنه
نکنند وعهدمرا باطل سازد ازقوم خویش منقرض وابتر باد *

اکنون برهان مؤلف‌رادر ابطال حکم ابدی ومیثاق دائمی که خدای
برباطل کنندهٔ آن نفرین کرد ازنامهٔ رومیان وقواوسیان بخوانیم *
آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ ازنامهٔ رومیان راشاهد برمدعای
خودمیسازدولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصل‌را نیز بیاوریم که حال
باطل کنندکان عهد الهی را واضحتر بینیم *

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هرکاه شریعت راحفظ کنی ختان فایده میدهد
اما اکراز شریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل کردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت اینکه میکوید ختان فائده میدهد
نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفائدهٔ آن مقرر داشت
که مقصود جمع کردن حکم ظاهر باباطن است که هیچکدام بتنهایی
سودندهد واین همان معنی است که دردین اسلام مقرراست چنانکه
فرموده اند

﴿ لاایمان ظاهرا الا بباطن * ولاایمان باطنا الا بظاهر ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیراکه یهودی ظاهری یهودی

نیست وختنه که در کوشت شده است ختنه نیست امایهودی آن است
که در باطن یهودی است وختنه آن است که در کتاب نیست
ودر معنی باقلب است و مدح اینکونه آدمی از جانب انسان نیست
از جانب خدا است *
به بینید این آیات را که صریح میکوید ظاهر را با باطن مطابق کنید
وقناعت بر یهودی بودن در ظاهر واختتان ظاهری نماید دلهای
خود تان را از شهوات بازدارید زیرا که ختنهٔ حقیقی چنان است ·
چنانکه در آیت بیش کفت که اکر شریعت راحفظ کنی ختان فائده
میدهد وکرنه مانند این است که ختنه نکرده باشی · که روح
در اعمال طاهریه اعمال باطنیه است وجسد بی روح زنده نیست
چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود وهر کدام بی آن یکی ناقص
وابتراست · وهر کس عهد ابدی خدای راباطل کند ازنسل
ابراهیم واز برکت ومبارك بودن که خدا بسبب این عهد ابدی
باراهیم وذریت ابراهیم عطافرمود بی بهره وابترباد *
دلیل دویم صاحب کتاب بر ابطال حکم ختنه فقرهٔ یازدهم ازفصل
دویم بولوس نامه است که بقولوسیان نوشته · استمو آن آیت
چنان است که ذیلا آوردیم * ·
برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد کناهان کوشتی را از خود دور
کردید بختانی که در اوبادست نشده بود مختون شدید *
به بیند پایهٔ سخن اینها را باچه سخنی چکونه عهدخدایی را میخواهند
باطل کنند عیسی راخوب محکم کنندهٔ شریعت موسی دانسته‌اند
وآنکونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض ازروی
عناد وجحود باطوار یهودیی حکم الهی وامر عیسی باتصریح
درانجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه
ازنامه هایی که میکویند ازمعلمان ومقدسان است وسندآن نامه راوصحت
ترجمهٔ آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت
برعکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند وتباه سازند *

میتوانم کفت که بعداز ترقی افهام ومدارك وفهمیدن مردم محسنات وفوائد ختنه را ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنهابعد ازعیسی این کار رابی مأخذوغلط کرده اند البته اسلامیان راتصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی درسنه ﴿ ١٨٧٠ ﴾ بنام سواره ده قونستانتینوپل نوشت ودرآن محسنات وفوائد اکثری ازآداب وآیین اسلامیت رادرج کرد واین کتاب راچاپ کرده ومنتشر داشت *

﴿ والفضل ماشهدت به الضراء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع وعدم وقوع نسخ بود بحمدالله که صاحب کتاب بی زحمتی برماخود دلائل آنرا آورد اکرچه درصورت انکار آورد علی ذلك زیاده براین در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکاراست فقط درامر ختنه که متمسك بنامه هاشده سخنی درخصوص نکارندهٔ نامه هاداریم که کاهی از روی افکار ورأی خودشان بی آنکه مأذونیت ازعیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن کفته اند وزاید نیست که در اینجا آنکونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

﴿ درفصل هفتم نامهٔ پولوس درفقرهٔ ﴿ ٢٥ ﴾ کوید ﴾

اکنون درخصوص باکره هاامری ندارم ولکن مانند کسی که ازخدای عنایت حقانی بودن رادریابد رای خود را میکویم . اکنون کمان میکنم که برأی این تنکی ومضایقهٔ حاضره این خوب است یعنی اینکونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش وچون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکتهٔ دیکردر انیجا برای عیسویان حقیقت جوی بکویم که این حکم منع ازطلاق را پولوس مقدس بااینکه از رأی خود کفت بازحکم ابدی ودائمی نکرد . بل محتمل است که ازاقتضاءات زمانهای آینده آکاهی داشته واین حکم را موقتی آورد وسبب آن را مضایقهٔ حالیه کرد وکفت اکنون را باید اینطور کرد وهم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینکونه مستحسن داشتم *

﴿ معیار هشتم ﴾

صاحب کتاب فصل سیم باب دویم از کتاب خودرا در خصوص عدم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی والهام نکاشت و بذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد وسخن را بدآنجا رسانید که کویا اسلامیان رادر عدم تحریف توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام سخنی نبوده است واین نسبت تحریف را در بعد ازآن کفتند وآنوقت که انجیل وتوریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیر مقبول است *

اما آیات قرآنی را که دراستدلال برمدعای خود آورد که ازاین آیات استنباط میشود. تازمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلت اینکه درآن آیات وارداست که بکتب مسیحیان ویهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینکونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی ونفهمیدن آیات قرآنی است یاآنکه بآیین معهود عمدا سهو کرد امید واریم که ازروی بی اطلاعی بوده است *

پس در صفحهٔ ﴿ ٣٤ ﴾ و ﴿ ٣٥ ﴾ آن کتاب هردوقسم ازآیات راتدبر وانصاف بخوان وجواب مؤلف را ازکتاب خودا و بکوی *

اهل ذکررا باهل کتاب معنی کرد وآیت را آورد که ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ﴾ ولی ﴿ اولا ﴾ غفلت ازمثل این آیت کرد که میفرماید ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون بالبینات والزبر ﴾ ﴿ ثانیا ﴾ ملتفت نشد براینکه اکرمقصود ازاهل ذکراهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بردین اسلام میشد ﴿ ثالثا ﴾ هرکاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است ازعبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارتهای عیسی واوصیای حقیقیه عیسی را که بو سایط اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام واصحاب او وامثال ایشان ودقایق کلام الهی رادر اینگونه بیانات توان دیدنه در ضیافتها ومهمانیها ونسبتهای نالایق برانبیا واولیا علیهم السلام *

این آیات رانیز مؤلف اعتراضا آورده ومیگوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را ازاین آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا بنویسیم

دو آیت از سورة البقره است

یابنی اسرائیل لاتلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون

افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه وهم یعلمون

آیت سیم ازسورة البینه است

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمة وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الامن بعد ماجاءتهم البینة *

درعدم دلالت آیات مزبوره برمطلب صاحب کتاب محتاج بشرح وبسطی نیستیم ومطلب آشکار است در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست وازیك آیت پیشتر آن رابرداشته در آنجاگذاشت آنهم ان شاءالله ازروی سهو است *

ازهیچکدام ازآیات فوق عدم تحریف در توریة وانجیل تازمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شدفقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم ازیهود ونصاری آثار واوصاف وعلامات وسمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه ازروی بقیهٔ کتابهای خودشان وچه ازبیانات شفاهیهٔ اوصیا واوصیای اوصیا وصالحان عیسویان

مشهور ومعلوم بوده است بنحویکه هرگز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بعناد و پرده کشی برآنچه داشتند همچنانکه یهودان درانکار بر مسیح باوجود دانستن اخبار او وشناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را ازتلبیس کردن حق بباطل وکتمان حق بعد ازعلم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دویم ﴾ بیان حال لجاج وتحریف یهودان است که ﴿ اولا ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند وتوریة را آورد طایفهٔ ازآنها یهودان کفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید ومی خواهید بعمل بیاورید وهرچه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیا ﴾ یك فرقهٔ از یهودان اززمان موسی تازمان اسلام درکار تحریف بهرقسمی که میتوانستند دریغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیاطمع میکنید که بشما ایمان بیاورند وحال آنکه یك فرقه منتخب شده ازآنها آنکونه تلبیس کردند وحق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه درمیان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب ومشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات وآثار معلومه خواهد آمد وتا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تاآنکه آنحضرت ظاهرشد آغاز بر انکار کردند ومیبایست هم بکنند که ازریاست وبزرکی وجاه کذشتن سخت دشواراست همچنانکه یهودان درحق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف ووقت تحریف وکیفیت تحریف را ازاسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شریر یعنی شیطان ونفس امارهٔ بسوء وظلمت عالم خاکی وغلبهٔ هواها وخواهشهای نفسانی بر بنی آدم است که اسباب وعلل این مطلب را دراین نامه مشروحا نتوانیم آورد وعلی الاجمال همین وضع جهان واختلافات امم وملل وبرداشته

شدن عظم واعتبار درامر دین از میان مردم وبالخصوص نمونه هایی
که در لجاجت وانکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ وسیر فهمیدهٔ
ودرجهٔ نادانی وجهالت اقوام گذشته که میدانی وانقلابات گونا گون
که بجهة لشکر کشیها از جانب سلاطین وپادشاهان وظهور
هرگونه فساد ظاهری وباطنی درمیان اقوام ورؤسای آنها
وسایر جهات که باندك تتبع توانی دانست وبعلت اجرای آیین امتحان
واختبار که سنة الله از آدم تا خاتم بر آن جاری است وقوع تحریفات
وتغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون
یك نسخهٔ اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب
عهد عتیق وجدید ونامه ها ورساله های حواریان نیز در دست نداریم
تا باصل توریة وانجیل وغیره چه رسد * اگر انصاف کنی این مطلب
در غایت وضوح است واما وقت وکیفیت آن پس بجهة دانستن
اسباب ومقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت وکیفیت آن نیستیم زیرا
که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثهٔ اتفاق افتاد
تحریف دادند وتباه کردند *
نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف
داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای
وبیان اسماء وصفات الهیه ودر اطوار شرایع ومقامات انبیا واولیا
حتی در تواریخ وحکایات چنانکه متن کتب شاهد بر این مطلب است
وبعضی از نمونه های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن
مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم وبعد از این نیز در اثنای
بیانات بمناسبت خواهی شنید *
سخن دیگر در ترجمه ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة
در نسخه های عبرانی ویونانی ورومی وغیر آنها دانستی حال آنکه
تاریخ مطلبی نیست که فائده وضرری از آن حاصل گردد *
نمیدانم بعد از همهٔ بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت
وانصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق وجدید

اصلا وترجمة باقی ماند یا آنکه ازاین مطلب بگذریم *
گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسخن خود دارد ودل او را بمحبت این انجیل وتوریه برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب وتحویل احوال نیستم واین امر را برخدای توانا واگذاریم وهدایت گمراهان را بتوفیق اوتعالی محول دانیم *

﴿ والسلام علی من اتبع الهدی ﴾

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده در توریة وانجیل ومانند آنها کدامست اکنون ما ازاو توانیم پرسید که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل کتب بوجود نسخه های اصلیه واتصال سند وتصدیق پیغمبری آنهارا ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را زمانا وکما وکیفا معین نمایم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال نیز باشند در آنصورت مکلف ما در تصدیق وتکذیب معین ومحدود باشد با آنکه حال کتب برما غیر مستور است . ودر صورت مجهول الحال بودن ﴿ اولا ﴾ آنچه در بیانات خداشناسی واسماء وصفات الهیه موافق توحید حقیقی وتقدیس وتنزیه واقعی است توانیم گفت که از کتب مقدسه اخذ شده است *
﴿ ثانیا ﴾ درخصوص اطوار وصفات انبیا واولیا آنچه را که بیان مقامات عالیهٔ آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست وآنچه را دراین دومطلب برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی ومحرف خواهیم انگاشت *
وهمچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدایی وموافق بااجماعیات اهل کتاب واسلامیان است جمله آنهارا از کتب آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *
وآنچه دائر بامر دین وآیین نیست از قبیل حکایت وتواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایقی بخدا ومقربان خدا نیست قبول کنیم وغیر آن را مردود ومجعول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب مذکوره را سابقا آوردیم ولاحقا خواهیم آورد مانند مستی وزنا کردن لوط علیه السلام با دختران خود ومانند ارتداد وعبادت اصنام سلیمان علیه السلام با غوای زنهای او وامثال اینها بنحویکه در نهایات میزان آخرین نیز خواهی شنید ۰ پس ای مؤلف هر گاه جویای راه حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن وتکلیف خود در ابدان که فردا در محضر عیسی وجملهٔ انبیا باتو محاکمه کنیم وشرمناک شوی وهوا خواهان تواز تو تبری جویند وکسی شفاعت ترا نکنند زیرا که حجت را دیدی وسخنان خود را سنجیدی *

﴿ معیار نهم ﴾

در معیار چهارم ازمیزان نخستین گفته شد که صانع تعالی باقتضای الهیت وربوبیت در طبق قدرت وعلم وجود خویش وجود انسانی را برای آیت شناسائی خویش کامل مطلق آفرید واو را آیینهٔ جلال وجمال ومظهر صفات قدس واوصاف کمالیهٔ خود ساخت وآن انسان را در عالم اول معرا از نواقص وعیوب کرد ومنزه از معاصی وذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات وشفاعت بر عیسی علیه السلام سخنان پریشان آورد اگرچه معنی پیغمبری ومبعوث بودن آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد ورفع پریشان گوئی در حق آنجناب را خواهد نمود ۰ لکن چون میزان الحق بنی آدم را در گناهکاری دانست وجمله بشر را غیر معصوم ساخت ویک شفاعت کنندهٔ عمومی که نجات جهان را مالک باشد از غیر نوع بشر لازم شمرد ۰ وبنابراین مقدمات جناب مسیحی را زادهٔ خدا ودر مرتبهٔ الوهیت گفت ۰ لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پاکی انسان در مفتتح این معیار آغاز بسخن کردیم *

در پاکی وعصمت وجود انسانی وکامل بودن در بدایت خلقت صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه در صفحهٔ ﴿ ٧٠ ﴾ کتابش بعداز ذکر آیات بسیار از توریة وانجیل دراین خصوص ودربارهٔ آفریده شدن انسان بصورت خدای برای آنکه برطیور وحیوانات بریه وبحریه وجملهٔ جنبندگان در روی زمین ودر روی زمین حکمرانی کند میگوید *

پس ازاین آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت خالق خود پاك ونیك وبی گناه بوجود در آمده است وشباهت خودرا که خدای تعالی دروقت خلقت آدمی باو مرحمت فرموده بود تأویل معنی آن شبیه باین طریق است که انسان درآن وقت ازگناه ومرك ونا پاکی قلب واز خواهشها وهوسهای بدواز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده است وخدارا درکمال کاملیت شناخته ودوست داشته وخوشحالی خود را محض در رضای اوداشته است چنانکه محض خدای خودرا میشناخت ومحض اورا دوست میداشت ومحض اوراطالب بودو بس ودراینحال که آدمی خدای خودرا چنین شناخته ودوست داشته ودرا وبخت یافته ور وحش از قدرت ومعرفت وپاکی مملو گردیده بود که گویا نقش صفات الهی گشته قادر بود که برتمامی مخلوقات عالم ریاست وحکومت نماید انتهی *

ازبحث توحید وفوائد ایجاد وبالخصوص از این همراهی که صاحب کتاب دربیان سخن باما کرد وموافقتی که باما نمود واز کتب متقدمین ومتأخرین دلائل آورد کامل بودن وپاکی وعصمت مطلق انسان دربدایت ایجاد واستعداد او برتدبیر وتصرف درمخلوقاتی که دون ازرتبهٔ او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جملهٔ انسانهارا ناپاك وگمراه وبدکار میگوید ویکدو عبارت نارسا از نامه ها که مخصوص اهل روم که مخاطب بآن نامه میتوانستند شد ومانند آنهارا آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمترین آفریده های اوست میکنند نظر باید کرد *

﴿ در فصل دهم مرقس ﴾ از قول عیسی گوید حقا بشما میگویم که هر کس مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی گناه ﴾ ملکوت خدارا قبول نکنند داخل بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس گناهکاران بنص عیسی از ملکوت بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد بر مطلب نخستین آورد نباید فراموش کرد باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم تا آنکه سلطنت در روی زمین وحیوانات آب وخانه وهوا نماید یعنی مقصود من ازاین گونه آفرینش این است واین آفرینش چنان عظیم از آفریننده قادر همین هرگز باطل نشود وبنامه های مجهول الحال والمآل منسوخ نگردد *

اگر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات واسماء واوصاف شناسائی خویش انسان را آفرید پس ازان باعتقاد صاحب کتاب چنانکه در صفحه ﴿ ۷۲ ﴾ گوید شیطانی که مخلوقی ازظلمت بود پیدا شد واراده ومقصود خدارا کلا برهم زد وانبیا واولیارا گمراه نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیچه خود کرد واورا بالای بام برد وگفت اگر تو پسر خدا هستی خودرا از اینجا بزیر انداز وازآنجا اورا بالای کوه بلندی برد وهمه عزت وممالک جهان سال روی نمود وگفت اگر بر من سجده آوردی جمله اینهارا بتو دهم وازاینگونه کارهای ناشایست بخدائی خدا وصفات کمالیه اوتعالی پس هرگاه چنان است آنچنان خدای نیز شایسته خدائی نتواند بود وتعالی عن ذلک علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا اورا بصورت خویش آفرید ومجمع کمالات ظاهریه وباطنیه اش ساخت واورا بپاکی وقدس مظهر تقدیس وتمجید کرد وهیکل توحید وآیت تفریدش داشت چنانکه درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب اشارت برآن شد باید فهمید که علت حدوث آلودگی وناپاکی دراوچیست وسبب محجوبی او بحجابات ظلمات

و کد ورتها کدام است *
حکما ودانشمندان را درمیدان بیان این مطلب تکاور سخن لنك است ومجال ادراك تنك مکرآنکه ازوحی آسمانی دریابند وبیان این مطلب را بالاطراف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند ودرطبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده وشاهد برخلقت آسمان وزمین وآفرینش موجودات شدند وراسخ درعلوم الهیه کردیدند وایشان وحی وکلام ناطق وتکوینی خدای هستند وتحریف ونسخ درآنها جاری نتواند بود وهرچه کویند مطابق وحی است بل عین وحی است *
دیکر ازعهدهٔ بیان اینکونه مطلبی که سر مبدء ومعاد اشیاء وکاشف اسرار واطوار مذاهب وادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذآن اخذکرده ومتعلم ازوحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشدهٔ خدای تعالی باشند . وبجز زاین کونه عالم ومتعلم از آن عالم که مظهر عالمیت خداست دیکر مردم سراین مطلب بزرك را نتوانند کفت ؛
میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیؤا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق *
رمزی از این سر عظیم را درنخستین میزان ازاین نامه شنیدی وباوجود کمی آکاهی که مراست وعلایق وعوایق زمانم احاطه کرد ووضع نامه را نیز براختصار کذاشتم ازآوردن تعلیمی که ازعالمان ربانی بقدرخود فهمیده ام ازشرح وبسط دادن دراینمطلب اعتذار میکنم وهمینقدر را میکویم که بیان اینکونه اسرار درنزد علمای اسلام پیداتواند شد وهرکس طالب باشد پیدا تواند کرد *

آب کم جو تشنکی آور بدست * تا بجوشد آبت ازبالا و پست

برسرسخن رویم که مقصود ازدست نرود . مؤلف ثبات رابهیچ منحصر کرد ودلائل نارسا از انجیل ونامها که حال آنها وترجمه های آنها

واختلافات درآنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *
چون دراین نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا کذشته ازمنطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار کفت من فرستاده نشده ام مکر برکشد کان خانهٔ اسرائیل وهمچنان پیغمبری را مرد خرد مند نجات دهندهٔ جهان بل نجات دهندهٔ انبیا ورسل نتواند کفت *
ازاین مؤلف عبارتی دیده شد که ازصفحه هفتادم از کتابش اکنون آوردیم که درمقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد کفت که * انسان در آن وقت ازکناه ومرك وناپاکی قلب وازخواهشها وهوسهای بد واز ضعف روح وجسم آزاد وبری بوده *
پس ازاو میپرسیم که ازاین بیانات تو و بیاناتی که درذیل این سخن درظهور ناپاکی وکجی ومعاصی درتمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این کونه ناپاکی واعوجاجهاکه دروقت اول انسان را نبود درمسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت اینکه کفتی درآن وقت مرك وضعف روح وجسم نبود وباعتقاد خود وانجیل حاضر عیسی را ضعف جسم ومرك عارض شد وچون اینها عارض شد بقاعدهٔ بیان خودت کناه وناپاکی قلب وخواهشها وهوسها ومانند اینهانیز طاری برآنجناب خواهد بود پس فرق میان او وسایر انسانها چه خواهد شد وچکونه اورا خدا پسرخود خواهد دانست وچکونه جهان وجهانیانرا بل اولیا وانبیا را نجات تواندداد *
آفرین برشما خوب مسیح ستایی کردید چه میکویی ای مؤلف ای هدایت کنندهٔ مسلمانان براهی که هنوز خود درآن راه کمراهی *
ای خرد مندان چکونه توانید کفت که خلقت خدای حکیم توانا ومقصود اوتعالی ازآفرینش باطل شد وخاصان ومقربان او وانبیا واولیا ودوستان او ناپاك شدند وکناهکار آمدند باآنکه هدایت جهان دردست ایشان است ونمونهٔ تقدس وصفات کاملهٔ خدای

وجود پاك ايشان است *

در كتب لفظيه وحروفيه بمحافظت خداى تمسك جستى و وقوع تحريف ونسخ را ازآنها بكلى انكار كردى انبيا واوليا كه خدا را كتابهاى تكوينيه هستند ومقصود خدا ازآفرينش جهان وجود پاك ايشان است كه ايشان صفوة الله هستند چگونه وقوع تحريف وتغيير وعروض كدورات وظلمتها را درايشان روا داشتى راستى اگر تعقل كنى ازحضور ايشانست شرم آيد وازاين نسبتهاى ناشايست درحق ايشان دركذرى *

اى مؤلف اينكه مسيح نماز ميكذارد واستغفار ميكرد و يا پيغمبر ماطلب مغفرت مينمود وهمچنين ازانبيا واوليا يادرحق ايشان سخنانى كه موهم گناهكارى است ظاهرميشد. نه چنان است كه امثال ما ناقصان ميفهمند گناهكارى ايشان بيان تعلق بعالم اجسام ورفتار بمقتضيات جهان خاكى ومعاشرت باناقصانست كه باقتضاى منزل بايستى بشوند وبياشامند وتحمل ازنا ملايمات اين جهان كنند واستغفار ايشان تعبير ازاشتياق بحظائر قدس ومقامات انس وخلوت بامحبوب ورسيدن بمطلوب است *

ايشان عليهم السلام را برترى ازعالم بشريت است كه اين مقام نسبت بعوالم علويه كه ايشانرا منازل حقيقيه است بمنزله معاصى تواند بود وحكمت خداى براى هدايت وارشاد آدميان ورهايى دادن ايشان ازتاريكى ورسانيدن ايشان بدرجات كمال براين جارى شد كه ايشان عليهم السلام پايهٔ نقصان كيرند يعنى بعالم بشرى آيند ولباس آنهارا پوشند واز جنس ايشان باشند وبزبان ايشان سخن كنند ومانند پدرى كه طفل را زبان آموزد تى تى بابى كويند تا آنهارا سخندانى آموزند ازحيوانيت برترى دهند ايشان را ناطق سازند ونه تنها بزبان بلى وجود آنها را ناطق از قدرت وعلم وحلم وديكر صفات الهيه سازند همچنانكه عيسى حواريان را كرد پيغمبر ماسلمان عجم را ناطق نمودنه تنها ناطق فرمود بل اورا عرب كرد يعنى صفات

کمالیهٔ الهیه رامظهر ومظهر ساخت واز آنجا ترقی داد واو را داخل
بر زمرهٔ اهل بیت نمود ودرجمله سرورهایی که بشارت تولید
ایشان را از نسل اسمعیل خدای بابراهیم داده بود بشمارش آورد
واورا مصداق آیت تطهیر کرد وخوارق عادات وکرامات بسیار
ازدست آنجناب جاری داشت *
واکر بخواهی تفصیل این مطلب ومعنی نسبت کناهکاری واستغفار
انبیا واولیارا بفهمی مارا محتاج تمهید مقدمات چند وبیان مطالب
دیکرخواهی کرد باآنکه این بیان ازموضوع مطالبی کهمارادرمیزانست
بیرون است *

معیار دهم

از بیاناتی که تاکنون ازتوحید صانع ازل وصفات کمال وتنزیهات
اوعزوجل وازدلائل واضحه که در وقوع تحریفات بل مجعول
ومجهول الحال بودن کتب متداوله دردست طوایف عیسویان
شنیدی وازبراهین قویه که دربطلان معنی تثلیث ونسبت الوهت
بمسیح یاغیرمسیح کفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتابرا
که دراین مطالب درباب اول ودویم ازکتاب خود نوشت باسانی
خواهی دانست اکنون دراین معیار آخرین ازسیم میزان این نامه
فهرست مانندی برای تسهیل برافهام برادران روحانی مرتب
داریم *
دعوی اقرارقرآن بصحت وکلام خدا بودن انجیل وتوریة باطل
شد *
عدم مطابقت مطالب توریة باانجیل آشکار کردید *
وقوع نسخ درتوریة بسبب انجیل واضح آمد *
تحریف یافتن توریة وانجیل درهر زمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت
یافت *

علت وسبب تحریف کردن یهود ونصاری کتب آسمانی را گفته شد *
بدایت حال انسان و راه پاکی وتقدس ظاهر و باطن در انبیا واولیا بدرجهٔ وضوح رسید *
عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام وشمول معنی شفاعت برجملهٔ مقربان الهی معلوم شد *

﴿ تنبیه ﴾

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده درآنها سخن گفته است وگرنه دراین مختصر نامه باوجود همهٔ پریشانی حواس وکربت واضطراب وقلت بضاعت که این عبد گرفتار بعلایق وامراض را بود نمونهٔ ازمطالب عالیه وسخنان بسیار باشد زآنچه بعنایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان وربانیان داشتم بیاری خدای آوردم وخدای را گواه میطلبم که همه بانصاف نگاشتم ودوری ازاعتساف خواستم وهم خداوندراست هرآنچه براستی گفته شود *

﴿ کاین همه آوازها ازشه بود * گرچه ازحلقوم عبدالله بود ﴾

دراین معیار ازنخبهٔ سخنان صاحب کتاب که درالوهیت عیسی گفت ازصفحهٔ ﴿ ۱۱۴ ﴾ اوسخنی بیاوریم ومزیدآگاهی ازآگاهی اوجوییم ومتن عبارت مذکورهٔ او این است *

وبنا براین مدعا که یسوع مسیح واسطه وشافع سلسلهٔ انسانی است اوبخدا دعا ﴿ یعنی نماز ﴾ ومناجات وشفاعت کرده است وهمهٔ این گونه افعال که ازمسیح صدور می یافت بنابر تقاضای بشریت او بود نه بنابر الوهیت واگردرخصوص این مدعا سؤال نمایی که آیاچگونه ممکن است که الوهیت و بشریت بهم ملحق شود پس من هم ازنو سؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح وجسم ملحق یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است وهرچیزی راکه می نماید از روی حکمت خودش میباشد و بحث بحکمت خدا وندی محض غرور وکم خردی است وازبرای آدمی

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته وثابت کردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان وخداشناسان حقیق از ملاحظهٔ الفاظ وعبارات مذکورهٔ صاحب کتاب مفتد بر جرح وابطال مدعای او تواناند بود ومحتاج باقامت برهانی از خارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان واشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم *

این مطلب را در معیار هلتم از میزان دویم در جواب سخن پروتستانی بمسلم که میکفت امر تثلیث سریست از اسرار الهیه وکسی را نمیرسد که در اینمقام کفتکو کند بنحو اجمال بیان کردیم . وچون در این خصوص اصراری دارند مانیز ناچار از افزودن بر بیان خویش خواهیم بود *

﴿ لیهلك من هلك عن بينة ويحيى من حى عن بينة ﴾

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان کواه بر عبودیت وخضوع او وبیان توحید خدا ونفی اله دیکر یافتند چنانکه جملهٔ انبیا را عادت براین منوال جاری بود واز آنطرف نیز مجبو استند که به تبعیت ورغم یهود که عزیر را پسر خدا کفتند مسیح را پسر خدا کویند وعبارتی دیکر بر آن بیفزایند وبکویند عیسی خدا است وخدا عیسی است وخدا ثالث ثلثه است ناچارشدند از اینکه آنجناب را دوجنبه قرار دهند آیات خضوع وخشوع وعبودیت انجیل را حمل بر بشریت او کنند وآیات مجهولة الحال دیکر را که بسیاری از آنهانیز کذشته ازامر تحریف دلالتی برمدعای ایشان ندارد بجنبهٔ الوهیت عیسی محمول دارند چنانکه ازمطالعهٔ بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای را بر همه چیز بفهمیم پس ازآن حکمت اورا که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه کفتهای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر برهمه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

تخمی یا جوزی نتواند گنجید *

خدای را اول مخلوق بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند بود وهرچه آفریده شود در اینجهان است ودر بعد از نخستین مخلوق انجهان خواهد بود *

وجود شریکی مر خدا یرا متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی دویم از قدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده بقدرت خدای خدا نتواند شد *

دیگر وا ضحتر کنیم دیروز محدود وجهات دیروزی امروز نتواند گردید جسم محدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول وعرض وعمق است نخواهد شد *

وامثال اینگونه نمونه ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد ولا یحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید · وقدرتی که درمقام تعبیر از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است · وعلم که گفته میشود همان ذات الهی است · وهمچنین است تمامی صفات ذاتیهٔ خدا که بی تعدد جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

﴿ اسماؤه تعبیر وصفاته تفهیم ﴾

پس قدرت وعلم ومانند آنهارا که متعلق بموجودات خلقیه گوییم ذات قدیم الهی نیست · که ذات ازل برمخلوق وارد نشود وواقع نگردد وتعلق نگیرد · نمی بینی که علم خدا را از دانستن شریك نفی کنیم *

﴿ اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض ﴾

قدرت برحلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان حلول واتحاد باشد پس خدا نیست ومانند یکی از مخلوقات است ودر میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن ممتنع باشد وآنچه در مخلوق ممتنع در خالق تواند بود *

گذشته از اینها آنگونه حلول واتحادی را که میگویند در عیسی شد آیا این کار نیك بود یا بد · یعنی حلول کردن در بشر امری است راجح وشایسته بخدای ازل تعالی ویا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او . اکر قسم اول است پس میبایست خدا این
کار را تنها درحق یك بشر نکند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که
در بشر های بسیار حلول کند و با آنها متحد باشد بعلت اینکه
کفتی این کار نیك است وخدا قادر برهمه چیزاست وکار نیك را صانع
قادر البته ترك نکند زیرا که بندکان را بسبب ترك نیکوکاری مسؤل
ومؤاخذ میدارد *

اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم

حلول در بشر سهل است که درکتر ین مخلوقات خویش نیز برای
اظهار قدرت ولطف خود میبایست حلول کند *

واکر این کار نیك وراجح نبود پس خدارا منزه ازکار بد وزشت
بایدداشت خصوصا درحق خاصان خویش *

حیرت از کفتارهای متناقضهٔ اینها دارم ازیکطرف خود را موحد کفتند
واز تغییر وتبدیل ذات خدا را منزه آوردند واز طرف دیکر اینکونه
تغییرات وتبدیل درذات او را جایزدانستند. نمیدانم چه میکویند خدا را
حال حلول به بشریت عیسی غیراز حال عدم حلول است وحال پیش
از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است . وتوخود در اول کتاب
وجاهای دیکراز میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی
ازاین دو مطلب را غلط کفتی . وچون بدلائل توحید به تغییر وتبدیل
درذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول واتحاد
درذات واحد الهی درکذری وبشر راجای حلول ذات خدای
نکویی *

امادلائل لفظیه که ازانجیل وغیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند
صاحب ادراکی آنهارا مأخذ حلول واتحاد ازل تعالی با جسما نیات
نتواند کرد *

هرکاه عباراتی است که میکویند از مسیح شنیده شد که کفت
من در پدرم وپدر درمن است ومن واو یکی هستیم ومعنی آنکونه سخنان را
برفرض صحت آنها دلیل خدائی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

با آلایش حلول واتحاد منسوب داشته اند امثال آنکونه عبارات را
درحق شاکردان وحواریان عیسی نیز نقل کرده اندو در انجیل
خودشان نوشته اند *
اینك ﴿ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ﴾ ازقول مسیح آورد تاآنکه ای
پدر همه یکی شوندوچنانکه تودرمن هستی ومن درتوام ایشان ﴿ یعنی ایمان
آورندکان بمسیح ﴾ نیزیکی درماشوند تاآنکه جهان بدانند که تومرا
فرستادهٔ وعزتی راکه بمن دادی باآنها دادم که یکی شوند چنانکه
مایکی هستیم من درآنها هستم وتودرمن هستی تاآنکه جهان بداند
که تومرا بعث کردی وچنانکه مرادوست داشتی ایشان رادوست داشتی *
نیز ﴿ درآن فصل انجیل است ﴾ که من کلام ترا بآنها دادم وجهان دشمنی
بایشان کرد زیرا مانند اینکه من ازجهان نبودم ایشان نیز ازجهان نبودند
وهم ﴿ درآن فصل است ﴾ که ایشان ازجهان نیستند همچنانکه من
ازجهان نیستم ایشان رابحق خود تقدیس فرمای کلام تو ﴿ یعنی
وعدهٔ تودرحق ایمان آورندکان ﴾ حق است چنانکه تومرا بجهان
فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *
﴿ درفصل اول نامهٔ نخستین یوحنا است ﴾ آنچه راکه دیدیم وشنیدیم
بشمابیان میکنم که شما باما متحد باشید وفی الحقیقه اتحاد ما باپدروپسر
اوعیسی مسیح است ﴿ نیز درآن فصل است ﴾ اما اکر ما ننداوکه
درروشنا ییست درروشنایی است رفتار کنیم بایکدیکر متحد هستیم *
﴿ درفصل چهاردهم ازانجیل یوحنا است ﴾ باورندارید که من درپدرم
وپدر درمن است آنچه بشما میکویم ازخودم نیست بل پدری
که درمن است ﴿ وبعبارت دیکر ﴾ درمن ساکن است بعمل
آورد ﴿ نیز درآن فصلست ﴾ درآن روز بدانید که من درپدرم
وشما درمن هستید ومن درشما هستم *
﴿ درفصل ششم نامهٔ افسوسیان است ﴾ خدا وپدر همه یکی است
که اوبالای همه است وباهمه است ودرهمه است ﴿ ودرفصل ششم
نامهٔ قورنتوسیان است ﴾ شماهیکل خدا هستید *

از اینکونه عبارات که دلالت بر اتحاد وحلول ازل تعالی در حواریان وتلامیذ عیسی بل درجملهٔ ایمان آورندکان بمسیح تواند داشت درجملهٔ انجیل لایعد ولایحصی آورده اند پس اکر این فقرات را که برای نمونه آوردیم ومانند آنها را درحق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او واتحاد وحلول خدا درآنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم وخدا درما است ومادر خدا ودر مسیح شدیم ومسیح درماشد ودر خدا شد *

اکنون برادرا بیا کاهانم از رموزآن کلام حقیقی الهی که دراصل وترجمه آن تحریف نتواند بود پیشتر کفتیم که کذشته از دیکر کونه تحریفات وجعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار درترجمه هاشده است که بعلت مقاصد باطلهٔ مترجمان ﴿ اولا ﴾ و بسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب باترجمه ﴿ ثانیا ﴾ درکاراست وشاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم واین یکی شاهد را نیز برآن بیفزاییم که اکر درفارسی کسی حال کسی را از روی مودت ولطف جویاشود باو کوید دماغ شما چاق است وچون تحت اللفظ بترجمهٔ عربیه بیاوریم ﴿ انفکم سمین ﴾ میشود وچون این ترجمهٔ ثانویه را به پهلوی در ثانی بعبارت دیکر بیاوریم میشود ﴿ بینی شما فربه است ﴾ که اصل مطلب بکلی ازمیان رفت ومعنی غیرمربوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنکونه سخنان که درحق عیسی وروح القدس یافتند مطلبی ساختند وخواستنداین کلمه را که صریح درشرك والحاداست تصحیح کنند ونتوانستند و برای اسکات نادانان کفتند که چون ازوحی وکلام خدا واز انجیل حاضراست باید تعبدا کفت خدا ثالث ثلثه است وعیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشأن را که وحی غیرمحرف الهی ومعجزهٔ باقیهٔ پیغمبر آخرالزمان است درمثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه کفتند وخدا خودرا رابع ثلثه فرمود *

﴿ مايكون من نجوى ثلثة الاهو رابعهم ﴾

راست است خدا بامخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند ومعنی میکنند • پس اکر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار وروشن است• وذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین ودر جاهای دیکر اشارت برآن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت وعلاقهٔ ذاتیه بامخلوقات نخواهد داشت *

راست است درحق مقربان خدای وایمان آورند کان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول واتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید وبس • ودر قرآن مجید نیز از آنکونه عبارات وارد کردید واهل معرفت نظما ونثرا این مطلب را کفته‌اند *

﴿ ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ﴾

بیعت بر پیغمبر را بیعت برخدای کفت ودست پیغمبر را که در بیعت بربالای دست بیعت کنند کان بود دست خدا نامید *

﴿ ومارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ﴾

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیقی ظاهرا پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

﴿ من رآنی فقد رأی الحق ﴾

هرکه مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد ومولانای رومی درکتاب مثنوی کوید *

﴿ کر تو خواهی همنشینی باخدا * رونشین تو در حضور اولیا ﴾

والحاصل معنی تثلیث واتحاد خدا را بامسیح ودیکر مخلوقات اکر از عبارات مذکوره که از انجیل ونامه‌ها نمونهٔ آنها را کفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت برمقصود آنها نخواهد داشت • واکر از تعبیرات ابوتی وبنوتی وپسری وپدری که در انجیل وغیرآن

در حق مسیح کفته اند دلیل بیاورند آن نیز هرکز دلالت برمطلب اهل تثلیث نتواند داشت . بعلت اینکه همه انجیل وتوریة بر از عبارات مذکوره ونسبتهای پدری و پسری در حق سایر مخلوقات وانبیاواولیامیباشد . واین تعبیرات بحدی درآن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستم و بعضی را در اثنای بیانات کذشته شنیدی و در میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است و یهودیها میکفتند ماپسران خدا هستیم *

❊ درفصل ششم نامهٔ قورنتوسیان است ❊ خدای توانا برهمه چیز میفرماید که من شما را پدرشوم وشما نیز مرا پسران ودختران باشید * هرکاه آنکونه نسبتها والوهیت بعیسی علیه السلام بواسطهٔ معجزات واحیاء اموات است که میکویند ازآنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را از معجزات که ازجانب خدا بانبیا واولیا ازروی قدرت کاملهٔ الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد وهیچ صاحب عقلی نمیتواند بکوید که هرکس مردهٔ را زنده کرد وخود کفت این کار از جانب خدا است آن کس خدا است *

اکر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده نمود چنانکه درتوریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی وهفتم است . والیسع نیزاحیاء میت کرد حتی ازقبراو نیز اینمعجز ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم وسیزدهم سفر الیسع ازتوریة است . وآنکونه معجزات را که ازعیسی روایت کرده اند در حق شاکردان وحواریان مسیح نیز درانجیل حاضرآورده اند . دم کاو بنی اسرائیل را بمرده زدند وزنده شد *

اکرچه بدلائل توحیدیه و ببداهت عقل خدا شناس نسبت الوهیت ومانندآن را بمخلوقات دادن در بطلان وسخافت نه چنانست که محتاج بشرح وبسط واقامت براهین دیکر کردد . لکن محض مزید آکاهی ازمأخذ عقائد فاسدهٔ ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد بفهمیم ونمیدانم این سخن را فهمیده نوشت ویا آنکه از روی سخنانی که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *
اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است. ودانشمندان دانند که تکلیف ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت وآثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگر نیست. خدای توانا انسان را درصورت خویش آفرید واورا بصورت صفات واسماء خویش ساخت ومظهر جلال وجمال خویشش داشت. وقدرت وعلم وحکمت خودرا بوی عطافرمود ومنتی بزرگ براو نهاد *
﴿ ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ﴾
ومع ذلك اینکونه اعتذار دراعتقاد به تثلیث یاخود حلول واتحاد ازل سبحانه مرد خردمند را شایسته نتواند بود. وچنانکه کفتیم آتش پرستان ومانند آنهارا راه اعتذار باینکونه سخنان بی بنیان باز شود. ودرآنصورت ناچاریم ازاینکه هرگاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین کوییم وموحد شان شناسیم. وچون بدلائل عقلیه ونقلیه خود را بر تحسین وتصدیق آن طایفهٔ راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست وکتب آنهارا کتب الهامی نتوانیم کفت واعتماد بآنکونه اسفار ورسائل نتوانیم جست *
پس باقی نماند از برای مامکر تفحص درامر دین اسلام وکلام الهی بودن قرآن وتفحص ازاینکه آیااخبار بپغمبر آخرالزمان در بقیهٔ این کتب آسمانی پیدا میشود یانه. وآیا معجز وخارق عادتی ازآن پیغمبر ظاهر کردیدیانه. اکرچه بعد ازمطالعهٔ صاحبان انصاف موازین ومعیارهای سابقهٔ این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات دراین نامه نبودیم ولی برای اکمال نعمت واتمام حجت براهل ایمان وانکار بقیهٔ بیانات درمطالب مذکوره را درطی دومیزان دیکر چنانکه درصدر نامه وعده کردیم بیاری خدای وامداد اولیا درغایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد واز خدا وند یاری خواهیم جست *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه ذی الکبریاء والعظمه ﴾

﴿ میزان چهارمین ازمیزان الموازین ﴾

دربیان بشارت توریة وانجیلست درحق پیغمبرموعود که منتظر درمیان جملهٔ امم وقاطبهٔ ملل بود . که پس‌ازهمهٔ تحریفات وتباهیها که درآن کتب سماویه کردند همین بقیهٔ آنهـا بوضوح وآشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید . ودرطی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بربیان مطالب دیگرکه ذکرآنهـا بردلهای پاك روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد . واین میزان نیز درده معیار قرار گرفت ٭

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتحان واختبارکه خدای را درحق هرقومی ازاقوام ودر بارهٔ هرگروهی از ملل جاری‌است اقتضا چنـان کرد که عیسی مسیح کلمةالله را مانـندآدم ابوالبشرعلیهما السلام در بیرون ازمقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب برمسببات ظاهر بیافریند . وهمچنانکه پدر مارابی واسطهٔ پدر ومادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت واو رامبعوث بر بنی اسرائیل فرمود ومأمور برتعلیم و بشارت کرد . یعنی انگلیون را بروی فرستاد و روح القدس را مؤید ومسدد اوداشت . وآنجناب آنچه راکه مأمور برآن بود ازتبلیغ واداء رسالت و بشارت بعمل آورد . وحواریان که صاحبان ولایت وتصرف وتدبیر درجهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تاآنکه وقت رفتن عیسی ازمیان آنقوم رسید وهنکام اجرای آیین اختبار شد *

سر وحکمت امتحانات الهیه راکه درهر قومی جاری بود وهست سابقا بنحو اجمال کفتیم وکسانیکه جویای مزید آکاهی ازاین حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند ٠ واین عبد قلیل البضاعة درسال هفتادم هجری در رسالهٔ مطالع الاشراق خود که در مسائل دینیه عربی العباره نکاشتم این مطلب رامشروح داشتم ٠ ودرکتب اسلامیه این سخن مشروحا مبین است ٠ دراین مختصر نامه تطویل وشرح وبسط را دراین مطلب زاید میشمارم *

آیین اجرای امتحان درهر قومی بنحو کلیت چنانست ٠ که پیغمبر یاولی که داعیان برراه خدا وهادیان ومبشران وانداز کنند کان هستند پس ازایفای رسم دعوت وبشارت خودازمیان قوم بیرون روند وایجهان را بدرود کنند ٠ تا آنکه ایمان آورندکان حقیقی ازدروغی که بهواهای نفسانی وآرزوهای شخصانی وحب ریاسات ازروی ریا ایمان آورده بودند تمیز یابند ومؤمنان امتحان شدکان که در آن حال غیبت هادیان درمیان فتنه وحادثه بثبات قدم مستقیم باشند درمدارج کمال برتری جویند ٠ واین کونه امتحانات واقع نتواندشد مکر بغیاب رئیس وهادی آنقوم *

﴿ احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمناوهم لایفتنون ﴾

پس ازآنکه کلمةالله عیسی را موعد رفتن ازمیان امت رسید جملهٔ وصایای خودرا مکررا ومؤکدا برای تلامیذ واصحاب خویش بیان کرد وازوقایع وفتنها که میبایستی بعد از اوظاهر کردد خبرداد وچنانکه دربقیهٔ انجیل است وبزودی کفته خواهد شدبشارت بپغمبرآخرالزمان را بنحویکه آنجناب وکتاب نازل شدهٔ براو که تعلیم وبشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند ٠ وفرمودند که بعدازمن مسیحان دروغکوی پیداشده سخنان مراتغییرداده اختلاف عظیم درمیان امت من خواهند انداخت ٠ وکلیات آنها را بهفتادودوفرقه متفرق خواهند

ساخت که جملهٔ آنهادر هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان شمعون الصفا هستند *

در * فصل دویم * از رسالهٔ ثانیه شمعون الصفادر حق معلمان بعد ازعیسی میکوید لکن درمیان مردم پیغمبران دروغ کوی بودند چنانکه در میان شما نیز معلمان دروغکوی خواهد آمد. خدایی را که خریدار آنهاست نیز انکار کنند وعقائد باطله راکه شایسته لعنت باشدبه پنهانی ادخال نماید و بزودی برای خودشان هلاکت آورند وجمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوندو بسبب آنها درخصوص راه حق بدکویا واطالهٔ لسان شودواز روی طمع بسخنان ساخته * یعنی مجعول * شما ها را بجای متاع کذارند یعنی میخرند ومیفروشند وتجارت میکنند ومتاع تجارتی آنها شما میباشید *

در * رسالهٔ مذکوره * درفصل سیم است مهلت دادن خدای راوسیلهٔ خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیزازروی حکمتی که باوداده شده بود بشمانوشته است. همچنانکه در جملهٔ نوشتجات او که در این مباحث نوشته است ودر این مطالب مانیز چیزهایی هست که فهمیدن انهادشواراست. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه درحق کتابهای دیکر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی برهلاکت ایشان است تأویل کنند . اکنون شما ای دوستان این کارهارا پیش ازوقت بدانید وحذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران کمراهی نیافته از متانت خود باز نمانید *

در * فصل دویم * مکاشفات یوحنااست ازدروغکویافتن تورسولانی را که میکفتند ما اهل رسالتیم ورسول نبودندو دروغکویی آنهارا بامتحان دانستی آکاه شدم *

تحریف ودست کاری درانجیل وکتمان اناجیل یعنی تعلیمات وبشارات مسیحی وتغیرات وبدعتها که درآیین اوکذاشته شد . واعمال وآداب آنجناب راکه برای وقیاسات وتأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی ازنمونه های آن را پیشتر بیان کردیم وازصوم وختنه وغسل وطلاق ومانند اینها نمونه آوردیم جملهٔ این امور دراندك زمانی بعد ازرفع عیسی علیه السلام بعالم بالا درمیان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان اومقهور ومحجوب شدند ودعوت کنند کان ومعلمان دروغکوی همچنانکه مسیح خبرداده بود باسم مسیح وحواریان مسیح دراطراف واکناف ظاهر شده وهرچه خواستند کردند *

﴾ مهردرخشنده چونهان شود * شبپره بازیکر میدان شود ﴿

وچون بشارت عظمی که آن کلمةالله مأمور بر تبلیغ آن بود مژدهٔ نزدیکی بعثت فخر کائنات بودی علیه الصلوة والسلام که ازبد وزمان آدم انتظار آن خلاصهٔ آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی وایراث فساد وتباهی در روی زمین مقصودی نبود وچنان پندا شتندی که وعدهٔ مسیحی درظهور آن نورقدیم ازلی درهمان زمان نزدیك انجاز خواهد شد. وبدین موجب همهٔ همت خود شان رادر اخفا وابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند ومع ذلك بعلت کثرت شهرت وشایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی بردارند ونور حق را خاموش کنند *

﴾ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴿

صاحب کتاب اکر بچشم بصیرت وانصاف بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد وازاعتراض آوردن براسلامیان بآیت کریمهٔ ﴾ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴿ اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف درفصل اول ازباب سیم کتابت کفتی که درهیچ صفحه وسطری ازانجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بر بشارت عیسی بر پیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. ودراین ضمن سخنانی که دور ازشیوهٔ ادب وازشیمهٔ دانش است بمیان آوردی. نخست جواب آنکونه سخنان را ازما مخواه. مکرجواب مطلب را وبیان سخنی را

که کفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران در وغکوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نکویند او نیز از آن دروغکویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میکویی لفظا ودلالة تغیر داده وتحریف کردی چنانکه عیسی واوصیای او خبر داده اند واین خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود · تا آنکه دولت الهیه ظاهر کردد · معلمان در وغکوی همواره درمیان عیسویان درهر زمانی بلباسی ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه وتأ ویلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت وسبب که در این کار پیشینیان آنها را بود دراینها نیز بطریق اتم واکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که درخصوص کمراه کنند کان بعد از خود خبر داد ومؤلف ما بدیکر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرك ومانند آنها درهنکامیکه ازمعبد بیرون آمد خبرمیداد اصحاب از او پنهانی پرسیدند که این علامتهای ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی کمراه نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میایند وبنام من کسان بسیاری را کمراه کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که کفت بعد از من پیغمبران در وغکوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت · ومؤلف آنرا تحریف کرد وپنداشت که اسلامیان بروایت ونقل او اعتماد کنند واعتقاد آورند · والحاصل معلمان ودعوت کنند کان در وغین بعد از مسیح ظاهر شدند ودر ابطال دین خدا کوشیدند وچهرهٔ شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اختفا کذاشتند · ودوست ندارم که باسم ورسم آنها تصریح کنم ورنه تعصب جاهلانهٔ طرف مقابل را بتحریك آرم · که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید · واکر پیغمبران در وغکوی نیز با آن معلمان بکوییم باصطلاح خودشان خواهد بود *

﴿ مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه وظهور معلمان وداعیان در وغگوی بعد از عیسی علیه السلام و برداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهة حدوث اسباب وعلل در ظاهر و باطن گفته شد اسلامیان را باعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبراز بشارت عیسی میدهد بغلط نتوان انداخت باانکه اعتراض شما در این مطلب گذشته ازحذفیات وتحریفات از جهات دیگر نیز مردود است *

﴿ اولا ﴾ مقصود از آیت کریمه اشارت ببشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جملهٔ انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیهٔ کتب سماویه خواهی شنید . و لازم نگرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیا ﴾ مدلول آیت قرآنی آگاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا وعلیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد بآمدن پیغمبری که نام پاك او احمد است و نگفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرمودنه مکتوبا فی الانجیل بعثة نبی اسمه احمد . و پس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام وعناد وانکار ملت بنی اسرائیل ووقوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیقی وکلمات و بشارات او بنحویکه علی الاجمال گفته شد معلوم گردید اینگونه اعتراضات راکه ازامثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقعی نتواند بود *

حقیت دین اسلام باوجود معجزه و برهانی مانند قرآن و بیاناتی که اسلامیان را از روی حق وصواب دردست است واستواری قوانین شرع وناموسی که ازجانب آن مفخر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل وشواهد دیگر از خارج نخواهد داشت مگر آنکه برای مزید بیان وتمام کردن حجت برمنکران یك جمله ازآیات وفقرات انجیل

وتوریة وسایر دلائل و براهین را چنانکه وعده کردیم درطی این اوراق بیاری خدای خواهیم آورد *
اهل کتاب بشارات وارده دراین بقیهٔ کتب آسمانی را که درحق پیغمبر موعود ومنتظر است بخوبی میدانند ولی بعلت زبون بودن دلهای آلودهٔ ایشان ازسلطان جهل وعناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل وبهانه جوئی رادر کلمات الهیه پیدا کنند . وپس از علم وآگاهی ازحقایق امورانکار وجحود آورند . چنانکه یهودان درحق مسیح وبشارتهای وارده درمسیح ودر معجزات ظاهره ازمسیح ودراعمال ورفتارهای مسیح کردند وهمچنانکه صاحب کتاب ازروی بی شرمی به تبعیت کفار عرب نسبت جنون وصرع العیاذ بالله برآنچنان پیغمبر عظیم الشان داد مسیح ویحیی را بجنون منسوب داشتند *
افسوس برآنکونه دینداری باد . ای صاحب تألیف درانجیل خودت از یهودان ومنکران نشنیدی که کفتند رئیس شیطانها بامسیح همراه است وهرچه میکند بدستیاری او میکند . ودرحق یحیی نیزمانند این سخن را نشنیدی وتبعیت بر یهودان را برخود ننك ندانستی ? *

﴿ معیاردویم ﴾

آیات کتاب موسی راکه آنرا توریة مثنی کفته اند درمعیارششم از میزان سیمین بمناسبت ازسخن آوردیم . ومعلوم کردیم که آیات مزبوره درحق بشارت از پیغمبر موعود است ودلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب کتاب درفصل اول از کتاب سیم کتابش خود کشیشها درتأویل آیات مزبوره میکنند . ولفظ برادر راکه درتوریة کفت از برادران بنی اسرائیل پیغمبری بصفات وعلامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند که اهل ذوق وادراك درجرح وتعدیل آنکونه تأویل که درلفظ برادران کرده است محتاج به بیانی دیکر نیستند . وبالبدیهه برادر یکقوم

طایفهٔ دیگری است که از یك پدر جدا شده‌اند چنانکه این معنی درحق نسل اسماعیل واسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند وبنی اسرائیل باسحق وعرب باسماعیل منسوب کردیدند واضحست . این دو طایفهٔ عظیمه برادرند ودر کتاب موسی است که بکلیم خویش میفرماید خدای پروردکار تو ازمیان برادرانت پیغمبری را مانند تو مبعوث خواهد کرد ودر آیت ﴿ ١٥ ﴾ از کتاب مزبور از فصل هجدهم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها پیغمبری را مانند تو ازمیان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد ﴾ وبیان دلالت این کلمات را بر پیغمبر موعود وراست نیامدن آنها درحق عیسی خصوصا بمعتقدات عیسویان که در آنجناب دارند در معیار مذکوره آورده‌یم * درصفحهٔ ﴿ ١٧٩ ﴾ میزان الحق پروتستانی که دربیان این آیات بسخن پرداخت میکوید . ثانیا ازآیات توریهٔ آشکار ومثبت میکردد که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریهٔ وعده شده بابراهیم که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق و یعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسماعیل . وآیاتی درآینجا آورده است که هرکز دلالت برمدعای اونتواند داست ﴿ خدا بابراهیم فرمود سخن ساره رادرخصوص هاجر بشنو وآنهارا بدیار غربت بفرست وازساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تواز نسل اسحق نیزخوانده میشود ﴾ خدا باسحق نیز وعده داد که از ذریت توزمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی وتناقض باوعدهٔ مخصوصهٔ الهیه که درحق اسماعیل وذریت اوداشت ظاهر نتواند کرد . واکر عیسی پرستان ومدعیان عیسی پرستی بانصاف وادراك پیش آیندو کوش کنند مطلب بغایت روشن است ولکن . حب الشیٔ یعمی و یصم *

چون اساس سخن را بقدر امکان براختصار کذاشتیم درمیان این مطلب ووعدهٔ برکت روی زمین که بابراهیم وذریت آنجناب داده‌شد ازهمین توریهٔ بقدر کفایت اهل دانش وبصیرت خواهیم آورد . وخواهیم نمود که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای درنسل اسماعیل علیه السلام

چگونه بوده است ودرهمین بقیهٔ توریة در تصریح برمطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی در بیرون ازمقام گفتگو بنظرم رسید در اینجابیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه کردد و راه حقیق الهی را بیدا کنند *

الهام وکلام الهی نه چنان است که هرصاحب سوادی که ازخواندن ونوشتن الفاظ ولغات آکاهی دارد از معانی لطیفه وکنایات واشارات دقیقه واسرار و نکات غیرمحدودهٔ آن الهامات اطلاع تواند جست ۰ وپیشتر کفتم که اثر مشابه صفت مؤثر است ومیان مدرك ومدرك وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانندانسان است اکر کسی حقیقت انسان رافهمید وحی وکلام الهی رانیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته ومکدر نشده باشد ۰ مانند مسیح علیه السلام که ازاوازروی آنچه در ظاهر بعقول وافهام ناقصه وقاصره میفهمیدند سخن میکفتند وتا اکنون نیز میکویند ومقام حقیق اورا احدی از امثال ماها نتواند فهمید ۰ پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد وباین کوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم واسماعیل واسحق شدن کذشته از اینکه در عالم جسمانیات و توالد وتناسل بشری امریست عظیم وسری است کریم ۰ وپاکی اعراق واصالت نسب کاری است لازم الاعتنا ۰ لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی برخود قرار دهیم ۰ یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیراز طورمعروف خود مان دانیم ۰ وکوییم که زیدبایدازنسل عمرو باشد تاحکم فلانی درحق اوجاری کردد ۰ که اینکونه ملاحظات در خدایی خدای توانا جاری نتواند بود ۰ وکسی رادر آنحضرت جای اعتراض نتواندشد ۰ بعلت اینکه بی اطلاعی ما وامثال ما از اسرار وحقایق امور آشکار است *

﴿ درفصل سیم انجیل متی است ﴾ که در بیش خود تان نکویید

وتصور نکنید که پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدا ازاین سنکها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

﴿ در انجیل لوقا است ﴾ اکنون میوه ها را ثمر شایستکی بتوبه بیاورید خود بخود نکویید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میکویم خدای از این سنکها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریة کسانیکه عهد ابدی خدا را بر داشتند از نسل ابراهیم منقرض وابتر خواهند بود وابراهیم واولاد حقیقی ابراهیم از باطل کنندکان عهد ومیثاق خدای بیزارند ۰ اکر محبت خدا را در دل دارید واز عصیان برا وترسناك هستید درکار دین بصیرت جویید وحقیقت را یابید ۰ واکر بخیال باطل بکویید ما بلفظ عیسی وانجیل ایمان آوردیم وعیسی ما را نجات خواهد داد وما را رهایی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی از شما واز عقاید واعمال شما داشته باشد یا آنکه شما را بشناسد وقبول کند ۰ همین آیاتی را که میکویی در اختصاص برکت امتها بر نسل اسحق است آوردی وکفتی که دعوای محمدیان باطل است ۰ آیا در ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم ونسل ابراهیم را مأمور بختنه داشت وباطل کنندهٔ آنرا ابتر خواند مذکور نساخت ۰ مکر شما را هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعدهٔ مخصوصهٔ خدای را در حق نسل اسماعیل یکقدری بدانی *

﴿ در معیار هفتم از میزان سیم ﴾ عبارات توریة راشنیدی ووعدهٔ خدا را با براهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذریت او وظاهر شدن سرورها از نسل او دانستی ۰ آغاز سخن را از آنجا بکیر واستواری امر میثاق ابدی را در خصوص ختنه معلوم نمای ودر ذیل آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل دریافته پایهٔ بیان مؤلف را در مخصوص کردن مبارك شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *

﴿ در آیت هفدهم فصل مزبور از توریة است ﴾ ابراهیم بخدای کفت همانا اسماعیل در حضرت تو زنده کانی کناد ۰ واین سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی دربارهٔ تولد اسحق شد ۰ واز لحن کلام خصوصا بقرینهٔ لفظ همان یا همانا اسماعیل درحضرت تو زند کانی کاد روشن است که مقدمات بشارات وتولید سرورها از ابراهیم درمیان او وخدای تعالی معهود بوده است ۰ زیراکه آنجناب درجواب بشارت از اسحق این سخن را کفت ودر جواب ابراهیم ازتولد اسحق وثبوت عهد ومیثاق دراوو درذریت او خبرداده وفرمود ﴿ واز برای اسماعیل نیز تراپذیرفتم اینک اورامبارك خواهم کرد و برکت خواهم داد واو را عظیم خواهم نمود واو را بغایت بسیار خواهم ساخت ﴿ دوازده سرور ﴿ از اوتولید خواهم کرد واو را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴿ و پس ازاین مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد ختنه را که میثاق ابدی بود واین همه بشارات درحق اسماعیل واسحق در ذیل آن تعاهدواقع کردید ۰ وابراهیم نودونه سال داشت که بدست خویش خود را ختنه کرد وجملهٔ اولاد خود را درآنروز درطبق امردائمی که از جانب خداصادرشد مختون ساخت *

الحاصل سرورها ﴿ ودوازده سرور ﴿ که خدای تعالی درمقام منت ابراهیم درضمن بشارات الهیه و وعدهٔ مبارك شدن زمین بذریت براهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ﴿ دوازده امام معصوم است ﴿ که صاحبان ولایت کلیهٔ کبری بودند وسروران درتمامی جهان و بجزاز ایشان دوازده سرور دیکر که ازذریت اسماعیل باشد نتواند بود ۰ وعظمت اسماعیل که خدا وعده داد درایشان وبایشان تمام خواهد شد ۰ ووعدهٔ الهیه در وجود مبارك ایشان انجاز پذیرفت ۰ وتمامی جهان رامودت ایشان فریضهٔ ذمت شد ۰ واجر رسالت پیغمبر آخر الزمان علیه وعلیهم السلام مودت ایشان کردید که مودت ایشان مودت پیغمبراست ومودت پیغمبر مودت خداست *

﴿ قل لا اسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی ﴿

اکنون اکر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصا بقرینهٔ بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل وبودن امامان ازنسل اوبی تأویل وتوجیه صریحة الدلاله درحق پیغمبر موعود خواهند دید ۰ وازتقلید جاهلانه برادران پروتستانی کذشته وبرادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارك شدن زمین رادر هردو نسل از اولاد ابراهیم خواهند شناخت ۰ و پیغمبر مانندموسی رابصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان اواست چنانکه سابقا کفتیم بجز از آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام وشرایع را بدرجه کمال رساند وخداشناسی را درجهان ثابت الاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی راکه دراختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق درتأویل عبارات توریة درصفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس ازمطالعهٔ بیانات حقانیه که شیدی برفرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست ۰ که هرکز آن آیات دلالتی برمدعای اوندارد و همه استدلالات صاحب کتاب مزبور دراینجا مانند دیکرسخنان اوسقیم وغیرمستقیم است ۰ که ازجملهٔ آنها سخنی است که ازقول عیسی کفت که ﴿ اکرموسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلت اینکه اودرحق من نوشت ﴾ وازاین سخن میکوید که برکت موعوده درذریت ابراهیم منحصر بعیسی است و پیغمبری که بموسی کفته شد خواهد آمد عیسی است ۰ ودر عدم دلالت آن سخن براین مطلب صاحبان انصاف نیازمند بتأمل نخواهند بود ۰ نوشتن موسی درحق عیسی اکر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که اورا انکار ازروی صواب کرده اند ۰ پس عیسی را اقلا پیغمبرکویند که مطابق بالفظ توریة باشد وجواب یکجزء از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت وافسوس این است که باین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزرمی نکرده ومیکوید ۰ پس دعوی محمدیان

باطل شد ودرآنمقام سخنان جاهلانه که شایستهٔ احوال برا دران اوتواند بود مندرج ساخت . وچون دانشمندان را ایراد آنکونه سخنان نشاید ازجواب براو کذشتیم *

﴿ ولولا الشعر للعلماء یزری * لکنت الیوم اشعر من لبید ﴾

﴿ معیار سیم ﴾

کوش ادراك خودرا بازکن عقائد موهومه را وآنچه برآن مألوف ومأنوسی . همه را ازدل خود موقةً دور نمای . مشاعر خود را برای فهمیدن سخنان راست من درنزد من بعاریت بکذار . وپس ازنیل مقصود که رسیدن بمقام ادراك وفهم سخنان است درنظرکاه خدای باختیار خویش راه بیمای *

ازبشارات بقیهٔ کتب آسمانی که درنسخه های موجوده درنزد طوایف ملل ازاهل کتاب درحق پیغمبرآخرالزمان است دراینجا بیاوریم . ومیزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم . وپس ازاقامت بینات وراهنمایی طالبان دین حقیقی ایشان را درقبول وانکار برمکافات وجزا ازجانب خدای محول داریم *

نخست ازبشاراتی که درخصوص بعثت خاتم انبیا وقیام سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در تورية وانجیل وارداست بطریق اجمال بیان کنیم . ودر این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیهٔ الهیه باشمشیر ومستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع وحسام غالب که دردست یداللهی بود بیاری خدای سخن کوییم *

خدای جهان راچنانکه بصفات رحمت ورأفت وعطوفت موصوف دانیم صفات قهر وغضب وانتقام را نیز درآن حضرت اعتراف خواهیم داشت . وکذشته ازدلائل ضروریه که در این سخن عقلا وارداست کتب سماویه را برتصدیق این مطلب کواه راستین خواهیم دانست *

آثارصفات قهر وغضب خدای درهرزمانی بطورهای کونا کون درحق اقوام وملل بظهورآمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آگاهی بشایسته دارند *

﴿ شمعون الصفا ﴾ در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعا بی ادراک بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند گرفتار شده بجهة فساد خود شان که ذم وقدح میکنند کارهایی را که برآن جاهل هستند هلاک خواهند شد *

خدای قهار منتقم از کشیده شدن شمشیرها بامر او وهلاک نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باک نکنند ودر کتب سماویه شواهد این سخن بسیار است *

﴿ درآیات فصل سی ودویم از توریة مثنی است ﴾

انا هو الذی انا ولیس معی اله غیری من زنده کنم و بمیرانم ومیزنم ومیکشم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم وگویم که حی ابدی منم . اگر شمشیر برهنه خودرا پیدا کنم وبازوی من بحکم برسد ازدشمنان انتقام خواهم گرفت اعدای خودرا مکافات خواهم داد پیکانهای خودرا مست ازخون کنم . شمشیر من گوشت خواهد خورد وازخون کشتگان واسیران وسرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *

﴿ درفصل بیست وششم سفر لاویان ازتوریة است ﴾ بردشمنان غالب خواهید شد وازشمشیرهای شمادر پیش روی شما بیفتند . وپنج کس ازشما صدکس را غالب شود وصدکس ازشماده هزار کس رامغلوب سازد تادشمنان شمادر پیش روی شما بیفتند ﴿ درفصل دهم انجیل متی است ﴾ گمان نکنید که من برای گذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *

درمیزان نخستین ازاین کتاب مستطاب گفته شدکه انسان حقیقی آنکه نتیجهٔ ایجاد جهان است ومقصود بالذات صانع حکیم تعالی شانه غیراین انسان ترابی وجمادی است وعظم واعتبار این قالب بشری بمظهریت وحاملیت آن نوراعظم است که هیکل اسماء وصفات خدایی است وگرنه این جسد خاکی را درصورت دوری ازآن عالم

پاکی هبا و بی بها باید دانست *
در اینمقـام تمثیلی از حدود شریعت اسـلامت بیاوریم که از استواری شریعت الهیه نیز بیاد آوری *
حکم الهی در حق کسی که دزدی کند و خیانت در مال مردم ورزد بریدن دو دست اواست که فرمودند ﴿ فاقطعوا ایدیهما ﴾ وکمتر دزدی که بسبب آن حد شرعی جاری شود در ربع دینا راست که باصطلاح اسلامبول دوازده غروش ونیم است ۰ وازآنطرف دیت قطع دو دستها ز آدمی هزار دینار است که بانصد لیرهٔ این زمان خواهد بود ۰ یکی از هوشیاران در این دو حکم تفکر کرد و تحیر نمود تاآنکه مجبور بسؤال از اهل علم شد وبسید مهدی بحرالعلوم نظما نوشته استفسار از حکمت این کار کرد سید علیه الرحمه جواب اورانیز نظما نوشت تاآنکه جواب باسؤال از هر جهتی مطابق آید *

﴿ سؤال ﴾

﴿ ید بخمس مأین عسجد فدیت * مابالها قطعت فی ربع دینار ﴾

﴿ جواب ﴾

﴿ عز الامانة اغلاها وارخصها * ذل الخیانة فافهم حکمة الباری ﴾

دستی که باهزار طلا عوض کرده میشود چگونه در تلاقی ربع دینـاری بریده گردد ۰ در جواب فرمودند که عزت امانت وظـاهر نشـدن خیانت از آن آنرا گرانبها داشت واورا ذلت خیـانت وخواری دزدی ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *
طوایف جهـان در نظر الهی هرگز شـان وعظمی نتواند داشت مگر آنکه مبـادی عالیه را حکایت کنند و روح انسـانی را باخود همراه آورند *
﴿ درفصل چهلم از کتاب اشعیا است ﴾ طوایف در نظرش لاشیٔ بل از لاشیٔ کمتر ودر نزد او ناچیز معدود شوند *
سراپای این جهـان بمنزلهٔ انسـانی است که بنی آدم از جمله اعضای آن انسان است ۰ وهمچنانکه انسان جزؤ رامرضها وعلتها پیدا کردد

انسان جهانی را نیز امراض واعراض پدید آید ٠ که خدای حکیم انبیا واولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها کارد ٠ وچون علت شقاقلوس که بیك عضوی ازاعضا عارض شود طبیب حاذق درمحافظت حیات انسان محتاج به بریدن عضو مذکور کردد وناچار از قطع آن شود ٠ تا آنکه آن انسان مکرم را ازمرك رهایی دهد ونکذارد سرایت بجمله اعضا کرده هلاکش سازد *

سیرت جنك ونفرین وهلاك ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود ٠ وچون اقوام را در اطوار انکار ثابت ورا سخ میافتند ومیدیدند که ازآیات ومعجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه یا بر آنها نفرین آورند وبقهر وانتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیکر اقوام را موجب عبرت واسباب هدایت کردد که منکران را بجزاز هلاك چاره در اصلاح نیست ٠ وبسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه نتوانند شد ومقصود الهی از ساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید ٠ ویا آنکه بامر خدای شمشیر می کشیدند وبر آنهامی نهادند وجنك میکردند وشوکت باطل را می شکستند که دین الهی پایمال نمود وراه خدا شناسی ازمیان نرود ٠ چنانکه موسی کلیم خدای باعمالقه کرد ٠ وجنك کردن موسی وپس ازاو جنك کردن یوشع بن نون معروفست ومشهور ٠ ودر توریة ودر کتب تواریخ مزبور است ومسطور *

﴿ در کتاب ناحوم از توریة است ﴾

خدای غیور ومنتقم اواست خدای منتقم وغضبناك است خدای از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خودرا بر دشمنان جاری کند خدای درغضب متأنی ودر قوت عظیم وبزرکست *

﴿ در فصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنك جنك آوران باهنکامه نزدیك شد لباسها خون آلود شوند پس از آن غذای آتش شده بسوزند ٠ زیرا که برای مامولودی بوجود آید وبرما داده میشود

که سلطنت در عقب اواست ونام او ﴿ عجیب وناصح وجبار ورب الابدیه وسلام وسلطان ﴾ است . ازدیاد سلام وسلطنت بر روی تخت وملك او بلا نهایت خواهد بود . غیرت خدای آنرا از کنون تا ابد الآباد پایدار وبرقرار خواهدداشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشیر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن . وازروی هوشیاری وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار را که ازدیاد سلام وسلطنت بر بالای تختگاه عدالت الهیه که مسند شریعت اواست بلانهایت خواهد بود بدرستی ملاحظه نمای . وغلبهٔ جهل ونادانی وتراکم ظلمات وکدورتها وشیوع آیین بت پرستی وتضییع دین وشریعت خدایی وظهور بدعتها که دردین حق کذاشته شده بود همه را بالاطراف تصور کن . وشریعت وبعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم اودر اقطار جهان جاری کردد وجزیرهها منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را بردارد وابرهای تاریك را که برروی خورشید دین الهی بودند به بروق شمشیر قاطع مرتفع سازد . وبنیان بت پرستی را براندازد . صیت توحید وخدا شناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزههای کوزه کر بشکند وکوزهها بطرز نوین بسازد . وباشمشیر آهنین حکومت کند . حکم ابدی را درجهان بکذارد . آیالازم نبود که عضوشقاقلوسی را بریده انسان شریعت را ازهلاکت وتباهی محفوظ دارد *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بیار . درچنان حالی اکر آن هادی مطلق سکوت میکردی ورسم دعوت را مانند دیکر پیغمبران که جنك نکردند مینهادی حال جهالت جهان وشیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعداز عیسی بآندرجه رسید تا کنون بکجامی انجامید باآنکه این کار امری بود موعود وارادهٔ بود ازجانب خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر میگذاشت ونبوت مطلقهٔ خودرا بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد واز جنس حروف وکلمات که در زبانها بهر گونه ترکیب ولغات تألیف میشد ودر آنروز فصاحت کلام عرب را مایهٔ مفخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم وحاوی احکام واسرار ومبین اطوار کائنات ومکونات بود . وآن کلام را بنظمی مغایر نظم ونثر وترتیبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد . وتحدی نمود وگفت این کلام خدا است واگر شکی دارید یکسوره از مانند آن را بیاورید . پس انکار کردند وبعادت پدران خویش در عناد اصرار نمودند . واذیتها وآزارها را در حق او روا دیدند . بحدی که فرمود ❋ ماأوذی نبی مثل ماأوذیت ❋ ومعهذا بشیوهٔ فقر ومسکنت رفتار نمود وفرمود ❋ انا المسکین جالس المسکین . والفقر فخری وبه افتخر ❋ وبامر خدای فرمودند ❋ ما کنت بدعا من الرسل ❋ تا آنکه بت پرستان ومخالفان دین حقیقی وصاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان بموسی وعیسی داشتند شرم نکرده وانصاف نموده اقرار نیاوردند وکار بجایی رسید که در وطن خویش ودر میان آنقوم نتوانست اقامت کند واز آنجا هجرت فرمود در آنجا نیز آسوده نگذاشتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجرا رسید وکار منجر بجهاد واستعمال قوهٔ جبریه شد . وبامر خدای غضبناک هلاک کنندهٔ فرعون وشدادٖ واز پای در آورندهٔ قوم ثمود وعاد . شمشیر انتقام را بر آنها نهاد . وآیت قهاریت الهی را بر ایشان ظاهر کرد *

❋ فلما آسفونا انتقمنا ❋

❋ لطف حق با تو مدا را ها کند ❋

❋ چونکه از حد بگذری رسوا کند ❋

نه چنان است که بضرب شمشیر وطعن پیکان وسنان هر کسی را

که برا و دست میافت در قبول اسلام وایمانش مجبور سازد که خود از جانب خدای میفرمود ﴿لا اکراه فی الدین﴾ بل بسیاری از آنها را در بذیرفتن دین ودر دادن فدیه وجزیه مخیر میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن شوکت باطل واعلاء کلمه حقه مقصود بود واین مقصود دراندك زمانی بخواست خدای دست داد ۰ و رشد وراستکاری از غی وکمراهی تبین کرفت ۰ ولازم بود برجهانیان معنی خضوع وانکسار رابنحو اکمل نیز بفهماند وآنها را آکاه سازد ازمقصود حقیقی خود که مغایر بود باشمشیرکشی که مقصود بالتبع ومطلوب بالعرض بودی ۰ پس باقتضای حکمت الهیه ﴿ سرور سیمین ﴾ از دوازده سروری را که بشارت ایشانرا از نسل اسمعیل بزبان توریة شنیدی وآن سرور سبط مکرم آن بیغمبر بود ودر اصل انجیل شبیرش نامیدند مأمور بشهادت وقبول هر کونه خضوع وخشوع فرمود ودر حیات خود ازقضیهٔ هایلهٔ آن مصیبت عظمی خبرهاداد وقاتلان آنحضرت رابااسم ورسم معین ساخت تا بر جهانیان آشکار شود که آن بیغمبر عظیم الخلق را مقصود ابقای سلطنت ظاهریه درنسل خود نیست ۰ ونیز جمله آن ﴿ دوازده سرور ﴾ را موافق صحیفهٔ آسمانی مأمور بترك ریاست ظاهریه داشت حتی ﴿ نخستین سرور ﴾ را وصیت کرد بسکوت ونکشیدن سیف الله ذوالفقار که در انجیل نیز بعبارت شمشیر دوزبان ازآن تعبیرآورده‌اند ۰ وشهادت سبط مکرم خودرا همچنانکه مودت ایشان رابرجهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت ۰ وعنوان شفاعت کناهان تمامی امت مرحومه ساخت ۰ لهذا آنحضرت باعلی درجهٔ شهادت وتظلم شهیدشدوهر مصیبت والمی راکه هرفردی از افراد بشنیدن آن متأثر ودلشکسته تواندشد برخود کرفت چنانکه درکتب اسلامیه وتواریخ وسیر تفصیل شهادت ومصائب وارده برآن بزرکوار مشروح ومبسوط است *

چون سخن باینجا رسید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه واولاده المظلومین آلاف التحیة والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اکرچه اصل وترجمه های انجیل بعلت اضطرابی که درآنهااست مارا از بیان تفسیر بطورمقصودباز خواهد داشت ولی کفته اند مالایدرك کله لایترك کله *

﴿ درباب ۱۲ مکاشفات یوحنا است ﴾

ودرآسمان امر عظیمی مشاهده کردیدیعنی زنی بود که آفتاب رابو شیده وماه در زیر پای او بود ودر بالای سر خـود تاجی داشت از دوازده کوکب ۰ آنزن حامله شده وبجهة وضع حمل الم ولادت را دیده وفریاد میکرد ۰ وامر غریبی درآسمـان مشاهده شدهمانا اژدرهای بزرك سرخ رنکی ظاهر شد که آنراهفت سروده شاخ بودو برسرهای اوهفت تاج بود دم آن اژدرهایك ثلث از ستـار کان آسمان را فرو روفته برزمین ریخت ۰ وآن اژدرهادر پیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولیداور افرو بردن میخواست آنزن برای آن کسی که باعصای آهنین برطوایف حکم خواهد کرد بسری آورد وآن پسر سوی خدا وبتخت الهی انداخته شد *

تفسیراین کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنارا اکر بتفصیل ذرانجاییاوریم مارا ازاصل مقصود دراین نامه باز داردو لازم آید که مقدمات چندیرا که درتفسیرا ینکونه کلمـات بزرکان بکارآید تمهید کنیم واین عـبدبی بضاعت راکذشته ازملاحظات دیکرفراغت حاصل نیست کهازعوارض دنیویه سخت پریشـانم مکرآنکه بنحو اجمال اشـارتی براهل بشـارت توانیم کفت * ۰

﴿ خورشیدوماه ﴾ اشارت برنبوت مطلقه وولایت مطلقه است ۰ آن زن مادر سبط پیغمبرآخرالزمان وقرة العین رسالتست وزوج او حضرت مرتضوی است که ﴿ نخستین سرور ﴾ ازدوازده سرور مبشردرتوریة است ۰ آن بهترین زنان جهان که صاحبهٔ ولایت کلیهٔ کبری بود لباس ازنبوت مطلقه داشت زیراکه درمطلع شمس نبوت بود وذوالقرنین اهل آنجارا آنچنان دید که خدا فرمود ﴿ لم نجعل لهم

من دونها ستراً ﴾ بجز از آفتاب آنها را پوشاکی نبود · ونیز آن زن در روزی که نصارای نجران بمباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تا ظاهر نمونه از باطن کردد · وکروه نصاری علایم موعوده را درحضرت پیغمبری واهل بیت پاك او دیدند وکار خود را مقرر بجزیه دادن واعطای فدا داشتند *

آن زن علی ابیها وبعلها واولادها وعلیها السلام ماه ولایت را در زیر پای داشت وحرکت وسکون ورفتارش برروی ولایت الهیه بود · ونیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شده با براهیم ظاهر شد ازعقب او از اولادش بعد از او بود *

بجهة وضع حمل الم دیده فریاد کرد · زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ را برای مضرت رسانیدن بر آن مولود میدید ومهیا بودن رئیس خون ریزی بناحق را برشهید کردن او واولاد واصحاب او مشاهده میکرد *

﴿ ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها ﴾ آن انسان حقیقی را که پیغمبر را انسان عین وعین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که درحق والدین خود احسان کند · وبرای اتمام هدایت جهان ونهادن حکم انکسار وخضوع در دلهای مؤمنان · وشفاعت کردن کناهکاران در راه خدای ازجان ومال وعیال وفرزندان واصحاب وازهر چیزی که داشت کذشته وهرکونه مصیبت والم را قبول کند · وبجهة این وصیت که احسان بود نام آن مولود را ﴿ حسین ﴾ نهاد ودر حدیث قدس فرمود ﴿ ومن الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ وچون آن احسان منسوب بامر خدا ورضای خدا ودر راه خدا شد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند ومن الاحسان ومطابق آمد به ﴿ لکن الله رمی ﴾ وخون مبارك او ثار الله شد *

آن زن را در بالای سر از ﴿ دوازده کوکب ﴾ تاجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه یازده از اولاد او بودند وزمانا مقام ایشان

متاخر ودر زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند ومانند تاجها شرف وجمال او بودند *

وامر غریبی در آسمان دیده شد که اژدرهای بزرك سرخ رنك وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت • واین اژدرها رئیس شرور ومبدء ظلمات است وچنانکه در میزان نخستین دانستی اورا قدرت وسلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر وحکمت خدای داده شد • که اورا هفت سر در مراتب هفتکانهٔ انسانی عطا کردند • ازمقام عقل تاجسم آن رئیس ظلمات را رؤس ووجوه پیداشد وبرآن سرهاتاجها که علامت تسلطات اواست مقرر کردید • فقط درمقام فواد که بالاتر ازمقام عقل است وآیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست وآن مقام مخصوص عباد حقیقی خدا است این است که بهشت را هشت دراست ودوزخ را هفت در *

﴿ ان عبادی لیس لك علیهم سلطان ﴾

ده شاخ آن رئیس شرور شعبهای ضلالت او است که در ده قبضهٔ که طینت انسانی را ازآن مخمر کردند ظاهر کردید ودر اصطلاح اهل حقیقت آنرا بفیضات عشر که درطبق نه آسمان ویك زمین است تعبیر کنند واکر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بیاری خدای وسیع است ولیك عذر انرا از برادران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر ازمظاهر شر ور وایادی فتنه های اواست نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا واولیا است برزمین فروریخت وایشان را ازمقام برتری بپایین آورد • ولی همهٔ ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کنند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است ﴿ والحق یعلو ولایعلی علیه ﴾ ﴿ والعاقبة للمتقین ﴾ *

آن رئیس شر ور میدانست که مولودی برای حاکم حق که باشمشیر حکم وشریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد • واکر اوسلطنت موروثی ظاهر رانیز مانند باطن بدست کیرد

ودر مسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق وتشیید مبانی خدا پرستی پردازد آن رئیس شرور مخذول ومنکوب خواهد کردید ٠ لهذا همهٔ همت خود را مصروف براین داشت ومهیا شد که آن مولود پاك را فرو بردواو را ازاین جهان بردارد که خللها درارکان هدایت جهان آورد وظلمات وکدورات خود را تاروز موعود ومعلوم درجهان جاری سازد *

آن مولود پاك بوجود آمد وبسوی تخت خدا وبسوی خدا انداخته شد وجبرائیل بحضرت الهش برد ودرآغوش قرب خدایی درعرش رحمانی اوراجای داد ٠ وخدا اورا بعد ازشهادت نیز بسوی عرش برد وظاهر او را در زمین داشت تاآنکه هرکه او را زیارت کند خدارا زیارت کرده باشد *

من زار الحسین بکربلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشه

این است تفسیر کلمات یوحنا که باجمال آوردیم ٠ اکر انجیلیان بهتر ازاین تفسیر توانند کرد بیایند وبکویند ٠ **کاش** کتب آسمانی را ازمیان برنمی داشتند وتحریف وتغییر درآنهارا جایز نمی دیدند وتبعیت بر رئیس شرور نمی کردند واختلاف را دردین الهی نمی انداختند ٠ تاآنکه بیانات آسمانی ومطالب ومعانی راکه ارواح را مایهٔ سرور ونعیم بود ودلهارا مورث نورانیت وروشنایی ازهر زبان وبهرلغتی بکویند وبشنوند وانس کیرند وهمدیکر را دانش آموزند ومعرفت افزایند وتعارف ورزند وتناکر نیاورند *

وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا

اکنون از بشارات کتب آسمانی درخصوص بعثت خاتم پیغمبران بیاوریم ونخست ازآیات وکلماتی که قیام او وقوام شریعت او را بشمشیر آکاهی میدهند ذکر کنیم *

معیار چهارم

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور در حق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ﴿ در صفحهٔ صد و هشتادم ﴾ کتابش آورده و از نامهٔ عبرانیان آیات دیگر در تفسیر آنها ذکر میکند و میگوید بدلالت آن نامه که از متفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتمامی از روی ترجمه های خودشان در اینجا بیاوریم و تصدیق آنرا حوالت بارباب ادراک وانصاف کنیم تابدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبر آخر الزمان است و یا دلالت بهیچ تواند داشت و معلوم کنند که نامهٔ عبرانیان درست گفت یا نامهٔ ایمانیان *

واگر می دانستند که نویسندهٔ آن نامه چه بلاها بسر انجیل آورد و بنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد و نام خود را نیز مقدس خواند هرگز نامی از نامهٔ او نمیبردند و بسخن او تمسک نمی جستند *

﴿ آیات مزمور چهل و پنجم زبور است ﴾

دل من سخن نیک برآورد ۰ کارهای خودرا بر ملک عرضه کنم ۰ زبان من قلم دبیر ماهری است ۰ نیکوتر از اولاد بنی آدم شدی و لطافت بر لبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارک داشت ۰ ای توانا شمشیر خودرا بر روی ران خویش بیاویز که عزت و شهرت تو از آن است ۰ در شهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت و راستکاری سوار شو ۰ دست راست تو کارهای عجیب و هیبتناک بیاموزد ۰ پیکانهای توای توانا تیز است در دلهای دشمنان ملک نشیند ۰ اقوام مقهور تو شوند کرسی توای خدای ابد الآباد است ۰ عصای مملکت عصای عدالت تست ۰ نیکی را دوست داشتی و بدی را دشمن گرفتی و بدینموجب ای خدا خدایت به برتری از شریکانت بروغن شادکامی ممسوح داشت مر صافی وعود و سلیخه از جامه های تست ۰ از منازل شرفناک توعاجی است که ترا شادکام کنند دختران پادشاهان درمیان زنان مکرمات تست ملکهٔ آرایش یافته

بجامهٔ زرین درخدمت تو بایستد ۰ ای دختر بشنو ونگاه کن و بگوش خود استماع کن قوم خویش وخانهٔ پدر خودرا فراموش نمای حسن نورا ملك خواهان شود ۰ زیرا که او پرورش دهنده خدای تست وتواورا سجده آوری ۰ دختران صور برای پیشکشها بیاورند ۰ توانکران ازطوایف بدیدار توحسرت برند همه بزرکیهای دخترملك ازدرون از جامهٔ زردوز است دختران باکره ازپی جامهای زردوز رفیقان آنها برای ملك بیاورند و برخدمت توتقدیم کنند ۰ وبابهجت وسرور ابلاغ دارند وبسرای ملك داخل شوند ۰ اولادتو بجای پدران تو باشند وایشان را برتمامی زمین سروری دهم بقرون واعصار نام ترا یاد کنم وامتها بدوام دهور واعصار برای تواعتراف بیاورند۰ تمام شد زبور چهل و نهم داود علیه السلام *

شهادت دادن این آیات اززبور بر بشارت پیغمبر ووراثت اولاد طاهرین اودرزمین درنزد هوشمندان آکاه آشکاراست وازجمله جاهایی است که درآیت قرآنی اشارت برآن فرموده اند *

﴿ ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾
﴿ ان الارض یرثها عبادی الصالحون ﴾

بعد ازذکر پیغمبر واوصاف واطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان ومالکان زمین بندکان صالح خدا است که ایشان را برتمامی زمین سروری باشد و وعدهٔ خدای باراهیم درحق ذریت اسمعیل انجاز یابد *

صاحب کتاب آیات مذکورهٔ زبور را بتأویلات بعیده میخواهد بمسیح تفسیر کند ودلالت آنرا بر پیغمبر صاحب السیف ولطافة الکلام انکار نماید وحال آنکه کمتر بینی اورا کی در شبهات تمامی آیات مزبوره برحضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنند کان کاذب بود که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند وباقتضای مقصود

خود بدعتها در آیین خدا کذا رد . در ضمن نامهٔ که بعبرانیان نوشت
وخواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است
که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مزمور چهل و پنجم را آورده
واستدلال بر مدعای خود کرد . واین مؤلف بیچاره به تبعیت او سخندانی نمود .
فقرات نامهٔ پولوس که مؤلف میزان پروتستانی تمسک با آن میشود
چنان است *

لکن به پسر میکوید که کرسی تو ای خدا ابدی واز لیست عصای
ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینموجب
خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد و ترا از رفیقان
تو برتری داد *

در اینجا یك لفظ مسیح که مطابق با ترجمهٔ لقبی از عیسی تواند بود پیدا کرد
ودست آویز ساخت پس از این قرار در هیچ جایی عبارت مسیح نیاورند
حال آنکه در توریة امثال این تعبیر در حق انبیا بسیار واصطلاح توریة
بر این جاری است . ومسح بروغن بهجت یعنی شادکام ومسرور
داشتن است . اکر راست میکویند آیات زبور را چرا در نامها بتمامی
نیاوردند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند . ونیز همین دو آیت را بچه
قرینت بر عیسی تأویل میکنند کویا بقرینهٔ لفظ ﴿ ای خدا ﴾
است که عیسی را خدا نامیده اند و بکس دیکر دلالت نکنند *
اهل ادراك از متن عبارت حاضرهٔ زبور دانند که خدا تعبیر از غیر
ازل تعالی است چنانکه در ذیل آن کفت خدا یعنی خدای تو واضح است
کسی که او را خدایی باشد در واقع بندهٔ خداست ودر اینصورت
بهر معنی که در عیسی کویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق
اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ از دوازده سرور موعود اعتراف
بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد با اینکه طوایف بسیاری بخدایی آن
بزرکوار اعتقاد کردند ودر حق او فرموده اند ﴿ ذات علی ممسوح
بذات الله ﴾ همین دو آیت زبور را تماماً در حق عیسی نتوانند بیان
کنند . چه فائده که دروقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تحریف نمود ۰ وچنانکه شمعون پطرس درحق معلمان دروغکوی کفته بود تحریف رابه پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه کفتیم درنسخهٔ صحیحهٔ زبور بلفظ عصای استقامت تو ودر بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

وعلت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است ۰ ومیکوید کرسی توای خدا ابدی وازلی است عصای استقامت یاعصای مملکت عصای عدالت تست ۰ ودراول آیات چنان کفت که شمشیرت را ای توانا بربالای ران بیاویز برای حق وعدالت واستقامت سوار شو ۰ واین معانی بجز در پیغمبر آخرالزمان صادق نتواند بود عیسی را نه سیف بود ونه آنچنان سوارشد که عدل وداد واستقامت رادر زمین بکذارد ونه او را کرسی وعصای عدالتی که عبارت ازشریعت مؤسسهٔ دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یادعوی نموده است ۰ این است که بولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که یك قدری از بنیان تأویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن کویند *

والحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است وبتمامی ذکر حضرت پیغمبر واطوار واوصاف ایشان واشارت بزوجات ایشان واولاد وزوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را بایشان علیه وعلیهم السلام مسلم داشت وچون دلالات واضحهٔ آیات برآنحضرت درنزد هوشمند باانصاف محتاج بشرح وبسط نیست وبرمنکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن رابهتردیدیم *

زبورچنین می سراید وسخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی ۰ وبهترین

مخلوقات کشتی لطافت وفصاحت واعجاز بر لبهای مبارکت آمیخت ٠ وسخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد ٠ وبدان سبب چنانکه برابراهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت وسلطنت ذریت خود که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابدالدهر مبارك شدی و برکت یافتی ای قوی وتوانا بر همه چیز شمشیر خود را بربالای ران خویش بعادت عربی بیاویز و بگوی انانبی بالسیف ٠ که عزت تو نو دین تو وشهرت نام مبارك تو ور سیدن شریعت تو بجزائر بقهپاریت سیف الهی تواند بود ٠ برای گذاردن حق عدالت وراستکاری سوار شو ٠ دست راست تو که ﴿ ابن عم ﴾ تست ومظهر العجائب است کارهایی برتو مینماید که بسیار عجیب ودر انظار دشمنان هیبتناك است ٠ پیکانهای تواى توانا سخت تیز است که تیراندازی از بدرت اسماعیل برای چنان وقتی یاد گارت شد که بردلهای دشمنان ملك نشیند اقوام مقهور تو شوند ٠ کرسی توای خداوند شریعت ابدالآباد است ٠ وشریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا وعماد در مملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمهات در جهان نهادی *

﴿ وبالعدل قامت السموت والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی وبدی رادشمن گرفتی ٠ وبدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا ازسایر پیغمبران که در پیغمبری باتو سهیم وشریك هستند برتری داد وترا اشرف انبیا ومرسلین کرد ٠ وملك وجودین ومالك دارینت نمود ٠ وبدین سبب ترابابتهاج دائمی مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب دراین آیات چه میگوید ودل او چگونه گواهی میدهد آیا خود تصدیق میکند که آیات مزبوره درحق عیسی است ودرحق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخر یرا که درنامهٔ عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چگونه بعیسی تأویل کردند مقصود ازشریکان اگر شراکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اکر در خدایی است خدارا نیز بجز دوشریك که یکی ذات اب ویکی روح القدس است شریك دیکر اعتقاد نکرده اند . مکر آنکه بکویند از این دوشریك اورا برتری داده شد لکن آنوقت خدا یعنی خدای تورا برتری برخدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیکری بفهمد *

عجب است ازمؤلف ماکه میکوید بقراین آیات آخری ازاین زبور مقصود ازآن آیات حضرت پیغمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی مقصود است *

بسیار خوب تاانجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها ظاهر نتواند شد وتماما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام است وتتمهٔ آیات نیز دلالت برداخل شدن زنان پادشاهان ورؤسای اقوام و بزرکان بخانهٔ پیغمبری دارد چه در زمان خویش وچه در زمان اهل بیت واولاد طاهرینش وچه درحالت غلبات وفتوحات بمجبوریت وچه درهرحال دیکر برضاومیولات که ارباب آکاهی ازتاریخ واخبار علی التفصیل دانند . شهربانو دختر یزدجرد پادشاه ایران درخانهٔ حضرت حسن علیه التحیة والثناء بود ونیز مادر چند سرور بزرکوار از پادشاه زادکان است *

عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام زن نبرد واولاد از اونبود وهدایا برای اونمیرفت وتمامی این اخبار زبور را بطور وافی در بیان اوصاف واطوار حضرت ختمی علیه السلام توانیم دانست وبس . وپادشاه بودن ابناء واولاد اطهار آنحضرت در ظاهر وباطن واضح است . ودر اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که درهر کلمه از کلمات زبور برای برادرانم بطوری توانم شرح وبیان آورد که حیرت عقول ومدارك کردد ولیك بهمینقدرها دراین مقام کفایت کنیم که بسی ازسخنها را همه وقتی وبهر کسی نباید کفت . ومع هذا وصیت میکنم ترا بتدبر وتأمل درهمان فقرات زبور که ترا موجب مزید آکاهی کردد *

تفسیر الهامی

عجبتر اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبورهٔ زبور از مکاشفات والهامات یوحنا آیاتی در اثبات مدعای خود آورده که همان الهامات یوحنا برهان جداگانه بر بعثت نبی موعوداست وبوجهی دلالت بر مسیح ندارد تاچه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد آیات زبور با آن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود درست کرد خانه خودرا بدست خویش خراب ساخت *

یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین

در معیار هفتم ازمیزان اول نیز وعدهٔ بیان آیات مکاشفات یوحنارا کردیم ولیك نقل عبارات یوحنا را در اینجانیز بیاوریم واین فقرات در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را کشوده دیدم وانکاه اسب سفیدیرا دیدم که سوار برآن را امین وصادق میکفتند برای حق استقامت جنك میکند . چشمان او مانند شعلهٔ نار بود . وبرسر افسرهای بسیار داشت واو را نامی بود که بجز او کسی دیکر نمیتوانست آنرا بخواند . وجبه خون آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میکفتند . وجماعتهای آسمان بربالای اسبهای سفید باجامه های سفید ولطیف پرندی در پشت سر اومیرفتند وبرای زدن طوایف شمشیر قاطعی از دهانش بیرون می آمد . باعصای آهنین حکومت خواهد کرد . ومعصرهٔ شراب قهر وغضب خدای قادر بر همه چیز را خود فشار میدهد . وبرلباس وران خود نامی دارد یعنی ملك الملوك ورب الارباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیهٔ بنقدی برای تو بکویم که میزان کار آنهارانیك بشناسی *

این ترجمه را که دراینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم ازروی دو ترجمه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی درسنهٔ ۱۸۲۷

در پاریس از جانب جمعیت انکلیسی چاپ کرده ومیکوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکناف انکلستان وسائر ربع مسکون طبع کرده شد . ودیکری را نیز بتزکی درسنهٔ ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ در لندن از جانب جمعیت آنجا چاپ کرده ومیکوید که این کتاب باطلاع فلان وفلان تصحیح شده مطبوع ودرانکلستان وسائر ممالك ربع مسکون منتشر کردید . اکنون مقابله کنیم این ترجمه را باعبارا تی که در صفحهٔ ﴿ ۱۸۱ ﴾ میزان الحق خود شان آورده اند *

کذشته از سایر تحریفات عبارت آخری را که معصرهٔ شراب قهر وغضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت . که میخانهٔ قهر وسخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر برهمه چیز را دیکر صفت قهر وسخطی باقی نخواهد ماند که مخلوقی ازمخلوقات تصرف در ذات وصفات قدیم تعالی کرده آن دوصفت را پامال ومعدوم سازد . ومع هذا آن خدا قادر برهمه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی بجای میخانه در یکی باصنی است وبجای پامال میکنند چینیه جکدر . ودر دیکری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر وفشار دادن انکور وشراب مقصود است وبجای پامال میکنند کفته است باصا جقدر . ومعنی عبارت موافق این دو ترجمه بکلی مغایر ومنافی با ترجمهٔ منقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط وغضب الهی است بقرینهٔ لفظ خدای قادر برهمه چیز خصوصا بقرینهٔ سوق کلام که کفت برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه کاه آهنین وحربهٔ آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم وامر اواست حکومت خواهد کرد . ومعصرهٔ قهر وغضب خدای قادر مطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای زیانکار واهل خسران را هلاك خواهد نمود واین عصر در یکی از تفاسیر همان است که در قرآن مجید آنرا یاد فرموده وبآن

قسم خورد *

﴿ والعصران الانسان لفی خسر ﴾

وچون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالت انجیل مقصود از عصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کننده شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت از این دارم که ازکجای مکاشفات استدلال برمدعای خود کرد ۰ اکر از لفظ کلام الهی وعبارت جامهٔ خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بسیج ندارد چه خواهد کرد ۰ بخانه را درست کرد شمشیر برنده یاشمشیر دوسر را که درنسخهٔ اصل انجیل است باعصای آهنین وحکم وحکومت باآن راچه میکنند ۰ آن سوار را جامه کلام الهی است که کفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است وآن کلام جبه آن سوار وحافظ او ازحرد برد وزینت وشرف اواست ۰ آن جبه که کلام خدا ومعجزهٔ باقیه ودائمهٔ آن سوار است بخونریزیها دربر اوماند وکرنه آن جامه را نمیتوانستی باخود دارد ۰ وآن کلام همچنانکه درمقام الفاظ معجز وزینت ومروج دین وشریعت وبیان کنندهٔ احکام خدای بود ۰ درمقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی دربر بود که معجز تکوینی او بود ورواج دهندهٔ دین او بود ومظهر عجایب ویمین او بود که عدد نام مبارك آنکلام خدا باعدد یمین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب الیمین ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات درحال سجود ومقام مناجات بامعبود ازضربت آن ملعون ازل وابد خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین وصادق بود که پیش ازظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام درمیان مردم بصدق وامانت معروف وباین دو نام ولقب ملقب بود *

درجامه وبهاوی آن سوار که برای حق انصاف واستقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی مسلك الملوك ورب الارباب . ربوبیت وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که بنص قرآن برتمامی موجودات هیمنت وربوبیت داشت . وآن ربوبیت کنه عبودیت مطلقهٔ آنحضرت بود در آن جامهٔ که کلام لفظی وتدوینی بود لفظاً مکتوب شد . وآثار بعثت واوصاف وکمالات آنحضرت رابیان فرمودند وبر عالمین نذیر وهادی نامیده آمد ودرجامهٔ که کلام تکوینی خدابود فعلا وکونا ربوبیت ابوظاهر آمد . وجملهٔ اوصاف وولایت مطلقه اورا آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

﴿ هو صنع الاله والخلق طراً * صنع من کادان یکون الهاً ﴾

بیان ربوبیت مطلقهٔ امکانیه وسلطنت عمومیه آن حبیب مطلق خدای رابنحو اجمال درمعیار هفتم از میزان نخستین ودر سایر بیانات خویش دراین کتاب مستطاب آوردیم . اکر مزید آکاهی را بخواهی مراجعت بکتب ومؤلفات از اهل تحقیق وعلمای دین اسلام نمای *

﴿ والحمد لله رب العالمین ﴾

کاش مرا زبان کویایی میشد وترا کوش شنوایی ومدح آن حمد الهی را که رب جهان وتربیت کنندهٔ پیدا ونهان است بزبان دیکر درا ینجامی کفتم *

* غیراین منطق لبی بکشادمی * در مدیحش دادمعنی دادمی *

نی نی غلط کفتم وخطا آوردم این التراب ورب الارباب . کلمات خدای به بیانات جهان وجهانیان محدود نشود ومدایح آن مدح اعظم ونور اقدم بسجنان امکان واکوان معدود نکردد *

﴿ قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

﴿ در زبور صد وچهل ونهم ﴾ بشارت بعثت خاتم پیغمبران وبرخواستن آنحضرت را باشمشیر خبر دادو چنان کفت که . خدای را

بتسبیح نوین تسبیح کویید اورا در مجمع پاکان تسبیح کنید ۰ اسرائیل با آفریننده خویش فرحناك شود و بنی صیهون بملك خود شادمان کردد ۰ نام او را بدف وطبل ومزمار تسبیح کنند وترتیل نمایند ۰ زیرا که خدای ازقوم خودخشنود است تواضع کنندکان را با استخلاص شرف وعزت دهد ۰ پاکان بعزت ابتهاج آورند ودرخوابکاه خودشان شادکام شوند ۰ تکبیرهای خدای بر دهان ایشانست وتیغ دوسر در دست آنها است ۰ تا آنکه از امتها انتقام کیرند وآنهارا ادب آموزند ۰ ملوك آنهارا مقید کنند بزرکان آنهارا مغلول سازند ۰ تا آنکه حکم مکتوب را درحق آنها جاری نمایند ۰ این بزرکی مر جمله پاکان را خواهد بود *

این بشارت درحق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب خدای از او خشنود نشد بل درنهایت زندکانی دل اورا زنان او مایل بغیر خدا کردند ۰ وبعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد شد ۰ همانا خاتم پیغمبران وایمان آورندکان باآنحضرت بودند که تکبیر میکفتند وشمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان بود وبامر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند ۰ وجهانرا بشریعت محکمه وناموس دائمی ادب آموختند ۰ سرها وسرورهارا در قید مقهوریت کذاشتند ۰ بزرکان را بزنجیر بیچارکی وخمول مغلول داشتند ۰ وحکم مکتوب خدای را درحق ایشان جاری کردند ۰ واین بزرکی مر جمله پاکان را از جانشینان آنحضرت بوده وخواهد بود *

﴿ تعلیم وبشارت ﴾

تحریف دادن اهل کتاب بقیه کتب آسمانی را اصلا وترجمهً پیشتر بیان کرده ایم ۰ وپس ازوضوح دلالات واشارات درهمین بقیه که غفلت کرده وکذاشته اند در تعیین جاهای تحریف وتغییر رجوعی نداریم

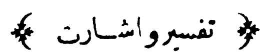
که همان محل شاهد در بیان مطلب واثبات مدعا کفایت کند ۰ واین سخن رابکلیت در خاطر خویش نکاهد ار ومنتظر بشارت از انکلیون باش *

﴿ در فصل دویم ﴾ از مکاشفات یوحنا است که ازقول عیسی کفته میشود *

لکن اکنون آنچه را که شما دار ید تا آمدن من استوار بدار ید ۰ آن کسی که غالب شود وجمله اعمال مرا نکاه دارد حکومت برطوایف رابوی دهم ۰ مانند آنکه من از پدرم دریافتم اونیز باچماق آهنین برآنها حکم آورد ۰ وآنان مانند کوزه های کوزه کر خورد خورد بشکنند ۰ وستارهٔ صبح را بوی دهم ۰ کسانیکه کوش دارند بشنوند که روح بجماعت چه کفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس ازمسیح امر نبوت وحکم شریعت او بشمشیر آشکار شود ۰ وباشمشیر برطوایف حکم کند وامتهارا بشکند وآنهارا مانند کوزه های کوزه کر حورد خورد کند وهمچنانکه عیسی از جانب خدای اخذ میکرد حکومت الهی ازعیسی کذشته بوی رسد وعیسی براووا کذارد ۰ واو اعمال عیسی را تصدیق کند وحفظ نماید ۰ بر خلاف آنچه معلمان دروغ کوی تباه کرده باشند ۰ ستارهٔ صبح که علامت شمس ازل وظهورکلی الهی است ۰ و یك طلوعی ازآن بعلت بشارتی که ازعیسی ظاهر شددر نزدعیسی بود بروی مسلم کردد ۰ وآن ستاره بکلیت درآن حاکم مطلق ظاهر آید ۰ که آن ستاره همان نورنبوت مطلقهٔ او بود واز او بود که بشؤنات واطوار در انبیاء وابرار بودیعت از او بود ۰ چون صاحب کوکب باموکب جسمانی هویدا شدآن امانت بمالك کل آن اعادت شود وامتثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

﴿ ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ﴾


﴿ تفسیر واشارت ﴾

درانجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجوداست ومادراثنای بیانات کاهی بلفظه وکاهی بتکیه کاه وکاهی بحربه وکاهی بشمشیرازآن تعبیرکنیم وجملهٔ اینها صحیح است ۰ ویکی ازالقاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام در انجیل همان ﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسرهاء واین لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه وچماقست تعبیر وکنایت از قهاریٔ وغلبه است ومانند این تعبیررا در لسان فارسی نیز موجود داریم که می کوییم فلانکس صاحب چماق است یعنی زورمند و توانا است وغالب وقاهر است ۰ پس عبارت باچماق آهنین حکومت کند تعبیرو کنایت از هیئت واستیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر وامر جهاد درشریعت اواست وما برای تفنن در تعبیر بعبارات کونا کون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطیح نام کاهن معروف ازنام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد ۰ در هنکامیکه درشب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الآن درحوالی بغداد در محل مداین بهمان حال باقی است ۰ وآتشکدهٔ فارس خواموش شد بعدازآنکه هزارسال بود می سوخت ۰ ودر باچهٔ ساوه خشکید ۰ وموٴبدان درعهدانوشیروان که آنروز پادشاه ایران وبزرکترین سلاطین جهان بود درخواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند ونهر دجله منقطع شد ودرشهرها پراکنده کردید انوشیروان ازظهور این امور سخت بترسید وعبدالمسیح را بنزد سطیح کاهن فرستاد که ازسر وحکمت این کارها آکاهی کیرد ۰ عبدالسلام بشام آمده سطیح را درحال سکرات موت یافت وازاوسؤال کرد سطیح چنان کفت ﴿ اذا کثرت التلاوة وظهر صاحب الهراوة وغاضت بحیرة ساوة وخمدت نارفارس فلیست بابل للفرس مقاما ولاالشام لسطیح مناما یملك منهم ملوك وملکات علی عدد الشرافات وکلما هوآت آت ﴾ وعدد شرافات که کنکرههای ایوان کسری،

بود ودرليلة الميلاد نبويه منهـدم كرديد چهارده بود • كه تازمان
خلافت خليفهٔ سيم بهمان عـدد ملك وملكه درآنجاسلطنت كردند
ويزدجرد آخر آنها بودكه درزمان خلافت حضرت عثمـان هلاك
شـد وتفصيل اين وقوعات دركتب تواريخ مسطوراست *

﴿ معيـار ششم ﴾

ازبشارتهـاى توريۀ بعثت حضرت نبوى را ازاول فصل چهـل
ودويم ازكتاب اشعيا درطى معيار پنجم ازميزان سيم نوشتيم • اكنون
بشـارت ديكرازآن فصل را چنـانكه درآنجا وعـده كرديم دراين
مقام بيـاوريم *

﴿ ازآيات نهم فصل ﴿ ٤٢ ﴾ اشعيـا است ﴾

اينك كارهاى نخستين بوقوع پيوست • از حادثات آينده نيز شمـارا
آكاه كنم وپيش ازآنكـه بشود بشمـا بشنوانم • اى سوار شوند كان
بدرياها وساكان وپركنند كان جزيره ها خداى را بيك تسبيح نوين
تسبيح آوريد • حمد اورا ازنهايات زمين بكوييد صحراها وشهرها
كه درآنها است آوازرابلنـد كنند • دهكده هاى مسكونۀ قيـدار
وساكان كوهستانها ازرؤس جبال كلبانك زننـد • خدارا تمجيـد
كنند وحمـد اورا بجزيره ها رسـانند • پروردكار مانند جبـارى
بيرون آيد • مثل مرد بهادرغيرترا بيدار كند نهيب زند وصيحه
كند بردشمنـان غالب آيد • زمان بسيارى سكوت كردم وصبر نموده
وهيچ نكفتم • ديكرمانـند زن زاينـده فرياد كنم • هم ويران
سـازم وهم فروبرم • كوهستان وصحراها را خراب نمايم نبـاتات
انهارا بخشكانم • نهرهارا جزيره ها كنم درياچـه هارا خشك
كردانم • نابينايانرا براهى كه نمى دانندرا هنما شوم • ودرشارعهايى
كـه آكاهى ندارند آنهـارا براه برم • تاريكى را براى ايشان
روشنايى كنم • وكجيهارا براستى مبدل سازم • اينهـا را درحق

ایشان خواهم کرد و برایشان نخواهم کرفت ❊ ومأخوذ شان نخواهم داشت ❊ تاباز کشت کنند ۰ کسانیکه براشکال تراشیده اعتماد ورزند هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت ❊

بردانایان اسرار آکاهی ونجات یافتکان از تاریکی جهل واضح و روشن است ۰ که تسبیح نوین وحمد الهی ازهمه اطراف روی زمین عبارت ازظهور شریعت تازهٔ عمومی محمدی است ۰ که نهایات زمین واهل صحراها وشهرها وساکنان جزیره‌ها وراکبان بدریاها را حکم آن شریعت غرا وناموس پاك الهی جاری است ۰ وهمه جهان مخاطب باآن شریعت تابنا کنند ومأمور بتسبیح خدای باآن تسبیح جدید وحمد رساوشایان بخدایی او ❊

دهکده های مسکونه قیدار راکه مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه ازنسل قیدار ابن اسمعیل وظهور راوازعرب ودرعرب خواهد بود ۰ کابانك از رؤس جبال وتمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح وتلبیه وتمجید دراطوار آیین آن پیغمبرپاك که بربالای کوهستان وجبال درمکه وبطحا بهنکام ادای فریضه وآداب حج بجای آورند ❊ ازاطراف جهان ازدریاها وصحراها کذرند وبرآن مکان مقدس رسند ۰ وبامر خدای وخداوند ناموس اعظم امتثال کنند وسخن خدارا که میفرماید ❊ واذن في الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق ❊ ازجان ودل بشنوند وشریعت بردلهای ایشان نکاشته آید چنانکه درکتاب ارمیا نوشته شد ❊ ۰

حمد وستایش خدارا بجزیره ها بایدرسانند دراوقات نمازهای پنجکانه جهاراً تکبیروتوحید وتمجید خدا را بجای آورند در بلندیهاو پستیها نام خدا را آشکار کنند ۰ پروردکار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را بیدار کرد وحکم جهادرا آورد ۰ تاآنکه ویرانیها درجهان پدید آید وخرابیها ظاهر شود ۰ قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خکشیده ونابدید کردند ۰ برای آنکه

هدایت خدا در جهــان ظاهر آید وشوارع شریعت الهیه واضح شود *
خــدای صبور توانا پس ازآنکه در زمانهای طولانی نارا ستیهــای جهان رابسکوت کذراند وصبر کند • بهنکام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خــدا شناسی و یکانه پرستی وابطــال اطوار بیکانه پرستی وبت ستــایی وشناسانیدن تباهی عقــاید شرك وتثلیث آوازی فوق العــاده برآورد • ونهیب زند وصیحه کند تاآنکه به بهادری بردشمنان غالب وقاهر کردد وتاریکیها را باین علیات بروشنایی تبدیل ساز دکجیهــارا راست واعوجاجهارا مستقیم فرماید • کسانیکه برشکلهای تراشیده اعتماد آورند وبرصورتهای مخلوقات که خــدایی آنهــا را خود جعــل میکنند ستــایش نمایند منهزم وپریشــان شوند *
میزان الحق درصفحهٔ ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را بنا ویلات ودلائلی که ازانجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند واهل ادراك را دربطــلان دعوی او وبطلان دلائل انجیل اوهمــان متن آیات اشعیــا برهان قاطع است ومحتاج به بیــانات دیکرنیست • عیسی کدام جباریت الهیه را ظــاهر کرد • کی مانند مرد بهادر برون آمــد. غیرت را بهیجــان آورد ونعره زد وبردشمنــان غالب کشت • طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود درکجا بااوتسبیح جدید وشریعت تازه برپا کردند • عجب است که آیات دیکر ازباب (۶۰) اشعیا درتقویت سخن خویش آورد که آنها دیکرصریحتر در دلالت بشارات مــذکورهٔ اشعیــایی برپیغمبرآخرالزمان است • وهمان آیات را بعــادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد ومع هذا اصل مطلب نیزاز آن ترجمهٔ تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همــانا آیات باب (۶۰) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران وجماز های مدیان وعیفا ترا احاطه کنند • همه ساکنان سبا نزد تو آمده طلا وعطرها را آورده تسبیح خدا را ظــاهرسازند •

همه کوسفندان قیدار برتو کرد آیند ۰ قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند ۰ از روی شوق برمذبح من برآیند عزت خانهٔ خود را عزیز کردانم *

این است برهان مؤلف که میشنوی ۰ ومرا ازاینکونه استدلالات او سخت عجب آید ۰ که اینکونه استدلالها را صاحبان ادراك مستقیم درکتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرکز مندرج نتوانند کرد ۰ وبدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود ۰ ودلیل محکم دیکر برطرف مقابل درخلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقرهٔ جمازه های مدیان وعیفا تر احاطه کنند را چنین آورد که ﴿ کلیسیای مسیحی ﴾ رامستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند وحکم معبد های ظاهری را برداشته اند وبمعبدهای معنویه اعتقاد میکنند ودراینصورت میبایست کلیسیاهای معنویهٔ مسیحیه یاجماعت عیسویه را بکوید وجمعیت پروتستانی را قصد کند وآنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

والحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکد ومبین آیات اولیه است ۰ شتران وجمازه های مذکوره قبائل عرب است وکوسفندان قیدار صریح تعبیر ازاین معنی است ۰ قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت درحضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق برکوه منا برآیند وخانهٔ خدا وعزت کعبه وبطحارا بیفزایند الی آخره *

صاحب کتاب درصفحهٔ (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی علیه السلام بربنی اسرائیل درطبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت برآن شد نمود ۰ وکفت که دهکدهٔ مسکونه قیدار درآیات مذکورهٔ اشعیا طوایف عرب است ومع ذلك چنانکه شمعون الصفا کفته بود تبعیت برمعلمان واهل تأویل کرده آیات باب (٦٠) اشعیارا

قرینهٔ دلالت آیات مزبوره درفصل (۴۲) کتاب اشعیا بعیسی
کرد . وبحمد الله که آیات مزبوره درمد نظر ملاست وسبك
عبارات وکلامها ولحن مقال را ارباب زکاوت وفطانت بآسانی
دانند وآمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز گفته شده است
هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره درهرسه فصل کتاب اشعیا ندارد .
وشیوع دین مسیحی در دنیا بعدز دانستن مقدمات مطلب ومنحصر
داشتن خود آنجناب بعثت خودرا به بنی اسرائیل از سخنانی است
که بجز ازجاهلان بی سعادت فریب بآن نورزد *
شیوع دین مسیحی رانگفت کدام است ومقصود ازآن را معلوم نکرد .
باآنکه اولا مسیح صاحب دین جدا گانه نبود برای تأکید وتأیید
شریعت موسویه آمد چنانکه خود شان ازانجیل گفتند . ثانیا
اگر مقصود شایع شدن طریقهٔ مستحدثهٔ پروتستانی درروی
زمین است آنهم که باتفاق جمله اهل ادیان وبتصدیق فرقه های عیسویان
خارج ازعیسویت ودین عیسی است . وبرمؤلف است که این مدعای
خود را مبرهن سازد واین موضوع را معلوم کند تابرسیم بشیوع
دین مسیحی درجهان وایمان آوردن طوایف عرب ومساکن قیدار
بآیین پروتستانی *
زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات بر پیغمبر
عظیم الشان را بدانگونه تصورات باطله وتخیلات بی اساس بخواهند
ابطال کنند ومعانی دیگر دهندازاینقرار یهودان مردمان بادرایت
وباانصافی بوده اند *
صاحب کتاب جملهٔ سخنان خود را بریك منوال آورده
وبطوربی ادبی وبی انصافی تعبیرات ناشایست ازاسلامیان آورد .
واین بنده راشایسته بجزاین نیست که از جواب برسخنان پریشان
اوچشم بپوشم . ودرخارج ازمطلب حقیقی سخن نگویم *
درصفحهٔ (۱۸۵) به آیت هفتم فصل بیست ویکم اشعیا اشارت
کرده ومیگوید . علمای محمدیه از جهة بی اطلاعی ازکتب مقدسه

آیت مذکوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل
و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد ٠
بلکه بیان خرابی شهر بابل است و آن درسواریکه یکی راکب حمار
ودیگری راکب جمل بود وآیت اشعیا دلالت برآن داشت ایلغار سپاه
کیخسرو بود که بر بابل حمله آوردند وتسخیر نمودند
عبارات کتاب اشعیا را چنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان
رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود٠ ودوسوار را بابلشکر کیخسرو
معنی کرد واسلامیان رابه بیخبری از کتب آسمانی منسوب داشت
آیت کتاب اشعیا چنان است که دوسوار راکه یکی راکب حمار
ودیگری راکب جمل بود دید ٠ واین مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا
نسبت داده ٠ خراب شدن شهر بابل رابدست عساکر پادشاه ایران
که مداین یعنی فارس ٠ وسمت شرقی ایران وعیلام یعنی آدربایجان
وطرف غربی را مالك بود خبر میدهد ٠ تا آنکه درآیت نهم میگوید
آن دوسوار آمدند وندا کرده کفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خداهای
آنها شکسته شده بر زمین آمدند *
اسلامیان دوسوار را برحضرت نبوی وجناب مسیحی تفسیر کردند
که درعالم مکاشفه براشعیا ظاهرشدند ٠ ودو یست سال تقریبا
بخراب شدن بابل مانده بود که اورا آکاه از خرابی آنجا وسرنکون
شدن بتها داشتند *
درنزد اهل حقیقت که روح معانی را ازالفاظ دریابند واضح است
که مقصود ازخراب شدن بابل وشکسته شدن بتها واصنام وآلهۂ
مصنوعی در رؤیای اشعیایی تعبیر ازتمهید مقدمات انکسار شوکت
آیین بت پرستی است که درآن روز شهر بابل مرکز بت پرستی بود ٠
اکرچه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خدادین خود را بهر قسمی
تأیید فرماید ٠ وتعبیر راکب الحمار ازعیسی عبارتی است که انکار
آنرا بجز غیرمنصف کنند وراکب الجمل بغیر ازحضرت پیغمبر نتواند بود
که آن دو بزرکوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند واشعیا را

ازظهوریك مقدمهٔ نزدیك آن امرآگاه داشتند *
پس ازفهمیدن این مطلب ومراجعت بترجمه هایی که خود شان درکتاب اشعیا کرده اند . سخنان وترجمه های محرفهٔ مؤلف را که درصفحهٔ مذکوره نوشت بنظر دقت نگاه کنید . تاآنکه پایه بیان اوآشکار شود وبی اطلاعی او واطلاع کامل علمای اسلام ازکتب مقدسه وتحریفات واقعه درانها واز تأویلات باطله مأولین کالشمس فی وسط انهار پدیدار وآسکار گردد *

معیار هفتم

انجیلیان برخلاف بشارت واوامر صادره ازجانب مسیحی بعلت غلبهٔ جهل ونادانی در آزمان وسبب بسیاری کدورات در آن اهل همتها بر تغییر بشارتهای مسیح برظهور امر پیغمبر آخر الزمان گماشتند . وجملهٔ آن بشارتها را اصلا وترجمة ازمیان برداشتند . ولی چون حجت خدا بهمه جایی باید برسد ومخلوق ناتوان امرحق ومقصود الهی را بکلی باطل نتواند کرد ﴿ والله غالب علی امره ﴾ این است که باهمهٔ دست کاریها که در انجیل کردند وتحریفها که اصلا وترجمة وتفسیراً وتأویلا نمودند . شواهد بسیار در بقیهٔ انجیل حاضر باقی ماند . واگرچه در ترجمه ها ازترس اسلامیان بملاحظهٔ اینکه حجت برآنها نشود نیاوردند بازآیاتی چند که بجزئی تأمل دلالت آنها بر بشارت پیغمبری ظاهر است در همین ترجمه ها مندرج گردید . چنانکه بعضی ازآنها راشنیدی ویك جمله دیگررا بزودی در این نامه خواهی دید . واین مطلب برهان قوی بر آشکاری امر دین اسلام است *
﴿ یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره ﴾
﴿ ولوکره المشرکون ﴾
عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد وما از انجیل در معیار هشتم

از میزان دویم ترجمهٔ آنرا آوردیم شاهد است براینکه عیسی
همچنانکه بشارت میداد بر ظهور شریعت حقه و بطلان امر بت پرستی
وشکستن شوکت جهالت و بیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام
میبایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد . وامت را نیز امر
نمود که همه اوقات از خدای در خواست کنند که آن ظهور ملکوت
خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان گردد . ومقصود
مسیح علیه السلام نه تنها در خواست قولی ولفظی بود بل تمامی
امت را امر کرد که وصایا و بشارات وتعلیمات آنجناب را حفظ
کنند وتوبه نمایند . ومنتظر بر ظهور ملکوت سموات که آثار
توحید وخدا شناسی وهویدا شدن اطوار اسماء وصفات الهیه
در بنی آدم بطور اکمل بود بشوند . ومعاونت بصاحب آن ملکوت
خدا بسبب ایمان واطاعت خود شان کنند ومقدمات آن ظهور
ملکوتی را روز بروز محکم دارند *
درآغاز سخن ﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که یحیی
علیه السلام بمردم اندرز میکرد ومیگفت توبه کنید که ملکوت
آسمانها نزدیک است *
﴿ در فصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آنروز آغاز
به نصیحت دادن نمود وگفت توبه نمایید که ملکوت سموات
نزدیک است *
چون بعثت عیسی علیه السلام را بر گمشد کان خانهٔ اسرائیل میدانی
این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان
خود را مأمور بدعوت فرمود وچنان دستور العمل داد که بسوی
گوسفندان گم شدهٔ خانه اسرائیل بروید وچون بآنها رسیدید
پند بدهید و بگویید ملکوت آسمانها نزدیک است *
﴿ در فصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع
کرده وایشانرا قادر وتوانا بر جملهٔ شیطانها نمود وبر دفع امراض
مأذون داشت وآنها را برای دعوت وندا بملکوت الهی وشفا دادن

ناخوشیها فرستاد *

﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ كه با آنها بكوييد ملكوت آسمانها برشماها نزديك شده است ونيز ﴿ در آيت يازدهم است ﴾ ولی به تحقيق بدانيد كه ملكوت سموات نزديك برشما شده است . ومانند اين عبارات در همين انجيل حاضر كه ترجمه هاى آنها را بهر زبانى چاپ كرده اند موجود است *

اكنون مقصود از اين بشارت يحيى وعيسى ودوازده نفر حواريان باهفتاد كس كه ميكويند از جانب مسيح مأمور بدعوت شدند چه بود . هركاه مقصود آمدن عيسى بود در بشارت يحيى موجه ميشود . لكن بشارت خود عيسى و بشارت دادن تلاميذ آنحضرت براى هوشمندان باشكارى ميفهماند كه ملكوت كلية الهيه را بشارت ميدادند . يعنى عيسى ظهور امر عظيمى را مژده ميداد واز آمدن بزركوارى كه حامل ومظهر ملكوت كلية الهيه است جهان را آكاه ميساخت . وملكوت خداوندى وعزت وسلطنت آسمانى در زمان عيسى وپس ازآن ظاهر نشد مكر بظهور پيغمبر آخر الزمان عليه الصلوة والسلام . كه بسبب آن بنيان كفروبت پرستى ازروى زمين برانداخته شد . واساس جهل ونادانى منهدم كرديد . توحيد حقيقى صانع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح وحمد خداى متعال بشايستكى آغاز بانتشار در اركان زمين نهاد . مدارك ومشاعر تغيير يافت . شريعت محكم الاساسى كه حاوى برتمامى احكام وحدود الهيه بود مقرر شد . والحاصل ملكوتى كه مسيح وتلاميذ آنجناب جهانيان را مبشر بآن ميداشتند بجز ازظهور امر خاتم انبيا چيز ديكر نتواند بود . وهرچه تأويلات ديكر در اين بشارت بياورند ازروى بى انصافى باشد . اين است كه عيسى قبول نكردن آنكونه امتنان وصاياى او را وپنهان كردن ايشان بشارتهاى انجنا برا دانست وچنانكه درانجيل متى در ﴿ فصل ٢١ ﴾ كفته اند بايشان فرمود . بدين جهت است بشما ميكويم كه ملكوت

الهی از شما بر داشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن باغ را بثمر بیاورند یعنی میوهٔ آن را یانع ورسیده نمایند *
مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده وبحواریان فرمود . بجز شماها دیگران سر وحقیقت آنرا نمیفهمند . ودر ظاهر سخنی میشنوند وگاهی بحبه وزرع وکاشتن وبزرگ شدن آن تشبیه آورد . وگاهی بباغی تمثیل از آنها گفت *

﴿ در قرآن در سورة الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ﴾

﴿ ذلك مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه ﴾
﴿ فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار ﴾

حضرت نبوی صاحب الملکوت علیه الصلوة والسلام نیز در اشارت بآن ملکوت میفرماید . منم ریشهٔ آن درخت الهی . وسرور نخستین از دوازده سرور مبشر بابراهیم ساقهٔ آن درخت است . وامامان وسروران دیگر شاخهای آن درختند . وتابعان وپیروان ما برگها وورقهای آن درخت هستند . وعلوم ما ثمرهٔ آن شجرهٔ الهیه است *
اما معنی لفظ ملکوت که بجز درحضرت ختمی مآبی وشریعت ودین او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغهٔ فعلوت ازملك است واو وتا برملك افزوده شده است وبمعنی عزت وسلطان ومملکت است وملکوت بالاتر از ملك است . وگفته اند که ملکوت بعد از جبروت است وجبروت بعد از لاهوت است *
پس عزت وسلطان خدای بموجب بشارت مسیح وانکلیون وبشارت حواریان واصحاب عیسی علیه السلام وباستجابت دعای ایشان که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی . لکن چه فائده که معلمان ومأولان راه عیسی را تغییر دادند واوامر اورا مهمل گذاشتند ونگذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموات در روی زمین آنچنان ظاهر کردد *
نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند کفت وازاین همه ظلمات وکدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارات عیسی را و بیرون رفتن آنهـا ازطریقهٔ حقیقیه که عیسی بآنهـا امر کرد در روی زمین باقی ماند وشایع شد چکونه عذر خواهند آورد · وازعهـدهٔ وبال کمراه شـدن هزاران هزار بندکان خدا درهرقرن وزمانی بچـه قسم توانند برآمد · تمامی او زار برعهدهٔ معلمان هوا پرست وریاست طلب وجاه جوی خدای نشناس است که درهرقرن وزمانی همه فتنهـا ازآنکونه رؤسا ومتبوعان هوا پرست در روی زمین برپاسد · وعوام ضعفاء که ازعقل وادراك دور بودند بسخنـان آنهـا فریب یافتند وفردا درمحضر الهی عذری پیدانتوانندکرد وخواهند کفت *
﴿ ربنا انا اطعنا سادتنـا وکبرائنا فاضلونا السبیلا ﴾
الآیه

﴿ معیـار هشتم ﴾

ازبشارات انکلیون درحق ظهور صاحب الملکوت که بچماق آهنین سلطنت الهیه را در زمین ظاهر داشت آیاتی است کـه درانجیل یوحنـاباقی است · واکنـون پس ازدسـتکاری درترجـمه ها نیز اسلامیـان را حجت باهره درالزام خصم است · وآیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم وتفـاسیر آنهارا از روی حق وراستی بیان می نمایم *
مسیح علیه السلام درهنکام نزدیکی رفتن خویش ازاین عالم کفت *
اکرمرا دوست میـدارید وصیتهای مراحفظ کنید · ومن ازپدر درخواست میـکنم که پار قلیط را دیکر بسوی شما فرستد که دائمـا درمیان شماباشـد · روح حق راکه جهـان نتواند پذیرفت زیرا که اورا نتـواند درك نمود ونتواند دید · ولی شمـا آنرا درصورتی

توانید دید که در نزد شما قائم باشد و در میا شما باشد . من شما را بلا عقب نمیگذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد از چندی از زمان . دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بزند کی من زنده باشید مرا می بینید آنگاه میدانید که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم . دوست دارنده من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند و حفظ نماید . و کسی که مرا دوست دارد محبوب خدا شود و من نیز او را دوست دارم و خود را براو آشکار کنم . یهودا امانه اسخریوطی بوی کفت که از ظاهر کردن خودت برما وظاهر نشدنت برجهان چه میخواهی بکو بی . عیسی جواب داد و بوی کفت که اکر کسی مرا دوست دارد کلمات مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد ما نیز بسوی او آمده دروی تمکن یابیم . آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد . وسخنی که میشنوید از من نیست بل از پدری است که مرا مبعوث کرد . من در حالتیکه درمیان شما بودم اینها را بشما کفتم اما پارقلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که اورا پدر بسمهٔ من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت . وجملهٔ آنچه را بشما کفته ام بخاطر شما خواهد آورد . ومن سلام را بشما وامی کذارم . وسلام خودم را بشما میدهم . امانه چنان سلامی که جهان میدهند . دلهای شما باضطراب نیفتد و ترسناك نشوید . شنیدید که من بشما چکونه کفتم من میروم و نیز بسوی شما خواهم آمد . اکر شما مرا دوست میداشتید از اینکه کفتم بسوی پدر میروم شادکام میشدید بعلت اینکه پدرم از من بزرك است . اکنون من پیش از آنکه واقع کردد بشما بیان کردم تا آنکه درهنکام واقع شدن ایمان بیاورید . من بعد از این باشما سخن زیادی نخواهم کفت زیرا که سلطان این جهان خواهد آمد . واز آنچه او را هست چیزی درمن نیست . ولکن جهان بداند که من پدر را دوست میدارم وآنکونه که پدر برمن امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را درتبلیغ این بشارت بجای آوردم ﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحنا است ﴾ لکن پارقلیطی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی درزمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهد داد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما از نخست بامن هستید *

﴿ در فصل (۱٦) یوحنا است ﴾ لاجرم بجهة اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دلهای شمارا پر کرد · لکن من بشما راستی میکویم و برای شما نیك است که من بروم بعلت اینکه اگر نروم پارقلیط برای شما نخواهد آمد · ولیك چون من بروم او برشما فرستاده شود ودر زمانی که او بیاید جهان را بجهة معصیت وعدالت وحکم الزام نماید · اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاوردند · واما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر میروم وشما دیگر مرا نخواهید دید · واما حکم بجهة اینکه سلطان این جهان مدان ﴿ ومحقر ﴾ شده است · سخنهای گفتنی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کند وبشما از آینده ها خبر دهد واو مرا تمجید کند · زیرا که او از آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیز در فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح را در خصوص غیاب خود وظهور خود بعد از چندی از زمان شنیدند بهمهمه افتاده معنی آنسخنان را ازهمدیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا وحقیقة بشما میکویم که شما ناله وفریاد میکنید اما جهان مسرور خواهد شد · شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید · زن در هنگام وضع حمل در دناك شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند · اکنون شما نیز غمناك میشوید اما من نیز شمارا خواهم دید ودلهای شما مسرور خواهد شد وآن سرور شمارا کسی از شما دور نتواند کرد *

تمام شد آیاتی که از انجیل یوحنا میبایستی آورده شود وبدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشتهٔ سخن مربوط کرد دوازهم نکسلد ومنکران روح حق نکویند که پس وپیش آیات شاهد برمطلب دیکراست ٠ وچون این مطلب درمیان علمای اسلام وعیسویان محل اعتنا کردیده انجیلیان نیزدر تأویل وتفسیر کلمات مزبوره قیل وقالها بمیان آورده اند ٠ لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت دراینجا خواهم آورد

﴾ تاسیه روی شود هرکه دراوغش باشد ﴿

تعصب ولجاج را ازخود دورکن وباچشم بینا.وکوش شنوا ودل آکاه آماده برفهمیدن انجیل باش ٠ وبدان که هرکس این وصایای آخری مسیح راحفظ نکرد دشمن مسیح ودشمن خدای مسیح است ٠ اکنون ازآغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول کفت دوست دارندهٔ من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت ازبشارتی است که همواره میکفت ودر تالی این سخن نیز بطور وضوح میکوید *

من ازپدر درخواست میکنم که ﴾ پار قلیط ﴿ را دیکر بسوی شما فرستد که دائما درمیان شماباشد این درخواست همان مسئلتی است که عیسی وتابعان اودرنمازها ازخدای میکردند که ملکوت تودر زمین چنان باد که در آن آسمانست وآن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که اورانتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان باآنهاتواندشد٠ مانندروح من امرالله وروح القدس وروح الامین جبرائیل وروح علی ملائکة الحجب وروح خدایی که از اثرآن درمریم علیهاالسلام ظاهر کردید وفرمودند ﴾ ونفخنا فیهامن روحنا ﴿ وروح الله عیسی وروح نخستین مخلوق خدا وهمچنین ارواح انبیای عظام ٠ که عیسی بیان هادی ونجات دهندهٔ جهان رامیکرد وکفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت ونجات ازخودشان نتوانند دید که ازاو تحصیل حوایج دین واطوار خدا شناسی را نمایند ٠ ولازم است بنحویکه سنة الله برآن

جاری بود وهست هدایت کنندهٔ بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبسنا عليهم مايلبسون ﴾

بعد از آن کفت اورا می بینید بعلت اینکه در نزد شما و در میان شما باشد ۰ اما اکر آن روح حق در نزد شما و در عالم جسم وجسد در میان شما نباشد چکونه اورا توانید دید پس باید از نسخ بشر پار قلیط بسوی شما باید ۰ ومن شمارا ابلا عقب نمیکذارم یعنی پار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد ۰ یعنی اکر چه آنکه میاید غیر از من است لکن چون در یك مقامی از مقامات من و او یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی وفعلی ووصفی بااو داریم *

﴿ متحد جانهای سیران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریك ولطیف دارم لکن وقت آن نیست ۰ متن انجیل تنهارا بفهمیم ﴿ ولا تؤتوا السفهاء اموالكم ﴾ دیکر جهان مرا نه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید وانکاه میفهمید معنی اتحاد مرا باپدر که مرا مبشر خود فرستاده بود واتحاد مرا باشما که حیوة معنویهٔ که مظهریت اسماء واطوار خدایی است وبسبب من در شما ظاهر کردیده است شمارا بعالم اتحاد بامن تواند رسانید ۰ زیرا که حفظ کنندکان وصایای من از من کفته اند و بامن کفته اند و درمن کفته اند و در راه من سده‌اند ۰ ومانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارات مرا نموده و بهدایت وحیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیر اسخر یوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه کفتند ۰ که دیکران مرا نمی بینند لکن شما مرا می بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهید به بینید ۰ و آنرا نتوانید دید ۰ زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد ۰ بلکه دوست دارندهٔ من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند ومن درو متمکن شوم ۰ وسخنانی را که بشما میکویم از من نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد ومن در میان شما بودم مأمورم

آنسخنان را بشما کفتم . لکن ﴿ فارقلیط ﴾ که اورا خدا بهمان
نامی که من نامیدم وسمات وعلاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد .
همه چیز را از علوم اولین وآخرین وعلوم کائنات ومکونات وعلوم
ملکوت وملك وناسوت وعلوم جبروت ولاهوت وعلومی که تاکنون
بیان آن ازهیچ کدام ازانبیاء ومرسلین نشده است جملهٔ آن
چیزها را فارقلیط بشما خواهد آموخت . زیراکه مدینهٔ علمی بجز
پارقلیط موعود نیست *
﴿ فان من جودك الدنیا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾
آن پارقلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما کفته ام
زیراکه او عالم است برآنچه من بشما کفته‌ام ودانا وآکاهست ازآنچه
جملهٔ انبیا برامتان خودشان کفته اند . وشاهد است بر خلقت
آسمان وزمین زیراکه او نخستین موجود درعالم امکان است وتمامی
عوالم بوساطت او آفریده شده اند . ودر روز محشر که انبیا ورسل
شهادت درحق امتهای خویش دهند آن مالك ملك وملکوت
شهادت بر جملهٔ انبیا وتبلیغ وادای رسالت ایشان وجمله معاملات
انبیابا امتان خودشان بیاورد *
﴿ فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا ﴾
مسیح پس ازادای تبلیغ بشارت خود درخصوص پارقلیت کفت . سلام
برخدمت آنحضرت رابشما واکذار میکنم که بدآیید بتوسط اوصیا
واوصیای اوصیای من سلام مرابآنحضرت برسانید . چنانکه در این
خصوص از راهبان ومقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است
ودر کتب اسلام وتواریخ وسیر مسطور است . که خدمت آنحضرت
رسیده وایمان آوردند وسلام مسیح علیه السلام رابآنحضرت تبلیغ
کردند . ویکی ازجملهٔ اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که ازاصحاب
کبار آن پارقلیط موعود کردید *
وسلامی که من بشما برای تبلیغ بآنحضرت درنزد شما ودیعت نهادم وشمارا
بسلامت ازعیبها ومعاصی وتغییرات خواندم نه ازآن سلامها است که اهل

جهان بیکدیکر دهند بعلت اینکه آن پارقلیط ومن باهم عالمی دیکرداریم که خارج از این جهان ظلمانی است ومن تاظهور امر ﴿ سرور دوازدهم ﴾ از اولادا وحامل یکرکن اعظم ازشریعت اوهستم وهرچه فیض وامداد در عالم آفرینش وایجاد پیدا کردد ازاو بمن رسیده وازمن بنقبا و نجبا و بسایر خلق ازآنجامیرسد وهنکامیکه آن قائم از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم وزارت ورتق وفتق امور جهان و جهانیان بامراو بامن باشد *

دلهای شما مضطرب وترسناك نشود من باز بسوی شماخواهم آمد. اکر شمامرا دوست میداشتیداز رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای من یاآن پارقلیط کدمرا پدرحقیقی است از من بزرکتر است . ورفتن من مقدمهٔ آمدن اواست اکرمن نروم او نخواهدآمد . زیرا که ازجانب خود درعالم اجسام مرا حاکم وهادی کرد . ومن ازاوهستم وخود اوهستم اودر من است ومن دراوهستم . و بابودن من درعالم جسمانی جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواندبود ومن اکر زمان اورا دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که اوخاتم پیغمبران است وغیر ازاوو بعدازاو پیغمبری نخواهدبود *

این بشارتهارا بشماد ادم وقبل الوقوع بشما کفتم بجهة اینکه در هنکام واقع شدن ایمان بیاورید . ومن بعد از این باشما کفتکوی زیادی نمی کنم و زیاده برآنچه کفتم نمیکویم . زیرا که ﴿ سلطان این جهان ﴾ وصاحب ملکوت زمین وآسمان ورب العزة والسلطان خواهدآمد . وازآنچه اورادرمقام تفرد واصالت هست ازجهة ذات چیزی درمن نیست اکرچه من مظهری هستم ازمظاهر کلیهٔ او و ظهورات او تماما با من هست . ولی مظهر را درمقام ذات ظاهرجای نیست وآینه را ازذات زید نصیبی نی . وبجهة ظهورامراو واشکاری جلالت شان متبارك اولازم نبود که سخن زیاد درحق او بکویم . زیرا که اومحتاج بتعریف من نیست وچراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندکی کند . لکن برای این

کنم که بدانید وظیفهٔ خودرا در حق آن پدر اداکردم و محبت
اورا ورزیدم وشرط محبت را که امتثال بر امر اواست بجای آوردم *
پار قلیطی که از جانب آن پدر است و رب النوع انبیا است وحقایق
انبیا از قطرات نور پاك اواست وتجسم او درین جهان ظهور کلی اواست
. وهمچنانکه فاتح است خاتم وهیمن بر کل است . در زمانی
که ظاهر شود وروح الامین جبرائیل از آن مقام اعلی لهادر وبا آن جسم
پاك وحی الهی را بیاورد بر من شهادت دهد . ومرا قبول کند
و بپذیرد . زیرا که من آیینهٔ جمال وجلال او بودم واورا راستی
ودرستی نمودم . شما نیز بایمان آوردن برآن نور پاك وشهادت
دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاك شهادت بدهید . وبدانید
که من شهادت خودرا درحق اوادا کردم زیرا که از روز نخست شما
بامن بودید وهمهٔ بشارتها وشهادتهای مرا دربارهٔ او شنیدید *
متأثر از رفتن من ازمیان شما نشوید که رفتن من برای شما سودمنداست
. واگر من نروم او یعنی پار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصهٔ
خود نیاید باید من بروم وزمانی چند شد نیها بشود . وخباثت
وملعنت معلمان در وغگوی بعداز من آشکار شود ودر امتحانات وفتنها
بیفتند وجهالت وظلمت جهان را احاطه کند . تاآنکه آن پار قلیط
بسوی شما فرستاده گردد وچون بیاید جهان را الزام وتوبیخ وغلبه
کند . والزام او بجهة گناه ومخالفت شما یعنی مدعیان عیسی پرستی است
که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد . وگناهکار خواهید
بود ونیز الزام بعدالت واستقامت کند زیرا که من بسوی پدر میروم وشما
مرا نخواهید دید . ومع ذلك بر خلاف رضا وامر من تخلف
از اطاعت پار قلیط کنید ومیگویید ما مسیح رامیشناسیم و بس . حال
آنکه حکم دعوت من باطل شده ومن ازاینجهان رفتم وکسی مرا نتواند دید
مگر بحفظ وصیت من وانتظار وقبول آنکسی که براو شهادت دادم .
وشما اورا وخلیفه های او وسرورهای موعود ازنسل اورا وحواریان
اورا خواهید دید وبدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان برمن نمایید

وفی الحقیقة انکار مرا کرده اید ووصایای مرا متروك داشته اید ۰ بعدالت وحکم شما را الزام ومغلوب سازد و برشما توبیخها وعارها بکذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما کفتنی است لکن آنرا حامل نتوانید شد ۰ واکر بکویم یا تحمل نمیشوید ویاآنکه حمل ونقل آن با آن زمان سعادت واهل آن زمان برای شمامقدور نکردد ۰ زیرا که جهل ونادانی جهان را فرا کیرد واوصبای من مخفی و پنهان شوند ومقهور ومظلوم ومقتول کردند ۰ معلمان و مأولان جهان را کمراه کنند وآن سخنان من ازمیان بر داشته شود *

باوجود آمدن پار قلیط وآمدن روح القدس وروح الأمین ازجانب خدای بسوی او لازم نیست که بالفعل آن سخنان رابشما بیان کنم زیرا که او بهترین بیان کنند کان است واوشما را برهمه چیزی ارشاد کند واز آینده ها وغیوب تمامی اشیا شما را آکاه سازد *

مرا تمجید کند وطوری بیان حال مرا کند که باعث عزت و مجد من کردد ۰ نه مانند شما که برخلاف رضا وامر من رفتار کنید وباوهام باطله درحق من سخن کوبید که باعث تذلیل من شوید ۰ شراب را که خدا نهی ازآن کرده است خون من مینامید ۰ نانی را که هر حیوانی وهر کافری آنرا میخورد کوشت من میخوانید ۰ ومانند این عقائد باطله درحق من میکویید ۰ وخدای واحد را که من برای اثبات احدیت وصمدیت او مبعوث شده ام مانند مشرکان ثالث ثلثه وصاحب اولادش دانسته ۰ تذلیل احدیت الهی را می کنید ۰ ومرا خوار و ذلیل میسازید ۰ ولی تمجید سایستهٔ مرا آن پار قلیط ظاهر کند ۰ وهرچه درحق من کوید از روی حق وصدق باشد زیرا که ازآنکه من ازاو اخذ کرده وبشما کفتم اونیز ازآنجا کوید ۰ که مبدء کلی ما بجز ازیکی نیست وهردو از جانب خدا کوییم *

تلامیذ عیسی که از سخنان او در خصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز کفت به همهمهٔ افتادند ومعانی آن کلمات را از همدیکر پرسیدن کرفتند مسیح کفت *
شما غمناك میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد کشت . وغمهای شما مبدل به بهجت وشاد کامی کردد . این جهان را انبیا تربیت کردند وجنین الهی که میبایست متولد شود در چهار شریعت بتوسط آدم ونوح وابراهیم وموسی بدرجهٔ عظامیت یعنی استخوانی رسید ودر زمان من هنکام اکتساء لحم وولوج روح شد . وآن مولود جان کرفت وبدین موجب من روح الله شدم وزمانم از آن چهار برتری جست . تاآنکه در زمان پار قلیط موعود مولود بوجود آید وانسان حقیقی تولد یابد . وشریعت او بعلت تغییر نیافتن موضوع حکم ابدی ودائمی شود . پس بسبب تولد آن مولود همهٔ غمها یکسو کردد . وجملهٔ تعب ومشقتها که انبیا واولیا در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید . شما نیز غمناك نشوید چنان نیست که من بکلی از میان رفته باشم بلکه همراه پار قلیط خواهم بود وشما را خواهم دید وشما مرا نخواهید دید . دلهای شما بسبب آن مولود پاك مسرور کردد . وآن سرور را کسی از شما دور نتواند کرد که ارادهٔ الهیه بر تولد آن مولود تعلق کرفت . باید بجهان بیاید وبزرك شود وبمرتبهٔ کمال عقل بسبب تربیتهای ظاهر وباطن باسباب نزدیك ودور جهان را کامل کند . وشایستهٔ این نماید که عقل عالم اکبر یعنی ﴿ سرور ثانی عشر ﴾ همراه مسیح که وزیر او است ونیز جان جهان است در این عالم هویدا کردد . وجملهٔ بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح وبراستی نوشته شده است تمامیت پدید کنند *
این است مجملی از آیات را تفسیر کردیم . وباهمه اجمال سخنان باریك ولطیف از نمونهٔ آن کلمات آورده شد . که مسیح برای اصحاب خویش بملاحظات چند بیان نفرمود . ووعدهٔ بیان آنها را بپار قلیط داد . ورشحی از رشحات قطرات دریای علوم واسرار

که ازآن مدینهٔ علم الهی بواسطهٔ ربانیان وجانشینان سرور ان
دین پاک بامثال این عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده ۰ این بنده نیز
بجههٔ نداشتن مجال ونیافتن اقبال از جانب دل برملال کمی از بسیار
برای یادآوری برادران روحانی دراین نامه آوردم ۰ واکنون را
همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

﴿ فارقلیتا ﴾

املای فارقلیتا بفا وباء فارسی در اول وطا وتا در آخر جایز است
واملای مخصوصی ندارد که معرب شده و در عربی فارقایط است
ودرفارسی پارقلیط وپارقلیت میشود *
لفظ فارقلیط معرب ازلفظ یونانی است که بمعنی ﴿ احمد ومحمد ومحمود
وستوده ومصطفی ﴾ وبیک ملاحظه بمعنی تسلی دهنده وامداد کننده
ووکیل است *
لفظی که ازعبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام دراینمورد صادر شد
بلغت عبرانیه است ۰ وعیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نگفت
که لسان خود وقوم خود بود ۰ و بعد از عیسی که اختلاف
درشمعون الصفا کردند ۰ واختلافات درمیان فرقه های عیسویه
پیداشد ۰ وهرج ومرج در دین خدای ظاهر گردید ۰ واصل
انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی ازمیان رفت ۰ چهار کس
که متی ولوقا ومرقس و یوحنا باشند درضمن تاریخ بعثت و رفتار
عیسی تاروز رفتن ازمیان آنها کلماتی ازعیسی نقل کردند ۰ که بعضی
ازآن کلمات ازبشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضاءات عالم جسمانی
داشت ۰ و برخی ازجنبهٔ الوهیت که بواسطهٔ روح برآنجناب روح اللهی
میرسید ۰ وحقیقت انجیل همان قسم ثانی بود وآن چهار تاریخ بعلاوهٔ
نامه هاورساله ها وغیرآنها که بحواریان ومعلمان دیگر منسوب گردیده است
بمرور زمان درمیان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید وازراه

مجـازمجموع آنها را انجیل نامیدند وعلامت مجاز صحت سـلب است بقاعدهٔ اصولیه *

چون یوحنا آنچه درحق بشـارت احمدی صلوات الله علیه ازمسیح شـنیده بود درانجیل خود درج کرد وپنهـان نمود . وآن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هواوشهوات که نام خود شان رامعلم کذاشته بودند وبدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیـه السلام آورده بودند افتـاد . وبسبب میولات نفسـانی واسبـاب وعلتها که بعضی از آنهارا دراین نامه شنیدی بنای هر کونه تغییروتحریف را کذاشتند . همچنانکه امروزنمونهٔ آن تحریفات را از پروتسـتانها برأی العین مشـاهده میکنی که باوجود طبع ونشر کتب عهـدین که بهر زبانی مکررا ترجمه کرده وطبع می نمایند دوترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطـابق باشـند . پس درآن زمان کـه مردم نادان بودند ونسخه های کتب کمیاب بود وکار در دسـت بیکانکان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . والحاصل دامن این سخن را برچینیم که ازمطلب بازنمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط * پیرکلوطوس است * وبمعنی * احمدومحمد ومحمود ومصطفی * می آیدوتحریف کنندکان آنرادر نوشتن * پارا کلیطوس * کردند یعنی تسلی دهنده ومعین وممد ووکیل وبنابرهردو معنی مطلب مبرهن است *

* ازالهٔ وهم *

مخاطبان مسیح درآیات مذکوره همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند . دورنیست بعضی ازناقصـان توهم کنند که آن اشخـاص تازمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشـارتها ووصـایای عیسی بآنحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق درصفحهٔ * ۱۸۷ * بیان کرد *

کسی که ادنا شعور وآکاهی داشته باشد وازسبك وحی والهامات وکلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست ۰ که خصوصیت مورد سخن مانع ازعمومیت خطاب نتواند شد ۰ ودر کتب حاضرهٔ سماویه از اینکونه تعبیرات لایعد ولایحصی وارد است ۰ ودر خود همین آیات مسیح میکوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه درآخر الزمان خواهد آمد *

اکرازاشتباهکاریهای صاحب کتاب که درمیزان الحق آورد بخواهیم دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد ۰ وپس ازآشکاربودن حقیقت کارثمری از ذکرآن تفصیلات برای مانیست وهو شمندان جملهٔ آنهارا بادناتأمل دانند *

درصفحهٔ ﴿ ۹۸ ﴾ کتابش آیاتی از زبوربیست ودویم درحق مسیح ذکرکرد ۰ که هرکه زبور رابه بیند خواهد دانست که ظاهرا هیچ ربطی بمسیح ندارد ۰ سخنانی است که داود درمناجات خود کوید ومعانی جداکانه دارد وآیات را محرفا از زبور چنین آورد *

تمامی بینند کانم مرا استهزا میکنند عبوسی بابها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تاکه اورارهایی دهد ۰ چونکه ازاومحفوظ است ۰ سکان مرا احاطه نمودند ۰ وجماعت اشرار دور مرا کرفتند دستها وپاهایم را سوراخ کردند ۰ اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند ۰ وبجهة لباسم قرعه انداختند ۰ وازاین قبیل درذیل کلمات اززبور آورده وبعیسی توجیه میکند وحال آنکه عیسی درآنزمان نبود وزبور اززبان داود است مکرآنکه بمناسبت پدری وپسری که میان داود وعیسی بود سخنان داود را از قول عیسی شمارند ۰ یعنی آنچه برپسر میشود بعینه بپدر شده است زیراکه اولاد اجزای آباهستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که درذم کسانی که کفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴿ وجعلوا له من عباده جزأ ان الانسان لکفور مبین ﴾

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که یك اشارت بزرك ازاین کلام بر واقعهٔ کربلا وشهادت سبط شهید او بود . و بدین جهت آنچه زبور ازقول داود درحق مظلومیت خود کفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

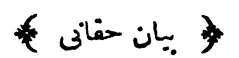
ازاین جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهود ان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ماایمان آورده ایم باآنچه برمانازل کردیده است وحال آنکه انجیل را انکار کردندوآیت کریمه نازل شدوفرمودند *

﴿ قل فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين ﴾

ای یهودان اکر شما ایمان آورندکان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران خدا رابقتل رسانیدید . باآنکه یهودان آنزمان پیغمبری رانکشته بودند . و بنابکفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند ودعواچی شوند . که نسبت بیجایی برما دادی وما را قاتلان انبیاء الله خواندی . ولی چون ازموارد سخن بیشترازمؤلف آکاه بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بخطابات پدران وپدران بخطابات اولاد مخاطب میشوند . واین پدری وپسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیراکه ابوت وبنوت معنویه اقوی ومحکمتراست *

پس درمخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندکان باآنجناب مقصوداست . کسانیکه زمان ظهور پارقلیط را دریا بندو یا آنکه به بشارت ونام مبارك اوایمان بیاورند *

ظهور اشتباه ووقوع شك درمدلول لفظ شما درآیات مذکورهٔ یوحنا مرخردمندان را روانخواهد بود . معلوم است مؤلف اسلامیان رابسیار نادان شناخت لکن درغلط بزرك افتاد *



﴿ بیان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمة الله عیسی در انجیل خود آورد
و تمامها عبارات و تفاسیر آنهارا شنیدی واضح و آشکار است ۰
که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم
قائم باشد و هرچیزی را با آنها بیاموزد ۰ زیرا که روح را جسمانیان
نتوانند دید و ازاو نتوانند تعلم جست ۰ که معلم و هادی هر قومی را
از جنس و نسخ آنقوم باید باشد ۰ هرگاه اهل زمین ملائکه میبودند
پیغمبری از ملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند
هدایت کنندهٔ ایشان نیز میبایست بشر باشد *

﴿ قل لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین ﴾
﴿ لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا ﴾

پس بسخن تأویل کنندگان نادان اعتماد نباید جست که خواسته
اند آیات مزبوره را بظهور روح القدس که میگویند در روز عید الخمسین
بر حواریان ظاهر شد تأویل کنند ۰ چنانکه در باب دویم از اعمال
حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی و تناقض با بشارت
از پار قلیط ندارد *
عجب است که صاحب کتاب در صحیفهٔ ﴿ ۱۸۶ ﴾ میگوید که در هیچ
جایی محمد بالفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است ۰ و نمیدانم
مقصودش از هیچ جا چه چیز است هرگاه در اصطلاح و کتب و مؤلفات
خودشان میگوید ۰ راست است همچنان تعبیر و تسمیه نباید در آنها
باشد ۰ واگر کتب الهیه را بگوید همین آیات یوحنا حاضر است
که آنجناب را بروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدد جملهٔ انبیا بود
ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل
و صاحب ملکوت الهیه ۰ واگر مقصودش کتب اسلامیان است
که میگوید همچنان سخنی در حق پیغمبر خود شان نگفته اند از راه
بی اطلاعی از کتب و عقائد اسلامیه میگوید ۰ راست است اسلامیان
به تثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلق از روحانیان از یمین
عرش رحمن و مقامی از مقامات حقیقت محمدیه است و از سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

روح القدس فی جنان الصاقورة

اول من ذاق من حدا یقنا الباکورة

فائده

در کتب آسمانی وتعبیرات بزرکان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیزرا بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیزرا جهت اتحاد هست جهت تعدد وافتراق نیز میباشد وکرنه دو چیز نمیشدند . وبموجب ناقصان وبی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر تثلیث واتحاد روح القدس بامسیح یا اتحاد آنها باذات واحد ازل تعالی بخطا وغلط افتادند وازجهة فرق وتمیز آن دو چیز که متحدان کفته میشود بی ادراك ماندند *

پس بدانکه دوچیز را که بیکدیکر حمل کنند فرضا کویند زید آهن است یا عمرو آتش است ازجهة جامعهٔ آنها اتحاد ثابت کردد نه اینکه درحقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را بر هشت کونه تقسیم فرموده اند جنسی ونوعی وصنفی وشخصی و اشراقی وفعلی ووصفی وهر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است کاین نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعض اقسام اتحادات برای تو بیاورم حمل اشراقی مانند اتحاد صورت ظاهرهٔ زید در آیینه با زید است که صورت را زید خطاب کنیم حمل فعلی مانند اتحاد وکیل باموکل ویکی بودن صدر اعظم باسلطان است اکر کوییم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی رامقصود نکنیم بلکه افعال وتدبیر ورأی وصوابدید او بلافرق افعال ورأی وتدبیر سلطانی است . واینکونه اتحاد در تعبیرات شایع وذایع است این است که خدا دوستی انبیا واولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت . رضای ایشان را رضای خویش کفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت . وهمچنین جملهٔ اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا ومقربان الهی گفته میشود *
نمیدانم اهل کتاب درهمین بقیهٔ کتب آسمانی معانی اینگونه اتحادات را فهمیده ودانسته اند که اتحاد فعلی کدام است واتحاد ذاتی که مستلزم شرك والحاد است کدام . ومع ذلك درامر تثلیث ومانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند یاآنکه این معانی را نفهمیده ازظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *
اما ﴿ حمل وصفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا درصفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد گویند و بیکدیگر حمل شوند . پس اگر عیسی گوید من موسی وابراهیم هستم صحیح گفته است واگر موسی گوید من نوح وآدم هستم راست گفته است که در پیغمبری و تأسیس شریعت وغیرآن متحدند . الحاصل سخن در اتحاد روح القدس باحضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجوه چند طریق اتحاد آنجناب باروح القدس وباعیسی وجمله انبیا واضح وآشکار است . وآن حقیقت مقدسه در عالم اجسام باطوار تعینات ظاهر گردیده ومقام تفرد وکلیت او نیز منزه ازتنزل بدرجات نازلهٔ جسمانیان است . ومقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالة شبهة ﴾

درخاتمه آیات مزبورهٔ یوحنا که مسیح گفت ﴿ من دیگر باشما گفتگو بسیار نکنم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ ومعانی آنها را من البدو الی الختم باجمال برای تو گفتیم ودانستی که اهل کتاب از کتب وتفاسیر کتب خود شان بی خبرند . ومیزان الحق بعادت مستمرهٔ خود خواست تأویلی دیگر کند وآیات واضحة الدلالات انجیل را بتأویلات بعیدهٔ نالایق مأول بدارد . این است که درعبارت سلطان اینجهان می آید در صفحهٔ ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات درسخن کرده وخواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف وتأویل در فار قلیط مقصود تمام نشدواین عبارت صریح است درآمدن کسی که عیسی امر او راعظیم میشمارد . وچنانکه گفت پار قلیط شمارابهمه چیزی ارشاد وتعلیم وراهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت اینکه مالك وصاحب ملکوت زمین که صاحب عزت وسلطان است می‌آید . لهذا چارهٔ کارخود راچنان دید که این عبارت واضحه در بشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند . با اینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد . ودر همین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سرمار یعنی شیطانرا خواهد کوبید . وبا اینکه در جاهای بسیار نزدیکی ملکوت آسمان را بشارت داده اند . وبا اینکه شیطان هم درجهان بود وخواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد . والحاصل هیچ صاحب شعور باانصافی عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب مناسبتی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه وقرینه مقام هرگز تأویل نتواند کرد . مگر برادر پسر شیطان باشدو بخواهد تلبیس واشتباهکاری کند یاآنکه خیلی نادان باشد . دلالت آیات یوحنا بربشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی برهوشمندان مستقیم الادراك بغایت واضح وآشکار است . وبکمتر تدبری بطلان سخنان بیهودهٔ صاحبان تأویل وتضلیل روشن وهویدا است . واین معیار را در اینجاختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾ .

﴿ معیار نهم ﴾

ازانجیل یوحنا شاهدی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل برظهور پیغمبر موعود بیاوریم اگرچه در انجیلهای دیگر نیز همین مطلب موجود است . ولی ترجمهٔ آنهارا آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفات را خواهی دانست *
درفصل اول یوحنا است ﴿ ۱۹ ﴾ هنگامیکه یهودان فریسیان ولاویان را نزد یحیی فرستادند که ازاو سؤال کنند که توکیستی شهادت اوچنان شد ﴿ ۲۰ ﴾ اواقراوکرد وانکار نیاورد وکفت من مسیح نیستم ﴿ ۲۱ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس اکنون توکیستی توایلیا هستی کفت نی توآن پیغمبرهستی کفت نی ﴿ ۲۲ ﴾ آنکاه بوی کفتند پس توکیستی که برفرستند کان خویش جواب ببریم درحق خویش چه میکویی ﴿ ۲۵ ﴾ وایشان ازاو سؤال کردند که اکنون اکر تومسیح یاخود ایلیا و یاخود آن پیغمبر نیستی چکونه تعمید میکنی ﴿ ۲٦ ﴾ یحیی بایشان جواب داد وکفت من باآب تعمید میکنم امادر میان شما کسی قائم خواهد شد که شما او را نخواهید شناخت ﴿ ۲۷ ﴾ آنکسی که بعدازمن خواهد آمد آن است که پیش ازمن شد . است من لایق نیستم که بند پاپوش او را باز کنم *
﴿ درفصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری ازجماعت که آن سخن راشنیدند کفتند که تحقیقاً این همان پیغمبراست . دیکران کفتنداین مسیح است اماآن جماعت کفتندآیامسیح از جلیل می آید مکر توریة نکفت که مسیح ازنسل داود و ازقصبهٔ بیت اللحم مسکن داود خواهد آمد . آنکاه درمیان جماعت درخصوص اواختلاف پیداشد *
ازمطالعهٔ فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی اخبارکتب وانبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر ازمسیح بود وآن پیغمبر چنان عظیم ومعروف بودکه دراینکونه مقامات محتاج بذکرنام مبارک آن بعلت اشتهار وبجهة تعظیم نبوده بحرف اشارت ازاوتعبیر میکردند . ومیکفتند ای یحیی حال که تومسیح وایلیا وآن پیغمبرنیستی چرا تعمید میکنی . و ﴿ درفصل هفتم ﴾ نیزپس ازآنکه حاضران درانجمن عیسی سخن او را درامر دعوت شنیدند اختلاف کردند دراینکه آیاآنجناب مسیح است ویاخود همان

پیغمبر موعود است · و یحیی درفصل اول تمجید آن پیغمبر عظیم الشان را چنان کرد که او پیش ازمن موجود شده یعنی اول است وآخر خواهد آمد ومن شایسته بندکی او وباز کردن بند پاپوش او نیستم · واین سخن را درحق عیسی نکفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر بود ویحیی اوراغسل تعمید داده بود ولیاقت باز کردن بند پاپوش او را داشت · سهل است که خود مسیح درحق او چنانکه درفصل هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میکویم که درمیان زادکان از زنان بزرکتراز یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست امانسبت بملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر است ازاو بزرکتراست · ونیز یحیی کفت خواهد آمد و بعد ازمن است پس تأویل دیکر در اینجا غلط خواهد بود واین مطلب را درجای دیکر محقق خواهی یافت *

﴿ در فصل (۲٤) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت برتمامی جهان وجمله امتان برای اینکه شهادت را باشد باید بشارت داده شود وآن زمان آخر خواهد آمد *

اکر ازنسخه های قدیمهٔ انجیل درمیان میشد تحریف ترجمه هارا برای انجیلیان بیان میکردم ومعلوم میشد که درعبارت آخری یعنی آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

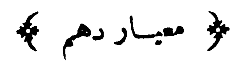
درفصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینهٔ انجیل یوحنا ترجمه را تغییر داده اند *

آیت ﴿ ۱۹ ﴾ ایشان نیز جواب داده کفتند بعضی تعمید کننده یحیی وجمعی ایلیا ودیکران کفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

درسنهٔ (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش ازاین درحدود ایران ازجانب

دولت مأموریتی داشتم درقریهٔ دیکاله ازدهات ارومی مهمان قسیسی
ازنصاری شدم وجمعی ازکشیشان ومعلمان ازفرقه های عیسویان
که درآنجاهستند درآن انجمن حاضر بودند . سخن ازبشارت
انجیل درحق پیغمبر موعود بعد ازعیسی را بمیان آوردند ونخست
انجیل فارسی را خواستم و باب اول وهفتم آنرا بازکرده ازآنها جواب
طلبیدم تاکار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید .
ازعلمای مسیحیه درآن بزم از قاتولیك وارمنی وکالدانی ونسطوری
و پروتستان بودند . وازجمله انجیلها که آوردیم انجیلی بود
که درپوست آهو بقلم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی ازجاهای
آن انجیل سقط شده ودرثانی بازدر پوست نوشته شده وتمام کرده
بودند که تاریخ آخر انجیل مزبور که از اوراق تازهٔ او بود نهصد
سال تقریبا پیش ازآن تاریخ بود وعبارت یوحنارا که پیدا کردیم
معلوم شد که نویسندهٔ آن بنکتهٔ سخن برخورده ادات عهدرا
﴿ که درلفظ آن پیغمبر هستی بود ﴾ حذف کرده ونوشته است
﴿ انو به وت ﴾ یعنی پیغمبر نیستی *
درآن بزم یوسف نام را که ازمعلمان پروتستانی بود وحسن ظنی برادراك
اوداشتم حکم ومنصف قرار دادیم بالاخره اذعان آورد که یك رایحهٔ
ازآنچه شما میگویید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی
مفهوم میشود لکن من باید دراین مطلب بدوقتور پرکنس امریکایی
که درآنصفحات رئیس پروتستانها بودمراجعت کرده و بشما جواب
بدهم . گفتم سالها بتومهلت دادم که جواب این سخن رانووهمه
حاضران از روی انصاف برای من بیاورید و پس ازآن تاریخ
بارها بااهل آن مجلس ملاقات کردم وجوابی دراین باب ازایشان
نتوانستم پیدا کنم *


معیار دهم

میزان الحق رونستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب کفت ودرمعیار کذشته ازانجیل آوردیم ٠ که آنجناب کفت بعد ازمن کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم واو بیش ازمن است ٠ ودر دیکر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند درصفحهٔ ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنهارا تأویل بعیسی نماید وکفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده وخلاف بیان نموده اند ٠ و پس از آنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی وتأویلات آنهـا را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی وحکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامهٔ دویم خود در خصوص آنکونه تأویل کند کان دانستی ٠ غلط کویی وغلط کاری را بهر کدام طرف که ادراك وانصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی کهاز انجیل یوحنا بآن تمسك جسته وکفت که بآن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه کفتیم عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل وترجمه ها است ٠ بعلت اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد ودرمیان شما خواهند بود که مطابق بشارت عیسی درحق پارقلیط است ٠ وبقرینهٔ تعمید یافتن عیسی از یحیی وموجود بودن مسیح درهنکام کفتن یحیی این کلمات را وصاحب وحی جدا کانه بودن یحیی وسایر رفتارهای یحیی در حق عیسی وبقواعد الهیه که مارا در دست است ٠ هیچ اشتباهی در الحاقی بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل أول یوحنا نخواهد بود *

امااینکه خود اعتراض آورده وخود بجواب خود خویش را ساکت کرده وکفت ٠ اکرکسی کوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بود، پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتوانست کفت که بعد ازمن خواهد آمد ٠ جواب این است که یحیی این مضمون را دربارهٔ تعلیم دادن مسیح کفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خودرا تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم ومعجزه نمودن شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت ورسالت واز اطوار دعوت وتعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . نی خطا گفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایهٔ کارشان آن است لکن هدایت وارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند وکم گذارند وبیفزایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند وآنگاه اگر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند وباهمه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقهٔ خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب اورا که برسؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست است یحیی صاحب وحی جداگانه بود ومسیح او را بسیار تمجید کرد وخود صاحب دعوت بود وعیسی واسطهٔ دعوت او نبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باو میرسید . ومع ذلك صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی بآن میکرد ودراینحال بودن چند پیغمبر دریکزمان معمول ومتد اول بوده است وبالعکس هرگاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی دریکزمان باشند بجزیکی از ایشان ناطق نتواند بود . زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من از میان شما نروم فارقلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ ثانیا ﴾ از جواب او براعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی حی بود تعلیم نکرد ودعوت نمود ومعجزات نیاورد . وحال آنکه این سخن بقاعدهٔ مذکوره غلط است ومؤلف باوصف آگاهی از دعوت ومعجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿ درانجیل لوقا ﴾ که ازابتدای ظهور امر مسیح گرفته

وتعليمات ودعوتهـا ومواعظ اورا تافصل هفتم بيـان كرده است

﴾ درآيت شانزدهم فصل مزبور كويد ﴿ و برهمه آنهارعب غالب شد وشكر خداى را بجـاى آوردند وكفتند كه در ميـان ما پيغمبر بزركى ظاهر شده است وخدا نظر لطف خود را بسوى قوم خود انداخت (۱۷) كفتكوهايى كه در اين خصوص شـد بولايتى كه در تمامى يهودا واطراف آن بود منتشر كرديد (۱۸) وتلاميـذ يحيى از جملهٔ اين وقايع بآن جناب آكاهى دادند (۱۹) يحيى نيز دوكس از شاكردان خود را نزد خود خواسته آنهـا را نزد عيسى فرستاد وكفت بپرسيد آن كسى كه خواهد آمد تو هستى يا آنكه منتظر يكى ديكر باشيم (۲۰) آن دوكس نزد عيسى آمده وكفتند كه مارا يحيى تعميد كننده بسوى تو فرستاد وكفت آن كسى كه خواهد آمد تو هستى يا آنكه انتظار او را داشته باشيم (۲۱) وهمان در آن ساعت چند كس را از مرض وعلت وارواح شريره شفا داده وچند كس نابينا را بينا كرد (۲۲) پس عيسى جواب داده بايشان كفت برويد وازآنچه ديده وشنيده‌ايد يحيى را آكاهى دهيد كه نابينايان بينا ميشوند ٠ وزمين كيران راه ميروند ٠ ومجذومان ازعلت پاك ميكردند ٠ وكران شنوايى ميكيرند ومردكان زندكى ميـابند ٠ وبيچـاركان را انجيل آموخته ميشود ٠ يعنى يحيى از اين كارهـا ميداند كه من دعوى آنچـنانى ندارم وبكار بشـارت وتعليم پرداخته مقـدمات كار را ترتيب ميدهم ٠ واينهـا همه از ترجمه هايى است كه پروتستانها كرده ودر اطراف جهان منتشر داشته اند ومع ذلك ميكويد عيسى باوجود يحيى تعليم نكرد وسخن نكفت ومعجزات ننمود *

پس براى شخص هوشمنـد در الحـاقى بودن فقرات (۲۹) و (۳۰) فصـل اول انجيل يوحنـا كه مؤلف بد آنكونه جواب ناصواب كه منافى با آيات مذكورهٔ انجيل لوقا است ميخواهد تأويل كند شك واشتباهى باقى نماند *

اكر بخواهيم در جملهٔ سخنان ميزان الحق بيانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستم و سراپای کتاب مذکور از این قماش است که ذکر شد ونمونهٔ آنرا در همین نامهٔ پاك مشاهده کردی *

﴿ در انجیل اوقا ﴾ پس از مخابرهٔ یحیی باعیسی که رسولان او بسوی او بر کشتند میکوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی و بیان اوصاف ومقامات او ۰ وبقدر هفت وهشت آیت مفصله در آنباب آورد وکفت جملهٔ مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعدالت الهیه کرده بمعمودیت یحیی تعمید کرفتند ۰ و پس از این سخنان باز شروع بتفصیل دعوتها وتعلیمات ومعجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال وحدود سخن وقراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی توسط عیسی بأمر دعوت وتعلیم ومقتضیات نبوت قائم بود ۰ وآنکه بعد ازمن کفت خواهد آمد غیر از عیسی بود ۰ یا آنکه باز تعصب اعصاب وعروق ترا فرا کرفته بمجمج درقبول این سخن داری ۰ ولی ما را عجز ازبیان حقیقت کار تکلیفی نیست ۰ ما براستی نوشتیم وبراستی خواندیم واکر چشم تو نابینا واحول باشد برمن حرجی نیست ۰ عیسی بدان جلالت شان که نابینایان را بینا کردی وکران را شنوا نمودی انکار وعناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام درزمان حضرت مسیحی حی وحاضر بود وبامر نبوت ودعوت قائم ودرزبان عیسی ممجد ومعظم کردید ۰ ودرمیان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخابرات واقع شد وعیسی نیز درآن حال دعوت وتعلیم میکرد ۰ ویحیی درآن وقت بشارت ازآمدن بزرکواری میداد چنانکه درمعیار کذشته شنیدی وذیلا عبارت انجیل را نیز تبرکا میشنوی ۰ پس بدرایت وادراك منصفانهٔ خویش مراجعت کن و به بین که اکر مقصود از شخص مبشر وموعود که درحق او میکفت من شایسته بربندکی او نیستم بعد از من خواهد آمد و پیش ازمن هست ۰ چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعدازمن خواهد آمد را میکفتی با آنکه خود بمسیح غسل تعمید داد و نزداو ایلچی فرستاد . وکذشته ازاین اکر میدیدی که او همان پیغمبر موعود ومنتظر است التزام خدمت اورا نمیکردی . ودرجرك تلامیذ واصحاب اونمی آمدی . ومردم رابسوی اونمی خواندی . وحضور درخدمت اورامغتنم نمی شمردی . وخاکپای اورانمی بوسیدی . پس میکویی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن وسخن را دانسته بیار *

﴿ مزن بی تأمل بکفتاردم * نکو کوی اکر دیر کویی چه غم ﴾

﴿ درآیت هفتم ﴾ ازفصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر وصاحب ملکوت را ازقول یحیی کوید . درهنکام وعظ می کفت که بعد ازمن بسیار توانا ترازمن کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین اورا بازکنم *

﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت کرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

درخصوص بشارات ازکتب آسمانی درحق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیارنوشته اند . واکثرآنهارا بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیت دین خویش بر آنها مطبوع ومنتشر نکرده اند . وآنچه طبع ونشر داشته اند معدودی از آنها است . واکر موازنه بشود بااخباری که انجیلیان از توریت درحق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارات که درحق مسیح از توریة است بشارات توریة وانجیل درخصوص حضرت ختمی مآب خواهد بود . اکنون موازنهٔ حال منکران عیسی بامنکران آنحضرت برعقل دراك هوشمندان باید کرد واز ایشان تصدیق باید خواست *

آنچه این عبد عاجزاز بشارات وسایر مطالب در این نامه آوردم

کمی بود از بسیاران ونمونهٔ بود برای یاد آوری دلهای پاك ۰ بعلت اینکه این نامه را باسلوب دیگر تألیفات ننوشتم ۰ واگر باور کنی بی مسوده نوشتم ۰ وباهمه گرفتاریها وپریشانی که مرا بود قادر برتفصیل نگاری نبودم واز خود ستایی ننگ داشتم ۰ ومع ذلك امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد ۰ ونوا قص آنرا بهمه جهت یمن توجه خویش تکمیل نمایند ۰ ومرا بصدق نیت وخلوص عقیدتی خود که دارم برحمت یاد کنند ＊

﴿ مناجات ﴾

﴿ الهی ﴾ آنان که ترا یافتند چه کم کردند وآنانکه ترا کم کردند چه یافتند ＊
﴿ الهی ﴾ دین تو استوار است مارا بر آن استواری ده وراه تو مستقیم است مارا در آن راستکار کن ۰ ﴿ الهی ﴾ دوستان تو از تو گویند واز تو شنوند مارانیز چنان کن که از ایشان شنویم واز ایشان کوییم ۰ ﴿ الهی ﴾ دلهای دوستانت بمشاهدات تو خرم است ۰ دلهای مارا بدیدار ایشان خرسند فرمای ۰ ﴿ الهی ﴾ ما خاکیانیم مارا بکرم خویش به بخشای واز این تاریکی مارا بروشنایی ابدی برسان ۰ ﴿ الهی ﴾ تو بخشاینده ومهربانی برما آنچنان کن که درما کفتی ＊

﴿ چه کنم بامشت خاکی جز آنکه بیامرزم ﴾

﴿ بسمه العلی الاعلی ﴾

﴿ میزان پنجمین ازمیزان الموازین ﴾

مطالعهٔ این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا باینجا رسانیدی . امیدوارم که از روی آگاهی وترك آیین عناد ولجاج وفراموشی ازقواعد انس وعادات تأمل دراین سخنان پاك ازآلایش ناراستی کردی . وحقیقت کار را دریافتی واز زندان تاریکی رهایاب کشتی و راه خدا شناسیرا سراغ کرفتی * ﴿ وعلی الله قصد السبیل ﴾
برای اتمام بیانات مقصوده دراین نامه را بیاری خدا ویاران خدا درخصوص معجزات ووحی والهام آسمانی وستایش ازقرآن الهی وازسایر اطوار دین مبین اسلام برحسب کنجایش حال وسعت مقدرت ده معیار استوار بیاوریم . واین جملهٔ پنجاه معیار را ستین را که درطی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاهه ایمانیان دانسته در عید الخمسین خدا شناسی ویکانه پرستی عیشها کنیم وجشنها نماییم و بابرا دران ایمانی بایفای رسم معایده پردازیم *
﴿ اخواناً علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحق پر ونستانی از روی آیین خویش در صفحهٔ (٢٢٧) سخن ازاوصاف پیغمبری آورده وچند آیت ازقرآن که هرکز برمدعای اودلالت نتواند داشت ذکر کرده ودر صفحهٔ (٢٢٩) میکوید از این آیات مفهوم میکردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده وبظاهر

ساختن هم قادر نبوده است ۰ وما نخست از کار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پر از معجزه های آن مالك ملك وملكوتست بپرد ازیم ۰ وحقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب دراول کتاب خود گفت که وحی والهام را علامت چنان است که در مدلولات ومضامین آنکتاب آسمانی اختلاف وتناقض پیدا نشود ۰ واختلافات ظاهره ازانجیل وتوریهٔ ایشان را قدری درمیزانهای گذشته بجهة نمونه دانستی ۰ اکنون در خصوص معجزات مسیحی که درتمامی انجیل خود شان نقل کرده اند به بینیم درانجیل چه گفت *

﴿ درفصل شانزدهم انجیل متی ﴾ درآیت چهارم است که بعد از خواستن فریسیان وصادوقیان معجزات وعلامات را از مسیح چنان گفت * نسل شیطان وزنازاده علامت میخواهد اما برای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیگر بجز ازعلامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیگر داده نخواهد شد *

ازاین عبارات مسیح آشکاراست که گفت من قادر برآوردن علامات ومعجزات نیستم مگر یك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود وباعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند وبقبرم گذارند ۰ وهمچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشد سه روزدرشکم ماهی مبتلا ماند من نیز سه روز در بطن ماهی خاك مانده وآنگاه بیرون آمده سر بافلاك میکشم ۰ وچون نکره درسیاق نفی افادهٔ عمومیت را کند وبمدلول ظاهر وجدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی درتحت انحصار ظهور معجزات را ازخود نفی کرد مگر یك معجزه را که آن هم بعد ازممات بود وآنهم معجزهٔ خود نبوده قدرت نمایی خدا بود وآن هم درصورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع گردید *

﴿ درنهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای اومعجزت میکشیدند

ولی عیسی بایشان کفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست مکردر وطن خود ودرخانه خود ۰ و بجهة بی ایمان بودن ایشان عیسی چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ﴿ درفصل هشتم انجیل مرقس ﴾ نوشت که فریسیان معجز آسمانی ازعیسی خواستند واورا امتحان کردند واوآهی ازدل برآورد وکفت چرا این نسل معجزه میخواهند حقا بشما میکویم که براین نسل معجزه وعلامت ظاهر نخواهد شد * ﴿ درچهارمین فصل انجیل مزبور است ﴾ آنکاه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بصحرا رفت که ازشیطان امتحان کیرد چهل شبانه روزی روزه کرفت واکاه بنهایت کرسنه شد ۰ کراه کننده نزدوی آمد وکفت اکر پسر خدا هستی امر کن این سنکها همه نان شوند ۰ لکن اوجواب داد وکفت نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی که ازلسان خدا جاری کردد نیز سیرشود ۰ واین فقرات مفصلی است تا آنکه بجایی میرساند که شیطان بعیسی کفت خورت را ازبالای بام بزیر بینداز که نوشته شده است او برملکها امر کند ودربالای دستهای خودشان ترا بردارند وپای تو بسنك نخورد ۰ عیسی باو کفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردکار را امتحان نکنی ۰ تا آنکه شیطان اورا بربالای کوه بلندی برد جملهٔ مملکتها وملکوت زمین راباوظاهر کرد واورا امر بسجدهٔ خودنمود ۰ وعیسی اوراطرد کرده وکفت بخدای پرودکار باید سجده کرد وباوتنها باید عبادت نمود که چنین نوشته شده است ۰ آنکاه شیطان از وی دست کشیدوملکها آمده خدمت او را میکردند ۰ که این عبارات آخری راملخصا آوردم *

از عبارات مذکوره بنده کی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است که محل امتحان یافتن ازشیطان بودی وروزه کرفتی و بشدت کرسنه میشدی وسجده وعبادت خود را برخدای واحد تعالی مخصوص میداشتی وجایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا واولیا درست تدبر نمای و بقواعد توحیدیه ومقتضیات حدود بندکی و بندکان را ملاحظه کن . وبدان که خدای هیچ کاهی و بهیچ طوری ودرهیچ امری تابع هواها وخواهشهای مخلوقات خود نشود واکر بشود خدا نیست ونیز کارجهان را سراسر تباهی رهد *
﴿ ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ﴾
انبیا واولیا که مظاهر ارادات واوامر الهیه هستند واتصاف باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسد، وهواهای نفسانیه از رعیت نشوند که اساس کار خدایی براینکونه کذاشته شده‌است *
﴿ ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم ﴾
صاحب کتاب رانمی دانم چه چیز وادا شت براینکه کلمات صریحهٔ عیسی را که در خصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات کفت تأویل وتوجیه کند . وطوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن آنکونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعدهٔ علم تصدیق نمایند . واز آنطرف درهمچنان مقامی همان تأویل کننده از روی هواپرستی وباتباع اباالسه آیتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است ونه معنی آنرا دانسته ونه از مورد آن آکاهی جسته ونه از نکات واشارات آن بویی برده است . راستی از جنس اینکونه جسارتها که در راه کمراهی کنند سخت عجبناکی آید. اینك دو آیتی که صاحب کتاب برمدعای خویش کواه آورد
﴿ واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها ﴾
﴿ قل انما الآیات عندالله ومایشعرکم انها اذجاءت لایؤمنون* ﴾
﴿ ماعندی ماتستعجلون به ان الحکم الالله یقص الحق وهو خیر ﴾
﴿ الفاصلین قل لوان عندی ماتستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم * ﴾
آیتهای مذکوره برمدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هوشمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد
آن آیة الله اعظم صلی الله علیه وسلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد
خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *
مؤلف سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ
تأویل میکند براینکه معجز خاصی از او خواستند ومی خواستند او را
امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد. وبا اینکه این تأویل را
که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روا دید . در آیت
کریمه لااقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد
از مدلول ظاهر برگردانید ، بمقصود خویش تأویل کند *
الحاصل بمدلول قواعد الهیه وکلمات بزرگان واعتراف خود مؤلف
انبیا واولیا در مقام امتحان جویی اغلب معجزات نیاورند . وسر
وحکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی
گفت من معجز ندارم نه اینکه تنها نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق
معجزه کرد *
اما ﴿ آیت نخستین ﴾ که در سورهٔ انعام است از اول آیات معلوم میشود
که در حق مشرکان نازل گردید . ومورد آن چنان است
که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان
آوریم . وگفتند که اگر کوه صفا را پر از طلای احمر کنی ومرده های
مارا زنده نمایی وملائکهٔ آسمان را بر ما بنمایی بر تو ایمان بیاوریم .
وبخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی
از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد . لهذا فرمود بگوی ای مظهر
آیات من که بتحقیق جملهٔ آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا
حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست .
پس از آن فرمود آیا شما را آگاه نساخت از اینکه در هنگام ظهور
معجزه ایمان نخواهند آورد *
بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها ودیده های آنها را برمیگردانیم
همچنانکه در مرهٔ اولی ﴿ که معجزه ها آوردی وشق القمر کردی

وآنها ﴿ ایمان نیاوردند وآنهـا را در طغیانهای خود شان ترك میمائیم ودر سر کرد کانی طغیان بسر برند *

ودلیل براینکه کفار قریش معجزات مخصوصهٔ مذکوره را خواستند همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *

﴿ ولواننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شئ ﴾

﴿ قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون ﴾

واما آیت دویم کـه صدر آن را ترك نموده وآورده است آن نیز در جواب کفار وبت پرستان قریش است ٠ که کفتند اکراو پیغمبری از جانب خدا است عذابی برما نازل کند و دراین باب استعجال میکردند این است که وحی الهی رسید که *

﴿ قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ماعندی ﴾ تا آخر آیه ٠

وآیات دیکر نیز درهمان صفحه وبعد از آن نقل کرده است که معجزات مخصوصه خواستن کفار ازمتن آیات واضح است وهمان لفظ آیات را در اینجا برای ذکری بیاوریم *

از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود *

﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا ٠ اوتکون لك جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهـار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا اوتأتی بالله والملائکة قبیلا ٠ او یکون لك بیت من زخرف او ترقی فی السمـاء ولن نؤمن لرقیك حتی تنزل علینـا کتابا نقرؤه ٠ قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا * ﴾ ٠

چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطـان ومانند آن بودند بآنکونه تعبیرات معجزه هـا خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی فرمود ﴿ سبحـان ربی ﴾ منزه است خدای من از اینکه من او را باملائکه برزمین بیاورم ٠ باآنکه خدا را تابع خیالات وخواهشهای شمـا کنم ٠ یاخـود حبیب او پیرو اوهام وهواهای شمـا کردد ٠ مکرمن بجزاز رسـالت وبشریت اظهـار مدعایی در حق خـود

بشما کردم *

ازآیات مذکوره اهل ادراك حقیقت حال رامعاینه کنند وهمان عبارت ﴿ کمازعمت ﴾ دلیل واضح است براینکه اظهار آنکونه آیات ومعجزات را از کارهای دیکر ومعجزاتی که دیده بودند استدلال کرده بودند که دعوی قدرت براظهار آنهارادارد . وبدین سبب ازروی امتحان ومکابره آن معجزات رادرمقابل تحدی درامر قرآن خواستند . یعنی پس ازآنکه فرمودند اکر تمامی جن وانس یعنی مخلوقات نهانی وآشکاری ووحشی ومدنی وهمین جن وانس معروف از اکنون تاقیام قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد وآنکاه که عجز خودرا دراین کارمشاهده کردند وخواستند که بمغالطه وخلط مبحث همچنانکه درهرزمانی کفار ومنکران راپیشه وآیین است قوت آن تحدی راکه درخصوص آن معجزهٔ عظیمه وآیت قدیمه دارد کردید باآنکونه سخنان بشکنند آنکونه معجزات خواستن را آغاز کردند . وجواب ردشنیدند چنانکه از مسیح شنیده بودند *

﴿ والله متم نوره ولوکره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات وامتحانات نتواند بود . وخدا ومقربان خدا که در نزد خدا هستند وجملهٔ آیات وآثارالهیه در نزد ایشان است هرکز بهواها ومیولات نفسانیه که جاهلان ومنکرانراست رفتارنتوانند کرد . این است که بحضرت خاتم رسل ومتبوع جزؤوکل فرمود ﴿ ولاتتبع اهواءهم ﴾ وآنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی الیّ ﴾ ودرخاتمهٔ این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت الابشرا رسولا ﴾ منزه است پروردکار من آیامن بجزبشر رسول هستم . ودر آیت دیکر فرمود ﴿ ما کنت بدعا من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح درهنکامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما بر سردار بر آورده شد یهودان میکفتند ایلیارامی خواند ومیکوید ای ایلیاچرا مراترك نمودی چرامرا نجات نمیدهی به بینیم آیاایلیابفریاد او میرسد . وعیسی خدا را میخواند واکر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم می یافت او و یا مانند اورا بدار نمی توانستند کشید ۰ ودر آن حال نیز قدرت بر هر کونه رهایی ازدست آنها و بر هلاك نمودن آنها داشت وتوانا بود ولیك از جانب خدا مأذون نبود واراده الله بر آن متعلق نشده بود ۰ پس مانند یهودان نباید کفت که چرا معجزی که مادر نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبیا نیاورد ۰ و چرا کفتند که بجز علامت یونس بن متی معجزه بر من داده نشده است باآنکه آیات ومعجزات درنزد خدا است * ۰

درخصوص معجزات واظهار وعدم اظهار آن و بیان معجزه حقه که از جانب خدا است و آنچه بسحر وشعبده و باستعمال علوم چهارکانه که لیمیا وسیمیا وریمیا وهیمیا است آورده میشود ۰ ودر تحقیق اطوار واوضاع وحقایق وصور وظواهر وبواطن این امور که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیه وظلمانیه کذاشته شده است ۰ وهمچنین اخبار از مغیبات وتصرف در مکونات که بریاضات حقانیه ویاشیطانیه میشود ۰ ودرخصوص سایر متفرعات براین مطلب بزرك در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند ﴿علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل﴾ یا ﴿افضل من انبیاء بنی اسرائیل﴾ تحقیقات عجیبه و بیانات بسیار بلند توانی یافت ونمونهٔ آن بیانات در کتب ومؤلفات اسلامیه موجود است وطالبان را طریق رجوع بر آنها مفتوح است *

حقایق امور وتحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا واولیا وآنچه مشابه معجزه وخرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کمی تواند دانست که از اهل وحی وشهود اخذ کرده وازسر خلقت موجودات آکاه ومبادی ونهایات مصنوعات رادانسته باشد ۰ ومارا بااینکه دراین مقام دست رسایی نیست واین نامه را اساس بر اختصار است ونیز شرح وبسط آوردن دراین مطلب دربیرون ازموضوع سخن خواهد بود همانا اشارت برنوع سخن بنحواجمال برای ارباب الباب کفایت کند *

بر مستمعان خدا جوی وخداشناس که آینه های ادراك ایشان مطالب وبیانات الهیه را باستقامت بینند صاف هویداست که اهل عناد ولجاج بعلت ناراستی واعوجاج که درمرآیای دلهای ایشان است مطالب صحیحه وبیانات حقه ومعجزات باهرات الهیه را نار است ومعوج بینند *

عیسویان این معنی را در بقیهٔ کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام ومنکران ملل که با انبیاء عظام در قرون ماضیه داشتند توانند فهمید . واز طوایف یهود که در انکار عیسی وبشارتهای عیسی وکرامات ومعجزات عیسی بچه کونه جحود آوردند واصرار کردند وتأویل نمودند نیك توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که بر کنده باد * عیب نماید هنرش درنظر ﴾

ازهمین یك سخن صاحب کتاب که درحق معجزات باهرات حضرت فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل وبی انصافی را آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب وامثال او همچنانکه ازهیچ جای درامر دین خدایی آگاه نیستند . از معنی نبوت ورسالت وازاقتضاءات مقام عبودیت بندکان حقیقی واز اسرار مخاطبات دوستان ویکانکان واز نکات عالم وصل واتصال نیزبو بی نبرده اند . پس چکونه توانند قدم بمیدان تحقیق در امر دین کذارند بکدام وحی والهام اتصال آوردند وازکدام روح القدس برسدند ویا ازپرشد کان بروح القدس فهمیدند *

مأخذ سخنان ناقص وابتر آنها بجز از خیالات وتوهمات خود شان نتواند بود . حال انجیل وتورات ایشان رامعلوم کردی وعدم اتصال سندآنهارا که بقیهٔ ازاحادیث حواریان ویامعلمان مجهول الاحوال است بجای محکم الاساسی دانستی . ومع ذلك بی وجودمبینه وتفسیر کنندهٔ که ازجانب خدا مخصوص ومنصوص باشد کلمات الهامی

وکتب آسمانی را صاحبان هوا وشهوات تفسیر نتوانند کرد وتأویل کنند کان که بگفتهٔ شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل و تصرف کنند مسموع القول درامر تأویل وتفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خرد منددان هوشیار بکمتر تدبری معلوم است ۰ و در اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان درخصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم ۰ مسند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته ومحکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغکوی دست تغییر درکتب و روایات آنها نهاده اند ومتن کتب آنهاکه بمنزلهٔ کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود ۰ یعنی هرکاه بی تحریف وتغییر باتصال سند بدست مامیرسیدی شاهد بر پریشان کویی ایشان است ۰ واکر انصاف بدهند حقیقت کار را چه درخصوص معجزات باهرات وچه در وقوع بشارات ازمسیح واز جملهٔ انبیا درحق پیغمبر آخرالزمان وچه درظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی وکفر وشرك وجهالت جهان را فراکرفته بود وچه درمقهور داشتن آن صاحب الملك والملكوت بت پرستان وکفار را باظهار معجزات ومعجزهٔ باقیه وقاهرهٔ خود وشکستن شوکت کفر وظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران کذشته ازآن خبرداده بودند وچه درنهادن ناموس بزرك وشریعت استوار در روی زمین وچه در راستی ودرستی او واطوار وآداب آن صاحب خلق عظیم وهمچنین جملهٔ احکام خداشناسی وخداپرستی ویکانکی خدارا از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی ۰ واکر نصاری یعنی عیسویان درانکار این کار لجاج وعناد کنند کار تازهٔ نکرده اند ﴿ ولیست باول قارورة کسرت فی الاسلام ﴾

﴿ فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر ﴾

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند ودر ظلمت بزرك شدند همواره درتکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریت نوشت *

﴿ معیاردویم ﴾

سید بزرکواریکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل درعهد خویش ومظهر آیات بینات ومبین علوم ظاهر و باطن بودی دررسالهٔ حجة البالغه که درسنهٔ (١٢٥٨) هجری درارض اقدس کربلا درخصوص تعیین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی نوشته اند ورسالهٔ بسیار مختصری است وعربی وفارسی اورا طبع کرده‌اند . دراین مطلب حاضر باختصار اشعارفرمودند که تیمنا ترجمهٔ آن رامی نکاریم زیرا که عبارت بزرکان دین را اثری مخصوص دردل تواند بود *

﴿ وفیکم والا فالحدیث مخلق * وعنکم والافالمحدث کاذب ﴾

میفرمایند واما سخن شما که از قول شیخ نصرانی کفتید که پس از آن یامولانا آغاز کرد ﴿ یعنی آن شیخ که میخواست سید محمدرا هدایت براه تنصر کند ﴾ بذکر معجزات عیسی علیه السلام تا آخر کلام شما . پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی کفته است وبتحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی واورادر نزد خدای شانیست عظیم وقدری است جلیل واواشرف انبیا است . پس ازچهار کس از اولوالعزم واومثل قائم است از آل محمد ﴿ یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مژدهٔ ایشان بابراهیم داده شد ﴾ واوحی وموجوداست وباآسمان چهارم بالارفته در بیت المعمور جای کرفت . واو ازحاملان عرش است واز بعض ظهورات او بینا کردن نابینایان وشفادادن مبروصین و برا نکیزانیدن زمین کیران وزنده کردن مرد کان است . ومقام آنجناب بالاتر

وبزرکتر ازاینها است وبالاترازآن است که نصاری کویند وماکوییم ٠ ولیك نصاری بشناسایی شایسته اورانشناختندواورا توصیف بغیرصفت او کردند و بعلامت دیکرعلامت ازا وآوردند کاهی اورابخدایی موصوف داشتند وکاهی ابن الاهش کفتند وکاهی او رایکی از تعینات خدا دانستند ٠ وماننذ اینها از سخنان مزخرف درحق اوذکر کردند ٠ مکرکسانیکه تابعان شمعون الصفا شدند وآنجناب رابدینکونه توصیف کردند٠ که او بندهٔ خدا و رسول خدا وروح خدا است که بمریم آنرا القا کرد ومثال اودرنزد خدای مانند آدم است که آنرا از خاك آفرید واورا کفت ﴿ کن ﴾ واو موجود ومتکون شد واوعلیه السلام درفخر ودرشرف بالا ترازآن است که ماکوییم وجمله کویند کان از طبقهٔ رعیت کویند واین امر واضح است وشکی درآن نیست وشبههٔ برآن وارد نیاید٠ ولکن عیسی استنکاف نمیکند از اینکه نبوت او بنبوت نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود واویکی از رعیتها وامت آنحضرت باشد *

﴿ لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله ﴾

سخن شیخ نصرانی که کفت واما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد ٠ ولکن معجزتی از او نقل شده است اما چکونه معجزاتی که یا ازقبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیك حیلت که قوهٔ بشریه ازعهدهٔ آن برمی آید و یاآنکه ازچیزهایی بود که شهود حال نداشت و یاآنکه ازاموری بود که محال است آوردن انها وعقل آنهارا بعیدمیداند مانند ﴿ انشقاق قمر ﴾ که حکایت کرده اند وهمهٔ اینها بطوری است که اعتماد بان نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است باطل وسخنی است مجنث وزائل ٠ اما اینکه کفت محمد علیه الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیرآمد کدام معجزه است هویدا وآشکارتر از قرآنی که اکرجن وانس برآن اجتماع کنند مانند آن را نتوانند آورد ٠ اکرچه همه آنها معاونت همدیکر را نمایندوکدام معجزه بود عیسی را که تساوی باین معجزه کند کجا مانده که اقوی تر

از آن باشد . پیدا است که ابراء اکمه وابرص رابساهست که راه شبهه بازمیکردد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق افتاده است ازبعض اطباء که مردهٔ تازه را زنده کرده اند . اکرچه آنچه بمعجزهٔ عیسی اورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی برنمی دارد مکر بقراین دیکر بخلاف قرآن که همان حروف والفاظی است که هر کس از عرب انرا استعمال میکنند وکثیرة الدو را نست . وچیزی است که برلسان جاری است ماده ومایهٔ آن هوا است وصورت آن تقطیع حروف است وضم بعضی ازآنها بربعض دیکر واین سهلترین انچیزها است که برای هر کسی باشد . ومع ذلك کله آورد آن رسول خدای یك تألیف وترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن مانند آن وتحدی کرد برایشان وکفت ﴿فأتوا بسورة من مثله﴾ که اکر بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود وحجتش منقطع کردد باوصف این احدی نتوانست یکسوره ازمانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام خودرا برآن مسلك . بعلت اینکه قرآن هرکز شبیه ومانند بکلام مخلوقات نشود . نه بکلام منثور ایشان ونه منظوم ایشان ونه خطب ایشان ونه مانند آنهارا ازاطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن مانند انسان است هر کاه کسی توانست خلقی مانند انسان بیاورد قادر برآوردن یك سوره ازمثل آن تواندشد . وچون نتوانستند والی الابد نیز قادر برآن نتوانند شد وخدای ایشان را متمکن از این کارند اشت . بعلم یقینی واعتقاد قطعی حقیقی دانستیم وقطع کردیم که قرآن معجزه ایست که جملهٔ معجزهٔ صادر نزدآن پست شد . واز آوردن مانند آن طبایع وغرائز کنك آمد . واین معجزی است باقی ومستمراست تاروز قیامت . وکدام معجزهٔ ازمعجزات انبیا است که مستمر وباقی باشد بدوام نبوت او . واین کار بجزدر پیغمبر مادر هیچکدام از پیغمبران بحصول نیامد . ودراین حال انکار معجز بودن آن یا ازکمال نبودن انصاف ودخول درظلم واعتساف است . ویا آنکه ازکمی ادراك وفهم وضعف معرفت ونادانی برمواقع اشیا

بعد از این بیانات در بیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه در میزان گذشته از من شنیدی ﴿ کان همه آوازها از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند پس هرگاه انکار کنی دیگر معجزات آن حضرت را وسعت نیست ترا در انکار قرآن . زیرا که آن معجزی است آشکارا تر . واگر مرا در این امر تصدیق نکنی پس مانند آن را و یك سوره از مانند آنرا بیار . و یاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس وجن وساحران وکاهنان واهل جفر جامعه واز هر چیزی که امید واری برای حصول این مطلب از آن توانی داشت . اگر چنانچه آوردی مانند آن را نبوت آن پیغمبر را باطل توانی کرد . واگر چنانچه مبنای کار بر پیروی کردن احتمالات بدینگونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد وهیچ رسولی را شریعتی برقرار نخواهد گردید . پس مطلق دین را باید سلام گفت ﴿ ودین ودینداری را بخدای باید سپرد ﴾ واین امری است واضح وانکار آن مکابره بر ضروریات و مصادمه بر بدیهیات است ✽

اگر بر پیغمبر ما بابر خواستن بشمشیر را عیب جویند هرگاه از جهت این است که نبوت اینگونه اقتضا را ندارد . پس از روی تحقیق دانستی که پس از اظهار معجز همین ﴿ یعنی حکم جهاد وجنك با کفار واهل انکار ﴾ از مقتضیات نبوت است . وگرنه تمامی حدود وتعزیرات وقصاص وآنچه بدان ماند باطل میشد وبطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن احکام مزبوره ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت بدوام آسمان وزمین برقرار خواهد بود ﴾ واگر از جهة این باشد که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار را کرد . واگر مبنای کار بر این باشد که هرچه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت گردد نبوت جمله انبیا باید باطل شود . بعلت اینکه عیسی زن نیز نبرد و سایر انبیا از آدم تا بخاتم همه تزویج کردند . وعیسی را اولاد نبود وجمله انبیا را فرزندان واولاد بودی . وهمچنین است سایر احوال واوضاع .

که مر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای
بیاورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضاءات انبیا و مصالح
رعیت و مانند آنها باختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری
آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت وخرق عادتی که با تحدی مقرون
باشد . ولی احکام قتل ونهب واسیر کردن وقصاص واقامهٔ
حدود بجهة جنایات ومعاصی معلومه وتعزیرات وتمامی این امور
از اقتضاءات پیغمبری است واز فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود
وقائم نگردد . وگاهی بعضی از انبیا برحسب مصالح رعیت خودشان
مأمور ومکلف شوند باوردن جملهٔ آن امور همچنانکه ابراهیم
وموسی و پیغمبرما علیه وعلیهم السلام کردند . وگاهی مصلحت
در آوردن بعضی از آن امور وترك بعض دیگر باشد همچنانکه
یحیی وعیسی علیهما السلام نمودند *
اما سخن شیخ نصرانی که گفت معجزات پیغمبرما یا از قبیل آن امور بود
که بیك حیلتی که قوهٔ بشریه از عهدهٔ آن توانستی برآید ممکن بودی
آورده شود . نمیدانم کدام یك از معجزات را مقصود کرد هر گاه مقصودش
قرآن است کدام حیلت در حور بشریت از عهدهٔ آوردن مانند آن برآید .
پس چرا آن حیلت را بکار نبردند ونمیبرند ومانند آن را نیاوردند وخلاصی
از ذلت وخواری نجستند وعار وشنار را از خود برنداشتند . واز دادن
جزیه بدست خود بحالت ذلت ﴿ که بطرزی مخصوص که علامت
ذلت بود میدادند ﴾ رهایی نیافتند . واگر از آن معجزات سایه
نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن
در آفتاب سایهٔ از آن جسد انور نیفتادی . یا تسبیح کردن سنگ ریزه
در دست مبارك اورا . ویا ناله کردن درخت خشك شده از فراق
آنحضرت را . ویا تأثیر کردن پای شریفش درسنگ خاره ونماندن
اثر آن در ریك نرم وخاك وگل را . ویا ارتفاع و بلند نمودن آنحضرت را
از هر کسی که با او ایستادندی که برحسب انظار واقفان با آنحضرت
آنحضرت بلندتر از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارك

ایشان نمیکذشتندی ﴿ زیرا که آن حاکم بر جمله کائنات بهترین آدمیان است که در توریة کفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جملهٔ طیور وحیوانات وجنبند کان در روی زمین ودریا وهوا حکومت وسلطنت نماید ٠ ورعیت وانمی رسد که برتری برحاکم خویش کیرد ﴿ ومامن دابة فی الارض ولاطائر یطیر بجناحیه الاامم امثالکم ﴿ ویاجوشیدن آب از چاه خشک را که آب آن فرو رفته بود بسبب آب دهان مبارک آنحضرت که با آن چاه انداختند ٠ ویاشکافته شدن ایوان کسری درشب ولادت اورا ٠ ویاخواموش شدن آتشکدهٔ فارس ٠ وفرورفتن دریاچهٔ ساوه رادر آن هنکام ویامانند آنهـا را ٠ معجزاتی که هرکز آنها را احصا نتوان کرد واحدی را استقصای آنها ممکن نیست ٠ پس کدام حیلتی است در خور قوهٔ بشریه که دراین امور مذکوره هست ٠ ودر معجزاتی که موسی وعیسی آوردند آن حیلتها نتواند بود *

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴿

تاکی باحق وراستی عنادمیکنید واز حق وراستی دوری میورزید

﴿ کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة ﴿

واما سخن شیخ نصرانی ٠ که درخصوص معجزات کفت که ٠یا از قبیل محال است که عقل آنرا بعید میشمارد مانند ﴿ شق القمر ﴿ کدام محال است درانشقاق قمر وبدونیم شدن آن ٠ هرکاه ازجهت این است که خرق والتیام روانیست پس این مطلب را دربسیاری از مباحث خود مان مبرهن داشتیم که این هردو در فلک جائز تواند بود ٠ وبرفرض عدم امکان از انشقاق قمر خرقی والتیامی لازم نخواهد آمد ٠ که ستاره قوهٔایست متألف وعارض شده برجسم فلک وتمیز وسواشدن این قوه موجب خرق والتیام نخواهد شد *

واین مطلب را ازروی تحقیق دربسیاری ازکتب ورساله‌ها ومباحثات خویش مبین ومبرهن داشته ایم هرکس بخواهد رجوع بانها نماید ٠ که مرا باوجود کثرت اشغالی که دارم وبعلت تبلبل بال

وزحمات سفر بسبب حل وارتحال که مراهست زیاده بر آنچه آوردم وسعت مقال نیست . ولی در آنچه گفته شد علیل را شفا است وتشنه را سیرابی است *

﴿ والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ﴾

واگر از جهت این است که نصاری ویهود در کتب خود شان آنرا ننوشتند ودر دفترهای خود درج نکردند . اگرچه این یکی دلیل بر محال بودن مطلب نیست . پس میگوییم که سابقا برای تو بیان کردیم ایشان محو کردند وبر داشتند از کتب سماویه آنچیزی را که دلالت بر نبوت پیغمبر ما وجانشینی جانشینان واولاد او ﴿ که دوازده سرور موعود در توریة است ﴾ داشت . ودر این حال چگونه مینوشتند وثابت میکردند معجزات وآیات وبینات او را . که هرگز منکر معاند نمیگوید وذکر نمیکند چیزیرا که خصم او بسبب آن غالب شود . واما تصدیق کنند کان نبوت او پس حقا نوشتند وگفتند وواضح نمودند . واینک کتب تواریخ مطالعه نمای ونگاه کن تا آنکه عیانا مشاهده کنی . ونیز در قرآن مذکور است واگر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾ اگر میتوانستند انکار میکردند ولکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکهٔ آن بزرگوار که از ذریت طاهرهٔ سروران دین است وسمی ﴿ سرور هفتمین ﴾ از دوازده سرور مبشر در کتب سماویه که عالمترین علمای امت پاک در عهد خویش وصاحب دویست مجلد تألیف ومظهر آیات وکرامات بودند . وچه مناسب گفت عبد الباقی افندی موصلی رحمة الله علیه قطعهٔ را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان بداهة انشا کرد *

﴿ او ینزل الروح ابن مریم حاکما * فی امة المختار جد القاسم ﴾

﴿ وبها ابن موسی والجواد حفیده * وبها ابن موسی الکاظم ابن القاسم ﴾

چون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که در کتاب مذکور

درخصوص پیغمبری را سنین ودر وضین دستور العمل ادراك وتصدیق وتکذیب تواند بود آورده اند درطی معیار دیگر ترجمه کنیم . زیرا که کلام ملوك ملوك کلام است *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هرگاه کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست . یا این است که پروردکار خودرا توصیف میکند بصفات کمالیه وتنزیه مینماید او را از اوصاف نقیصهٔ امکانیه . وثابت میکند براو سبحانه محاسن افعال را وتنزیه میسازد او را از قبایح اعمال . ونیز او خود از سلسلهٔ شریفهٔ معروفه است ومردی است کریم الاخلاق وطیب الاعراق . مؤتمر است ﴿ یعنی بجا آورنده اوامر است ﴾ بدآنچه امر میکند . ومنتهی ﴿ وترك کننده است ﴾ چیزهایی را که از آن نهی میکند . بشریعت خود عامل است . وعابد است پروردکار خود را وزاهد وتارك است غیراز خدا را . رضای او را طالب است و بمولای خود راغب . ویا آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد . واز عیوب ونقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکند براو جهل وکم وکیف وحدود وقرانات واوضاع واتصال وانفصال وحرکت وسکون ودیگر صفات امکان را . ونیز خود مؤتمر نیست بدآنچیزی که امر میکند ومنتهی نیست از آنچه نهی مینماید . پس هرگاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اگرچه از خوارق عادات چندان بیاورد که بجز خدای شمارهٔ آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح درفصل سیزدهم انجیل مرقس گفت زیرا که مسیحان دروغگوی وخبر دهندگان کاذب ظاهر خواهند شد وعلامات ومعجزات خواهند آورد بطوری که اگر ممکن میشد برگزیدگان را نیز گراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما گفتم ❁
ولازم است حکم کردن براینکه آنگونه خارق عادات سحر است وشعبذه است ومخاریق وحیله‌ها وتمویهات است . کهاز استعمال علم سیمیا ولیمیا وریمیا وهیمیا آورده میشود . زیرا که ادعای اودلیل بربطلان اواست . وآنگونه توصیف او بروردکار خود را دلیل بر کذب اواست . بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را وعامل نشدن او بر آنچه در شریعت خویش است دلیل است برعدم وثوق او برآن . پس شکی نیست در اینکه اوکذاب وخبیث است .
وجایز نیست التفات کردن براو واعتماد آوردن براو وبرسخن او . واعتنا نمودن بچیزی از مرام او . ولازم نگرفته است که این مرد جامع باشد جملهٔ اوصافی را که دروجه ثانی گفتیم . بل هرگاه یك خصلت ازآنها دراو باشد در لزوم اجتناب کردن ازاو واعراض جستن ازاو والتفات نکردن براو کفایت کند . زیرا که دعوی اورا دلالت مستقله برابطال اوهست . وهرگاه از قسم نخستین باشد پس موجود بودن صفات حسنه دراو وسمات وعلامات حقه برای او در تصدیق نبوت ورسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها ناچار از امتحان واختبار کردن او است باظهار معجزات وآوردن خارق عادات تاآنکه از جانب خدا بودن اومعلوم گردد ودانسته شود کهخدا اورا فرستاده است . بعلت اینکه در اخلاق وآداب او وتوصیف اوخدای را چیزی نیست که منافی نبوت اوباشد ودراینحال واجب است اختبار او باآیات بینات ودلالات ظاهرات .
وبمطالبهٔ خرق عادات اگرچه بزرك وعظیم باشد . زیرا که آن را ازپیش خود نمی آورد بلکه بقوهٔ الهیه که پروردگار او بوی عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ❁ چنانکه عیسی گفت که این کارها ازمن نیست بل عامل آنها ربی است که مرا فرستاد ❁ وخدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند کرد اگرچه عظیم وجلیل ودشوار باشد . پس هرگاه اقتراح

ومطالبه کنند از او خرق عادتی را و آوردن یکمعجزهٔ را واو بیاورد آن را بی آنکه حیلت وچارهٔ بکار برد یا آنکه تفکر وتدبر وطلب مهلت نماید و بمحض خواستن واقتراح آن را بیاورد ومقرون بتحدی نماید ﴿ یعنی بکوید که این برهان پیغمبری من است واکر تصدیق ندارید مانند آن را بیاورید ﴾ پس شك وریبی در این نیست که او از جانب خدا است . وکسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است که خدای در وغکوی را تصدیق نکند واغرا بر باطل ننماید . زیرا که هرکاه اواز جانب خدای نباشد ودر آنحال چیزی که دلالت بر بطلان او کند موجود نکردد لازم آید که خدای اغراء بباطل کرده مخلوق خود را مهمل وسر خود کذاشته باشد وآنها را بحیرت انداخته باشد ومر خدا را هرکز این کارها جایز نتواند بود *

واکر کوییم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع ومنع کافی تواند بود . میکوییم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود که این احتمال در هر حال جاری کردد . ولازم آید که خدای سبحانه بندکان خود را در حیرت وکمراهی کذارد . والحاصل هرکاه آن شخص ادعای نبوت را کرد وخارق عادات را آورد وبتحدی مقرونش داشت وکسی بمقام معارضت نتوانست برآید . لازم است که قطع وحکم کرده شود براینکه صاحب آن خارق عادت همان پیغمبر خدا است یقینا وبلا شك . وآنچه از خارق عادات آورد بی شبهه سحر وخیانت نیست *

در باب این قاعدهٔ کلیه را وبرخدای شاکر باش . وبسوی راه حق سلوك نمای اکر طالب آن هستی . که بتحقیق برای تو در این مختصر برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها وواضحترین واشکارا ترین طرق را . واکر انصاف بدهی وکوش بداری در حالتیکه شاهد وبینا باشی در این مطلب هرکز محتاج بچیز دیکر نخواهی بود . پس نیك بفهم آنچه را که بسوی تو القا کردیم *

﴿ والله خليفتي عليك ﴾

این است بعضی از بیانات آن بزرگوار که در رسالهٔ حجة البالغه درامر ادیان باختصار نوشته اندو ما آنرا تبرکا خواستیم در این نامه بیاوریم . وهرکس جویای مزید بصیرت باشد برسالهٔ مذکوره رجوع نماید *

﴿ معیار چهارم ﴾

مرد هوشیار وخرد مند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسهٔ عالم اسلام بترجمه آوردیم دستور العمل دین وعقاید خویش را براستی تواند گرفت . وحال انجیل وتوریة حاضر وپریشان گویی آنهـا ونسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت وبندگان خاص وپیغمبران پاك داده اند معلوم کرده عظمت قرآن وجلالت شان آن برهان الهی را بادیدهٔ روشن ودل پاك آز آلایش مشاهده تواند کرد . وتواند دانست که بجز دین اسلام درنزد خدای دینی نتواند بود *

﴿ ان الدین عندالله الاسلام ﴾

چه فائده وچه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت ومخاطب من که یك روی جمعیت پروتستانی باحالت انکاراست گوش شنوا میداشت . ومن گذشته از موانع دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب واسرار دین در این نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر وباطن اسلام وآداب اسلام وشرف اسلام ونتیجهٔ اسلام مجملی در اینجا برای تو بیان میکردم *

﴿ مدح توحید است بازندانیان * گویم اندر مجمع روحانیان ﴾

میخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاورم . ولیك نه از اطوار فصاحت الفاظ ومعانی وبیان وجزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار در اینخصوصها نوشته اند . ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است وگوش

روحانی که منظر توجه روح القدس تواند بود شایستهٔ استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس براستی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ﴾

خیال نکنی که ملائکه یاروح القدس تنها بحواریان مسیح وایمان آورندگان با آنجناب نازل میشدند یاآنکه تنها ایشان را تسدید وتأیید میکردند که اگر مراتب خلقت وطبقات سلسه های وجود وتفاوت نبودن در آفرینش خدای وسایر اطوار این مطلب را بنحویکه علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی وبفهمی . خواهی دانست که وجود تو چگونه گوهر گرانبها است که بخاك وگل آلوده اش کردی . ودل تو چگونه آیینهٔ جهان نمااست که برنگ آلایش جهان مکدرش داشتی . روح القدس وملائکه آسمانها وعلویات را احاطه کرده اند وتو از ایشان غافلی . یك گوشه ازآیینه را پاك از کدورات کن تانمونهٔ جمال پاکان را مشاهده نمایی *

﴿ ان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا ﴾

﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین وتعین اول واسطهٔ کبری ونبی مطلق ومبعوث شده برکافهٔ مخلوقات است . ورحمت کلیهٔ کبری خدا است که خدااو فرمود ﴿ وماارسلناك الارحمة للعالمین ﴾ وچون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنکام هست شدن آن تعین اول که وجودش مقدم بر زمان وزمانیات است نازل برآن وجود مقدس شد . پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانیه را نازل کرد بعالمهای پایین که قدرت خویش را برآنها وازآنها بنماید . واسما وصفات خود وادلهٔ حکمتهای خود را برآنها آشکار کند . وچون آنهارا هادی وراهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق وصاحب ولایت مطلقه برای بشارت وانذار با ایشان بود آن صاحب الریاستین

که نور المشرقین والمغربین است والواقف علی الطتنجین . درمنزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل کردید برای ایشان بیان وتعلیم فرمود . وقرآن درآن عالم انوار نوری بود لامع وضیائی بود ساطع . درهیئت انسانی کامل الشخص ودردست خویش عصایی ازنور داشت . واهل آنعالم جمله بدینحال وصفت بودند . وقرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را و بیان قرآن راشناختند . وفهمیدند بقدر یکه استعداد داشتند وبهر کونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس ازآن عالم بعالم ارواح نازل شدند و نبی مطلق وکتاب همین نیز بعالم ارواح آمدند . وتاین عالم معنی آیت کریمهٔ ﴿ وکذلك اوحینا الیك روحامن امرنا ﴾ برامت مخفی بود . تا آنکه آن روح جملهٔ ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود وبیان کرد وتعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقتی دیکر باآفریدن خدای واحد که بجز اودر وجود مؤثری نیست وبرآن معلم الهی ماخلقت ازخلقت تواند کفت درانسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی وبیان را براو تعلیم و یادمیدادی که انسان را مالك وبملك کرداند ومقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که معجزهٔ آن واسطه نخستین الهی است اکر یك نادانی تصور در الفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بکوید . ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشدزیرا که تعلیم قرآن فرع برخلقت انسان است . والحاصل تدبر درمعنی مذکوره نموده بعالم ارواح مناسبت جوی ودرست بفهم که مقصود من از این تفسیر درآیت کریمه چه بود ﴿ وماهو بالهزل ﴾

پس ازآنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خودرا از علم کتاب برداشتند . درمنزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح وعالم ذر

دویم آمدند در آنجانیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای انهابیان فرمود • وقرآن در این عالم نوری بود سبز برنك اهل آن عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی • وپس از اینعالم انسان بکون ناری درمرتبه چهارم نازل کردید وقرآن درآن عالم نوراحمر بود • که از شدت صفای حمرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند وقرآن نیز برنك آنعالم نوری بود لامع تابعالم خاك وجهان صورت ومثال آمدند • وآن حقایق کامله دراین خاك تیره که آخر منازل است مستور ومودوع شدند • وقرآن دراین عالم برنك نور اخضر ومایل بسیاهی ظاهر کردید *

﴿ سیاهی کر بدانی نور ذاتست * بتاریکی درون آبحیات است ﴾

وچون هر مرتبه ازمراتب راکه قرآن طی میکرد مراتب اولی در باطن میماند • وهمان ظهور آخری پیدا وظاهر بود • این است که قرآن راشش بطن وشش باطن دراین مرتبهٔ اخری موجود کردید *

چون درآن هنکام که انسان بعالم ترابی رسید ومعنی آیت کریمهٔ ﴿ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین ﴾ تمام شد آن عالم ترابی نیزدر کمال استقامت بود وکواکب در شرف خود شان بودند • وطالع دنیا سرطان بود • ودر آنوقت آفتاب در وسط السماء بود وهنکام ظهر بود ومقام ظهور الهی بود • وجملهٔ اهل آن عالم درآن محشر حاضر وقائم بودند • تا آنکه بتقدیر عزیز علیم از حرکت افلاك وکردش کواکب وپیشی کرفتن شب ظلمانی بر روز روشن وتحقق اقالیم وحصول بعد کامل از خط استوا • تغییر درخلقت انسانی حاصل آمد • وآن فطرت پاك آلایش پذیرفت ومتبدل شد • ودراو ظاهر کردید اطوار اختلاف وایتلاف وخفا وظهور وقوت وضعف ومرض وصحت ولاغری وفربهی وکوچکی وبزرکی • وهمه اینها برآن خلقت بسبب مشتهیات وخواهشهای ظاهری آنها راه یافت اکرچه برخلاف خواهشهای حقیقیه آنها بودی • وبدینموجب عرضها را حکم غالبیت درایشان ظاهر آمد وآنکونه

امراض مختلفه در ایشان متمکن شد · ودرآن حال قرآن عظیم الشان برای هدایت وارشاددر قالب الفاظ وعبارات وحروف وکلمات واوضاع ودلالات چنانکه توان دیدلباس ظهور را پوشید · زیرا که جهانیان را درآن حال آلودکی یارای تحمل از نور را قدس وفیض مقدس لطف الله علی العالمین وخیرة الله فی السموات والارضین علیه الصلوة والسلام نبودی · بعلت اینکه اضمحلال وتباهی درآنصورت بروجود ایشان راه میبافت وممکن نبود که آن نبی مطلق بغیر صورة عالم ایشان ظاهر کردد · زیرا که حکمت الهیه باطل می کردید مانند اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مکر ازپس پرده وازوراء حجاب · وبدین جهات آن‌هادی کل هردو وحی الهی را ازپس پرده بجهانیان میبایستی برساند · این است که قرآن نیز ازپس پرده برحسب اقتضای زمان ومکان متشعب ومتفرع کردید بر ﴿ صحف آدم وصحف نوح وصحف ابراهیم وتوریة موسی وانجیل عیسی ﴾ بطوریکه طبایع اهل هر زمانی دراقتضاءات حال ولسان مقتضی میشد *

تاآنکه نورالهی آشکار شد وظهور حق پدیدار آمد وبنیهٔ جهان نضج کرفت · بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم ونبی اعظم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم را توانستی کرد · وقرآن نیز نازل کردید بااوچنانکه می بینی باالفاظ وعبارات واشارات وتلویحات که برحسب اقتضای عالم قشور وظواهر است · ودراین مقام قرآن را هفت بطن وهفت باطن پیدا کردید *

واما آنچه مفسرین درمیان ظاهر الفاظ ومعانی واطوار فصاحت وموارد کلام وحدود وقرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند واز بسیاری آنچه درهمین تفسیر ظاهری است عددآنهابشماره نیاید · پس تمامی آنها بقدر افهام ومدارك خود شان وبرحسب استعدادی که داشته اندبیان کرده اند · وکرنه امر قرآن عظیم است پس قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد ودیکر وجه را

شامل نکردد ویا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد . یا آنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد . ویا آنکه اختصاص بوقت وزمانی یا اهل ومکانی داشته باشد . زیرا که کلام خدای همیشه زنده است ومانند درخت میوه دار پاکیزه درهرآن ثمر میدهد باذن خدای تعالی وسخن خدای را مرك وتباهی روی ندهد *

لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه تنزیل من حکیم حمید

ای برادران من این سخنان باریك راکه ازقلم من میخوانید ازمن نیست بل از مکاشفات ایمانیان وازفیض روح قدسی است که روشنائی پرتوی از لمعات انوار الهیه بواسطهٔ ایشانم بغیراستحقاق رسیده است . ومحض اشارت برآن مقامات عالیه نمونهٔ کمی برای شمادراینجا آوردم اگراستعداد دارید وخواهان هستید اینك کتب ورسائل مقدسه که علمای دین مانوشته‌اند وبیان میفرمایند . خصوصا کتاب شرح القصیده که ازقلم سید سند بزکوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله شانه شرف ترقیم یافت ودر شرح بیتی که ذیلا میشنوی در امر قرآن قدیم بعضی ازاسرار رابیان فرمود *

هذا الزبور وذلك التوریة والا * نجیل بل هذا القران المنزل

قرآن یعنی همین الفاظ وآیات پاك نوری بود ازانوار قدس درتحت حجاب واحدیت وآن قدیم وسر قدیم است . واین همان نقطهٔ نورانیهٔ الهیه است که درجملهٔ عوالم ومقامات ظاهروهویدا کردید *

قدطاشت النقطة فی الدائره * ولم تزل فی ذاتها حائره

محجوبة الادراك عنها بها * منها لها جارحة ناظره

سمت علی الاشیاء حتی لقد * فوضت الدنیا مع الآخره

چون اهل این جهان تاریك بجزاز عالم محسوسات ادراك معنیهای باریك ولطیف رانتوانند کرد . برای ظهور آن نور قدیم الهی درقالب الفاظ مثلی بیاوریم که مطلب رابادراك مانزدیك نماید . نمی بینی درخت میوه دار بزرکی راکه شاخ و برك ومیوه‌های آن ترابعجب آورد ازیك حصهٔ تخم است که درحال نخستین آن شاخ و برك وثمر رادرآن نتوانی دید .

نمی بینی ماست و پنیر وروغن وسرشیر واقسام آنچه از شیر حاصل کردد چکونه درغیب شیر بود ٠ ملاحظه کن پنهان بودن صورت انسانی رادرباطن نباتات واوراق وبرکها ومیوه هاودرختها وحبوبات وطعامهـا ودر آنچه دردهان تو بجهة خوراك است ودر کیلوس وکیموس ودرعروق ورکهـا ودراعضا واجزای تو تا آنکه منی شود ونطفه در رحم مادر کردد ونطفه علقه وعلقه مضغه پس عظام شود پس ازآن بمقام اکتساء لحم رسد وآنکاه بعد ازظهور دراین صورتهـای کوناکون آنصورت الهیه پدید آید *

﴿ فتبـارك الله احسن الخالقين ﴾

الحـاصل اکرد راین نامه بخواهیم کمی از اوصـاف ومقامات کلمـات الهیه بیان کنیم نه مارا یارای چنان بیان اسـت ونه زمان را اقتضای آن ونه اهل را استعدادی بدآنکونه مشهود است *

ای کروه پروتستان وای برادران هوٰهای نفسانی چرا زحمت کشـیده بیهوده اتلاف زندکانی را درتألیف کردن آنکونه کتابهـا میکنیـد ٠ پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید ومجاناً بمردم میدهید ٠ واکتفا براینهمـا نکرده ضعفـا را تطمیع بمـال دنیوی مینمـایید ٠ معلمان وواعظان دراطراف می کمارید بخیـال اینکه یکعوام بیچارهٔ را غرور دهید وکول بزنید وبطریقهٔ خویش داخل کنید ٠ چرا مینویسید وترجمه میکنید اینکونه کتابهـا را که مایهٔ رسوایی خودتان است ٠ اعتقاد شما مکر این نیست که محمد بن عبـدالله قرآن را خود ساخت وآوردن مانند آن بسی آسان است ٠ ومیدانیـد که اعظم معجزات که اسلامیان بدان توسل جوینـد قرآن است ٠ ومیدانید که اهل این زمان داناتر وعالمتر وبا قدرت تر از قرنهای کذشته است ٠ ومیدانید که مردم بنـدکان درهم ودینـار هستنـد ٠ ومی بینید که دشمن ملت اسلام غیرازشما همـه جای دنیا را فراکرفته است ٠

﴿ از بهر شکست دل من بسته صفی * یار از طرفی و روزکار ازطرفی ﴾

بدین همت که شما هستید واکنون درعرض مدت پانصد سال تقریبا

درهمه جای دنیا بروز کرده وبهر ملتی دستی یافته آید • پس چرا اتفاق نمیکنید براینکه چاره کار را یکدفعه نمایید • ملتهای مختلفه را جمع آوری کنید واستعانت ازآنها جوئید یاری بخواهید ازعرب وازغیرعرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید یك سوره تنها ازمانند قرآن بیاورید • ودروغ آن پیغمبرراظاهر سازید وحجت اسلام را باطل دارید ونفس اسلامیان را قطع کنید • ودین محمدی را رسوانمایید • وهمینکه این کار شما صورت گرفت یقین بدانید اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلغا خواهند بود وسایرین بالطبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعه بدین راه آسان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را یك کلمه ویك کله بان نمی سازید • لکن این نکته را هم بشما بگوییم که کله بانها نمی گذارند شما گوسفندان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراك دلیل این کتاب نویس را درابطال امر قرآن به بینید که مینویسد مزدار نام گفته است که ممکن است کسی مانند قرآن کلامی بیاورد • حال آنکه مرتد بودن مزدار واعتقادات سخیفه اورا که میگفته است خدای راد روغگویی و کذب ومانند آن جایزاست خود میداند • ومیداند که این تجویز گذشته ازاینکه مفید بحال اونیست لازم نگرده است که بمزدار نسبت داده شود بل خوداو و برادران اومانند این سخن را نیز توانند گفت ولی گفتن تا کردن دوتااست • ومانند این است که مثل من کسی بگوید من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یاآنکه مانند کلیم چوبی را اژدرها سازم وازسنگ خاره چشمه ها جاری سازم لکن کووکی وچگونه ؟ *

میگوید فلان انگلیسی گفته استکه مقامات حریری ومقامات همدانی افصح ازقرآنست • وبمانند این سخنان که هیچ خردمندی درمقام انصاف وحق شناسی تکلم باینگونه سخنان را جایز نتواند

دید خواست درفصاحت واعجاز قرآنی که حال آنرا باجمال دانستی راه ابطال پیدا کنند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالاپوش نبوت خاتم الانبیا علیه السلام است ازیکهزار ودویست وهشتاد وهفت سال پیش تاامروز بندای فصیح وآشکار بمسامع جهان وجهانیان میرساند وتحدی میکند . که من برهان محکم ومعجز باهر برآن صاحب ملکوت جهانم که عیسی ویحیی مژدهٔ نزدیکی آن را آوردند . هرگاه انکار ازاین معنی دارید جملهٔ جهانیان ازجنی وانسی واز پیدا وپنهانی اتفاق کنید ومعاونت بهمدیگر نمایید ویك سورهٔ کوچکی ازمانندم بیاورید وچون نتوانستید والی الابد بدوام ملك خدای نیز نخواهید آورد ومقتدر نخواهید شد . پس از پیروی هواها وشهوات نفسانیهٔ خویش اعراض کنید واز بیعت وتبعیت بشر پردوری جویید . وبیایید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه برسانم . وبیایید بسوی شریعت حقه وآیین محکم اسلام وآن اتفاق وزحمات را که درمذاهب مختلفهٔ خویش دارید باتفاق بااسلامیان دردین پاك اسلام تبدیل نمایید . که بسبب این اتفاق شما با ایشان دین خدای قوت گیرد واستحکام پذیرد . ادیان مختلفهٔ بت پرستان ومذاهب متنوعهٔ مشرکان ازروی زمین برداشته شود . بی دینان وملحدان را بازار گمراهی واضلال کساد گردد . جاهلان ونادانان علم دین بیاموزند . وبعلت این همراهی شما بااسلامیان علی التدریج کار توحید وخدا شناسی وخدا پرستی بالا گیرد وعلی التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید . وظلمات وتاریکیها مبدل بروشنایی ونورانیت شود . ملکوت خدای چنانکه درآسمانهاست دراقطارربع مسکون انتشار واشتهار یابد . ومورد تحسین خدای وآفرین مقربان اوشوید . واگرباوصف دانستن شما حقیت دین اسلام وراستی شرع محمدی را ازروی هوا وهوس وبمقتضیات عادات وطبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید واعراض نمایید

وزر و وبال دیگر گراهان جهان وجملهٔ بت پرستان و بی دینان وجاهلان براو زار انکار وکفران شما افزوده شود • ومع ذلك ازاین مخالفت وانکار شما واز اصرار شما درعناد ولجاج خویش ضرری برحال من وبرحال اسلام واسلامیان وبرخدای اسلامیان نیز متصور نخواهد بود *

﴿ ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پروتستانی درتفسیر آیت کریمهٔ ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ وغیرآن وقوف واطلاعات خود را بیان کرد وخواست بگوید که درقرآن ازمعجزات نبویه مذکورنکردیده است واین آیات دلالت بروقوع معجزات ندارد • پس سخنی است منافی باانصاف وموافق بابی اطلاعی • درصفحهٔ (٢٣٢) شروع بتحقیق کرد ودرتفسیر آیات مذکوره تحقیقات خودرا بجای آورد • ومزهٔ کار در این است که عبارت کشاف را بتغییروناتمام ذکر کرد و پنداشت که آنچه در تفسیرانجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم بایدبکار برد • وماعبارت کشاف راتنهادر اینجا نقل کنیم وباقی سخن رابادراك هوشمندان محول داریم که تطویل کلام دراین مقام برای امثال مؤلف زایداست ﴿ ترجمهٔ عبارت زمخشری در کشاف چنان است ﴾ که از بعض مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است که ماه در روز قیامت بدونیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد وکافی است دررد برآن قرائت حذیفه که وقدانشق القمر گفته است • یعنی ساعت نزدیك شدواز علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق ماه بدونیم شدچنانکه گویی ﴿ اقبل الامیر وقدجاء البشیر بقدومه ﴾ امیرمی آید و بتحقیق مژده دهنده بقدوم اوآمد • واز حذیفه روایت

شد که اودر مداین خطبه خواند وکفت آکاه باشید که قیامت نزدیك
کردید و بدرستی که ماه درعهد پیغمبرشما بدونیم شد ۰ تمام شد ترجمهٔ
زمخشری ۰ اکنون اکر کسی بخواهد رجوع بعبارات میزان
الحق مذکور نماید وبه بیند چه میکوید و بفهمد چه القامیکند *
ترجمهٔ ظاهری وتحت اللفظی آیت کریمه ومابعد آیات آشکار میکوید
که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است
وبهیچ وجه دلالت برانشقاق قمردر روز قیامت نتواند داشت ۰
زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیة یعرضوا
ویقولوا سحر مستمر ﴾ در روز قیامت اکر ازجانب خدای همچنان
آیتی ظاهر کردد چنان میدانم که اعراض وانکار نتوانند کرد ولب
بکفتار ناصواب نتوانند کشود وخدا را متهم بآوردن سحر مستمر
نتوانند ساخت ۰ نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان رانیز در
این عقیدت باخود شریك میدانم چنان است ۰ واکر پروتستانها
ورفیقان ایشان برخلاف ما کویند جواب آنها باخدای توانا است
وما را بجز این نیست که این سخن زورایشان را نیز بسائر سخنان ایشان
عطف کنیم واین مصراع را که درغیراین موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم برسر نماز های لرستان ﴾

بامزه تراین است که میکوید اکر بالفرض قبول کنیم که شق القمر
بوقوع آمده است درآن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بودزیرا که نه در
خودآیت ونه من بعد کفته شده است که این امر بوسیله وجهت
محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش
کفته است *

کاش یکی ازاین مردمی پرسید که ترابآیین پروتستانی خودت سوکند
میدهم هرکاه در قرآن میکفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد
وواضح وآشکار این معجزو دیکر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد
۰ آیاتبوت اورا تصدیق مینمودی ومیکفتی که چون صریح کفتند
که شق القمرومعراج وسایه نداشتن وتأثیرنکردن اثرپای مبارك اودرخاك

وريك وجا كردن آن در سنك خاره ومانند آنها معجزات آنحضرت است وبايد قبول كرد · شخص تراكه مؤلف آنكونه ميزان الحق هستى نميدانم لكن ازروى يقين شهادت ميدهم براينكه كفار بديدن آن آيات واضحه وبديدن معجزه بودن خود قرآن جحود وانكار كردند · كفار اين زمان بشنيدن سخن از آنمعجزات چكونه ايمان آورند مكر آنكه عنايت غيبيه آنهارا هدايت كند ٭ وروح قدسى بدلهاى ايشان بدمد وپرده را ازدلهاى ايشان بردارد وچشم وكوش ايشان شنوا وبينا كرددپس ازآنكه كور وكر بودند ٭

﴿ صم بكم عمى فهم لا يرجعون ﴾

درخصوص آيت كريمهٔ ﴿ ومارميت اذرميت ولكن الله رمى ﴾ تفصيل ديكردر ذيل آيت مزبوره آورد كه پس ظاهراست كه ازچنين الفاظ غير معينه نزد عاقلان وعارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد شد · نهايت بنابر مضمون احاديث مفسرين مى نويسند كه درغزوهٔ بدر ياحنين محمد يك مشت ريك كرفته بطرف لشكر كفار انداخته است چنانچه چشمهاى ايشان ازريك پرشده آنها هزيمت فاش يافته بودند · وميكويند كه آيت مزبوره اشارت بدين واقعه دارد لكن بااحاديث ماراچه كار مباحثهٔ ماباقرآن است وبيان معجزه باتفصيل وتعيين از قرآن خواسته ايم نه از احاديث · تاآخر سخنان او كه براين بنيان سست خويش متفرع ساخته است ٭

ودرصفحهٔ (٢٣٣) نيز مانند اين سخن را آوردكه ميبايست درقرآن يكى يكى معجزات نبويه را بشمارد چنانكه معجزات موسى وعيسى وحواريان وغيرهم در تورية وانجيل بتفصيل بيان شده است ٭

اكرچه باوجودمعين بودن حال انجيل وتورية محتاج بتفصيل دادن در اين مطلب نيستيم ولى اينقدررا براى برادران ايمانى يادآورشويم · كه اين بيچاره ازوضع انجيلهاى خود شان غافل شده اند وندانسته اند كه اكرانجيل حاضررامعتبر وصحيح توانيم دانست بمنزلهٔ احاديث اسلام

تواند بود . وهمان متن عبارات واسم مؤلفين آنها كه با آنها يعنى با انجيلها ونامه ها ورساله ها وغير ذلك است شاهد صدق براين مطلب است . وواضح است كه ﴿ متى ولوقا ومرقس ويوحنا ﴾ وديكران آنهارا در بيان سر كذشت عيسى وتاريخ احوال واطوار آنجناب نوشته اند . اقلا انجيل مريم وعيسى را كه ازجمله هفتاد وهفت انجيل منسوبه بآنجناب وحواريان وتلاميذ ودعوت كنند كان راستين ودروغين بود ودرميان اين عيسويان بكلى متروك وغير مصدق است مى آوردند واستشهاد ميكردند بازوجهى دراين كونه اعتراض ميتوانستند داشت *

﴿ درهمين انجيل لوقا درفصل نهم ﴾ نوشته اند كه عيسى بدوازده حوارى امر كرد كه بدهكده هارفته انجيل را بايشان ياد دهند وتبشير نمايند . ونيز هنكاميكه يحيى شاكردان خودرا نزد مسيح فرستاد وازحال اوخبر كرفت آنجناب درجواب رسولان يحيى كفت . انجيل را به بينوايان وعظ ميكنيم . ودرجاهاى بسيار ازانجيل حاضر ازاينمقوله سخنان وارداست . پس واضح است كه انجيل آسمانى وانجيلى كه مسيح آنرا تعليم ميكرد ياشاكردان را براى تعليم آن مأمور ميداشت غيراين انجيلها ونامه ها ورساله ها وغير ذلك است . كه بالاتفاق جمله آنها بعد ازمسيح عليه السلام نوشته شده است . ويقينا درآن انجيل كه عيسى رابود بيان احوالات حاضره خود مسيح يامعجزات اونبود مكر بعضى ازخطابات الهيه ووعد هايى كه درخصوص اووايمان آورندكان بآنجناب بود . واخبار ازكذشته وآينده وازقصص انبياى سلف وانذار ازترك دين وشريعت . ومواعظ ونصايح وآداب واحكام ظاهريه وباطنيه . واطوار شريعت وتهذيب نفس ونهى ازقبايح اعمال وبيان مشكلات آن قوم . والحاصل جمله آنچيزى كه برحسب اقتضاى اهل وزمان ووضع اموراسباب اصلاح امت توانستى بشود درانجيل اصل بودى . واين سخن راهيچ منصف آكاهى انكار نتواند كرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار امم و کتب منزله بر انبیا و رسل آگاهی ندارند که اگر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تاکنون اسامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتابها بودند واطوار امتهای ایشان وآنچه راکه بسران کتابها آورده اند برای تو بیان کنند *

والحاصل کلیهٔ کتابها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل کردید وبیشتر اشعار بر آنها در مبحث نسخ شریعت کردیم * شش کتاب است * که اینها اصول کتب سماویه است وآنچه بدیگر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل کردید یکصد وچهارده و بیک روایت یکصد وسیزده کتاب است که نوشته اند . تمامی آنها توابع صحف وکتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان * آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد * علیه وعلیهم السلامند وقرآن اصل واس واسطقس است برای صحف وکتب منزلهٔ بوره چنانکه بیانی ازاین مطلب را شنیدی *

باالجمله سخن دربیان معجزه هابود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب کتاب را بشمارد . وهیچ عاقلی این سخن را نمیگوید که پیغمبر حاضر معجزات بیاورد وکتابی که ازجانب خدای یاازجانب پدر یا ومبرسد مشتمل باشد بر بیان همان معجزات که پی در پی ازاو ظاهر میشود . باین معنی که خدا یاپسرخدا بگوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی . یاپسر گوید من در فلان وقت ودرفلان مکان فلان نابینارا بینا نمودم . ازاینگونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب وقیافت ووضع یال وکوپال ونطق ومقال این طایفه رایعنی منکران دین مبین را که می بینی ومیشنوی وقعی وعظمی در مرحله نخستین ازایشان مشاهده مینمایی . وچون تأمل کنی وتعقل ورزی همانا قالب انسانی را دارند وبس . بعینه حکایت آن نسناس است . که زیرکانش کلماتی چندیاد دادند ومتاع تاجر بیچاره را بردند وآن حیوان را ترک نمودند . وهرچه تاجر گفت این خدام

توانجا رفتند آنحیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که ۰ ببرند وبه بیند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *
این بیچارگان بهمان تفصیل که مبین کردید کلماتی از کذشتکان بدست آورده ونام آن را انجیل وتوریة کذاشته اند ۰ و بقول خواجه نصرالدین آنقدر کفته اند که کویا برخود شان نیز مشتبه شده است ۰ وهرمطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسك بهمان امام زادهٔ ساخته خود شان میجویند ۰ وبا آن سخنان مجعوله بینیان خود شان درمطالب واهیهٔ خویش دلیل میکویند ۰ که درفلان ایهٔ فلان انجیل یافلان ایهٔ فلان نامهٔ فلان معلم عیسوی کفته شده است ۰ که خدا برسه کونه است مثلا ۰ اسم است وفعل است وحرف زیرا که کلمات برسه قسم است ۰ کاهی خدا راجسم کنند کاهی کبوتر سازند کاهی بدار کشند کاهی شراب مینامند ومیخورند وکاهی نان میکنند وهضم میدهند کاهی خدارا پسر یوسف نجارمیسا زند کاهی تولید اورادرآخور میکویند ۰ والحاصل ازپریشانی ایشانم پریشانی پیداشد وپریشان نوشتم وعذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند کهآخرشب است واول صبح *

اطف السراج فقدطلع الصبح

جان کلام این است که بیرون ماندکان از خانهٔ اسلام درآغاز دین وعقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه وتوحید او تعالی است درغلط مانده اند ۰ چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم وچون دربنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود ۰ این است که درامر توحید تفکر وتدبر بسیار باید کرد وخدا را باید شناخت ۰ تا آنکه اطوار بعث رسل وانزال کتب واصدار معجزات وجملهٔ اوضاع دین وآیین دانسته شود ۰ وازاین است که بزرکان دین مبین فرمودند *

اول الدین معرفته وکمال معرفته التوحیدله

کلمهٔ توحید

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فاتح وخاتم پیغمبران وحامل هیئت الهیه برتمامی موجودات حبیب خدا وعبد خدا ۰ جهانیان را دعوت برآن فرمود وبرای اثبات واستقرار آن دعوت هرگونه محنت واذیتهارا از جهال ومعاندین تحمل نمود وغب الامر چنانکه مقرر بود شمشیر جهاد وقتال را بر آنها نهاد همانا کلمهٔ توحید بود که فرمود *

﴿ قولوا لااله الاالله تفلحوا ﴾

کاش معنی همین کلمهٔ طیبه را میفهمیدی و پی بحقایق وارواح میبردی ۰ وبیانات اهل حق را درك مینمودی باجمالت گویم که بیانات دراین کلمهٔ مبارکه ازچند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف وکلمات این کلمه است ودر آوردن استثنا وخصوص همین هیئت تألیفیه وتعیین جزء مقدر که آیاموجود است یاممکن ویامستحق للعباده ویاغیر اینها ﴿ دویم ﴾ درخصوص حروف این کلمه است وبیان بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ دربیان اصول این حروف در این کلمهٔ طیبه است که آن سه حرف است (ل ا ه) وباقی دیگر تکرار آن سه حرف است وبیان اینکه علت آن چیست و وجه آن کدام است وتکرر هرکدام بطور مخصوص ازچه راه است ﴿ چهارم ﴾ دربیان فرق مابین لااله الاالله ولااله الاهو ﴿ پنجم ﴾ دربیان باطن وسر این کلمهٔ مقدسه است ﴿ ششم ﴾ دربیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ درتأویل آن است ﴿ هشتم ﴾ درباطن باطن وسر سرآن است ﴿ نهم ﴾ درخصوص حقیقت لام وسر آن وحقیقت الف واطوار آن است ﴿ دهم ﴾ دربیان لفظ جلالهٔ الله وآنچه متعلق برآن است وآنچه بدان اضافت داده شود ۰ ودراین کلمهٔ طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع بربحثهای مذکوره است واین اوراق را گنجایش بیان وتفصیل آنها نیست *

﴿ فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون ﴾

بالجمله معجزات عیسی بجز از راه روایات ازبعضی از اصحاب آنجناب بایبزمان نرسید که حال آنها وحال روایات آنهانیز هنوز موقع صحت نتوانندیافت . وسخنان بسیار درخصوص خودایشان وروایتهایی که کرده اندهست . ودر خصوص وسایط وسندهای روایتهای ایشان ازهزار وهشتصد وهفتاد وسال پیش از این تا اینزمان ودر خصوص نسخه های اصلیهٔ آنها که هیچکدام ازنوشتجات ایشان دردست نیست . ودر خصوص اصلاحات وتصحیحات که درزمان سلاطین عیسویه درقرنهای نزدیك بعیسی برای برداشتن اختلافات ودیگر مقاصد ومنظورات که داشتند کردند . وهمچنین درباب ترجمه های آنها خصوصا درترجمه های پروتستانها که باتفاق جملهٔ عیسویان واسلامیان محل وثوق واعتماد نتوانند بود . ودر خصوص انجیلهایی که پنهان کرده اندبعلت اینکه اختلافات عظیمه درمیان آنها وبااین انجیلها پیدابودودر سایر اطوار واوضاع این انجیلها وفروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را دراین نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو بازاست که یکی ازاین اعتراضات تنها در موثق نبودن آن روایات کافی است . عجب ازاین است که در معجزات عیسی باینگونه روایات در این مدت طولانی باآنهمه انقلابات وباوجود داخل شدن معلمان دروغ گوی ومسیحان کاذب درمیان ملل عیسویه وباوجود دشمنی مانند یهود که غالب وقاهر ومحیل وتباه کنندهٔ دین خدای بودند وبدانگونه اختلال ظاهری وباطنی انداختن را در طریقه وکتب عیسی اقتدار داشتند . چنانکه درحق شخص مسیح ازهرگونه فساد کوتاهی نکردند . باهمه این تفصیل باید اعتماد آورد وخبرهای مرسل ومنقطع السند کذایی را باید قبول کرد . وازاینطرف معجزات باهرات خاتم پیغمبران را که همان آداب وشریعت طاهرهٔ او واطوار توحید وبیانات خدا شناسی . واوامر ونواهی او بی برهانی ازخارج بزرگترین دلائل وبراهین برحقیت آنحضرت وراستی شریعت

ظاهره ومستفیضه ودائمهٔ اواست ۰ وجملهٔ آن معجزات باتصال سند
از ثقات ومعتمدین بدایید در این زمان نزدیک بی وقوع صدمات
وانقلابات بدست مارسیده است باید انکار کرد ودلیل بر انکار را چنان
باید آورد که چون طائفهٔ نو ظهور پروتستانی یامانند آنها بعضی
از رسائل مرویه از معلمان مجهول الاحوال یاخود معلوم الاحوال را
انجیل نامیده اند ۰ ومعجزات مسیح یکان یکان درآن انجیل مشروح
ومبین شده است وقرآن اسلامیان که بمنزلهٔ انجیل است مانند انجیل
معجزات محمدی را علیه السلام بدانکونه تفصیل بیان نکرد ۰ پس
معجزات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید
معجزات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه
انجیل معجزات مسیح را مذکور میدارد *
نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را ونمیفهمی آنچه را که باجمال
برای تو میگویم باآنکه محتاج بتفصیل وشرح وبسط هستی *
آیات بینات ومعجزات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصهٔ
موجودات علیه السلام واز خلفای راشدین وآل طاهرین واصحاب
کبار ومؤمنین ومتقیان وعلمای اعلام ورؤسای شریعت مقدسه
آن قادر ترین مخلوقات ۰ درهر جزء زمان ودرعهد واوان ظاهر
کردید وظاهر است وظاهر خواهد شد ۰ درنزد اهل بصیرت
وایمان کالشمس فی رابعة النهار واضح وآشکار است ۰ واما نسل
شریر وزنازادکان چنانکه مسیح کفت علامات ومعجزات آسمانی را
نخواهند دید وقبول نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد *
جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص معجزات عیسی یهودان
چه کونه میکویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم کیرد ودر انکار
خود بر معجزات پیغمبرما براطلاعات خویش بیفزاید *
درخصوص معجزات دراین مختصر زیاده براین سخن را محتاج نیستیم ۰
در قرآن عظیم الشان مجملا ومفصلا بعضی از آیات ومعجزات بیان
شد ۰ ودر احادیث که بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد . واکر از معجزات دیکر انبیا چیزی باقی نماند مکر روایات وحکایات بحمدالله تعالی اعظم معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام حاضر وموجود وحی وناطق است *

﴿ میفرمایند ﴾

وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین *

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا *

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

﴿ معیار ششم ﴾

پرونستان صاحب کتاب سخنی دیکر درا ینمقام آورد که ضعفای نادان را بلکه مغرور دارد وحاصل آنکلام چنان است که اخبار قبل الوقوع در قرآن نیست . وتحقیقات غیرمنصفانهٔ خود را منتهی میسازد براینکه درهنکام وقوع سستی وضعف درلشکر اسلام درغزوات آیاتی را که دلالت برغلبهٔ اسلامیان میکرد میاوردی که بدآن سبب دل آنها را قوی کرداند همچنانکه هر جنکجوی لشکر کشی ازاین کونه تدبیرها در هنکام قتال وجدال بکار میبرد *
این مطلب نیز راجع بمطلب معجزانست وندانستن سبک دین وکتاب والهامات الهیه ویاخود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن وکفتن این کونه سخنان واداشت. اخبار قبل الوقوع باجمالات وازکارهای عمده درقرآن است . وبتفصیل دراحادیث معتبره وصحیحه که جهة صحت آنها راکفتیم مندرج است . اقتضای حکمت خدا واسرار الهیه ومصالح تکمیلات وسنت امتحان واختبار در تمامی ازمنه واعصار درمخاطبات خدای باپیغمبران خویش چنان بودی . کهاز امور معظمه

و یا از واقعاتی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یا بتفصیلی
که نیز بکجهة ابهامی داشتی اخبار میدادند · همچنانکه در تورية
وانجیل حاضر نمونهٔ آنها پیدا است · نه اینکه خدای تعالی جمله
آینده ها وو قایع ازمنهٔ مستقبله رایکان یکان به تعداد بیاورد ومشروح
دارد که در اینحال حکمت خدای باطل میشدی وسنت امتحان بندکان
که بزرکترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میکشتی · آیا نمی
بینید در میان اقوام وملتها وطوایف اهل ادیان ومذاهب چه
قدرها اختلاف وتباین پدید شد · ونبود مکر از تأویلاتی که در کلمات
والهامات خدای کردند · بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست
بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *
ای پروتستان برای تو مثالی از کلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه
بویی از عالم معانی بمشام تو برسد *
* در آخر فصل انجیل یوحنا * عیسی در حق یوحنا به پطرس
کفت که اکر من بخواهم که او تا آمدن من باقی بماند تو را چه
کار است · او این سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد
آنکاه این مطلب در میان برادران شایع کردید *
* پیلی * نام پروتستان کتابی درخصوص اسناد نوشته وآنکتاب را
در سنهٔ (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحهٔ (۳۲۳)
میکوید · غلط دویم که بعقدهای مسیحیه منسوب است این است · که آنها
امیدوار بنزدیکی قیامت بودند ومن یك نظیر دیکر قبل از اعتراض
بیاورم وآن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس کفت ·
تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب کفته است واثبات سهو وغلط را
بر حواریان وتلامیذ عیسی کرده است *
الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنك است واقبال بر سخنکویی
بسبب موانع ومشاغل ناموجود ودر آنچه نوشتیم ارباب الباب را
کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر کفتیم بیاد دارکه ادراك هر چیزی را مدرك یعنی آلت ادراك ازجنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را کوش الهی میشنود ودلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

❁ ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ❁

امااینکه کفت بجهة قوی داشتن دلها درهنکام جنك آیات آورده میشد این سخن نیز ظاهرالبطلانست. زیراکه اکر چنانچه پیغمبر برحق مأمور بجهاد و جدال شود ووحی آسمانی وعده فتح ونصرت رابراودهد بجزجاهلان و برادران شریر آن وحی واقع وآن الهام صحیح الوقوع را بد انکونه تأویلات ناشایست وتوجیهات نالایق تأویل نیاورند *

مکرازتوریة خودتان آکاهی ندارید که در جاهای بسیاراز اینکونه اخبار داله برفتح ونصرت داده شدمکردرفصل (٢٦)سفرلاویان به بنی اسرائیل کفته نشد که بردشمنان غلبه خواهید کرد ودرپیشروی شما ازشمشیرشمابرافتند. وپنج کس ازشماصدکس ازآنهاراغلبه کنند وصدکس ازشماهاده هزارکس ازآنهارامغلوب سازند . ونیز دشمنان شمادرمقابل شما ازضرب شمشیر شمابرافتند . اکنون اکر کسی بکوید که موسی خوداینهاراساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد ودرجنك مستقیم شوند . جواب صاحب کتاب چیست هرچه از روی انصاف درجواب کویندهمانا جواب اسلامیان نیزخواهد بود *

درمغلوبیت روم وغالب شدن آنهادرثانی که درآیات قرآنیه خبرداده شد میکوید . ازروی خورده بینی یعنی حدسیات بود . جواب این سخن نیزازمراجعت بکتب مصدقهٔ خودشان که ازآنکونه اخبار بسیارآورده است واضح تواند شد . ازعیسی که معجزات خواستندوکفت ❁ برمن معجزه داده نشده استمکرعلامت ذوالنون یونس ❁ درآنجاکفت که شماهم ازاین استدلال برصافی هواوخوبی آن یابارندکی خواهید کرد یعنی اکرمعجزات بیاورم واز آینده

خبردهم خواهید کفت که از روی خورده بینی وحد سیات است *
ومع ذلك قرآن عظیم الشان ازمغیبات وازوقوعات آینده بنحوی
خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراك آنهارا بر حدسیات محمول
نتواند داشت *
یکی در هنکام فتح مکهٔ معظمه است که یك سال بیش آیت کریمه نازل
شد وتفصیل آن در کتب تواریخ واحادیث وتفسیرها مضبوط است
میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم
ومقصرین لاتخافون ﴾ هرآینه بخواست خدای البته بر مسجد الحرام
داخل میشوید وسرهای خودرا میتراشید یعنی اعمال حج را
بجامی آورید وحلق وتقصیر میکنید پس از آنکه درسال اول محرم
شدید *
درآیت دیکر از فتح خیبر خبر داد حال آنکه نظر بظاهر اسباب
فتح خیبر از ممتنعات بودی . وازغنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان
رسید وآیت ومعجزه که درآن غزوه برای مؤمنین ظاهر کردید که
عبارت از کیفیت فتح خیبر است پس ازمأیوس شدن اصحاب از تسخیر
آن قلعه های استوار آکاه داشت *
چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است
که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند
﴿ لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ﴾
ودرآن روز حبیب خدای وحبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه
التحیة والسلام در آنجای حاضر نبودندی تا آنکه فرداشد *
اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح ونصرت راکدام سعادتمند
حامل خواهد بود . که ناکاه آنحضرت از راه رسید ودر چشم
مبارك اینان رمدی بود . وازآب دهان مقدس نبوی شفایافت وبیرق
اسلام رابردوش پاك نهاد . وبدان تفصیلی که شنیدهٔ در خیبر را
که عظمت وبزرکی آن رامیدانی ازجای برکند وبرهوا انداخت .
که چون برزمین آمد قلعه های خیبر بزلزله افتاد . وآنکاه مصراع

باب وآن باب مدينهٔ حكمت وعلم نفوت يد اللهی كرفت ودرميان خندق در هوا ايستاد · ولشكر اسلام رابد انسوی كذار داد · اين است آن علامت آسمانی كه بر كرامت رسول خدای ازآن سرور ظـاهر كرديد *

﴿ چنانكه ميفرمايد ﴾

﴿ لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فانزل السكينة عليهم واثابهم فتحا قريبا ومغانم كثيرة يأخذونها وكان الله عزيزا حكيما وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه وكف ايدي الناس عنكم ولتكون آية للمؤمنين ويهديكم صراطا مستقيما *

آيات بر مؤمنين كه موجب هدايت آنهـا بصراط مستقيم كرديد همان تفصيل فتح است چنانكه اشارت برآن كرديم · واينكه فرمودوكف ايدي الناس عنكم مقصود هم وكندان اهل خيبر است كه طـايفهٔ بني غطفـان وبني اسد بودند *

در آيت ديكر در خصوص قافلهٔ شام وحجـاز بود كه فرمود ﴿ واذ يعدكم الله احدى الطـائفتين انها لكم وتودون ان غير ذات الشوكة تكون لكم ويريد الله ان يحق الحق بكلمـاته ويقطـع دابر الكافرين ﴾ كه غير ذات شوكه قافلهٔ شام بودی وآن وعدهٔ الهيه درحق آنها انجاز يافت *

در آيت كريمهٔ ﴿ الم غلبت الروم في ادنى الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين لله الامر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء وهو العزيز الرحيم ﴾ تصريح فرمود براينكه روم درادنای ارض يعنی درزمين عرب مغلوب شدند · وپس ازآن درندك زمانی برفرس غالب آيند · چون فرس درآن زمان مجوسی بودند ورومیان عيسوی بودند ومغلوب شدن اينها بمشركان بمكه رسيد خوشحالی كرده بمؤمنان كفتند كه شما وعيسويان اهل كتاب هستيد وما وفارسيان ايمان هستيم وكتاب نداريم وبزودی ما · نيز برشما غالب خواهيم شد چنانكه برادران ما بر بردران شمـا غالب آمدند · وآنكاه كه اسلاميان را اندوه

پیداشد آیت کریمه نازل کردید که ﴿ من بعد غلبهم سیغلبون ﴾ تاآنکه فرمود
﴿ و یومئذ یفرح المؤمنون ﴾ وچون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام
که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفهٔ نخستین تعرض جست
که این کذب است وبیا باتو کرو کان بندیم ۰ که اکر این کار تا سه سال
دیکر واقع شد ده نفر شترماده من بتودهم و کرنه تو بمن عطا کن ۰
صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینکونه کفتکوی کروکان
با ابن ابی خلف دارم ۰ فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا نه سال است
و بد بموجب آنجناب بریکصد نفر شترماده نه ساله باپسر ابی خلف
رهان بست ۰ واو پس از برکشتن از غزوهٔ احد فوت کرد ودرسال
هفتم غلبه رومیان بر فارسیان اتفاق افتاد ۰ وخلیفهٔ صدیق از وار ثان
ابی بن ابی خلف شترانرا کرفت وبامر پیغمبری آنها راتصدق کرد *
واز اینکونه آیات که در آن زمان دلالت آنها بر اخبار آتیهٔ قریب
الوقوع آشکار بود واکنون نیز در نزد اهل ادراك وآکاهی
آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود ۰ وهمچنین از خبرهای
کلیه و وقایع عظیمه در آن کلام معجز نظام لایعد ولا یحصی است *
﴿ وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم
ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیأ ﴾ *
همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع
پیوست وخلیفه‌ها وجانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف
یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم وصاحبان ولایت وسلطنت
الهیه ۰ و برقرار واستوار کرد دینی راکه مرتضی است برای ایشان
تاآخر ترجمهٔ آیات ۰ واکر کسی در خصوص معجزات وآیاتی
که دلالت براخبار از امور آینده دارد آکاهی کامل را طالب باشد
رجوع بکتابهای مفصله وتواریخ مضبوطه که دربیان معجزات خاتم انبیا
وجانشینان آنحضرت است نماید ۰ وعلی الاجمال باید دانست که بجز
ازاهل عناد ولجاج احدی ازخرد مندان درحقیت اسلام وکلیهٔ معجزات

حضرت فخر انام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *

﴿ قد تبین الرشد من الغی ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

میزان الحق در این آخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت و دوزخ و مانند آنها است آورده. و گفت که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است. بدان طریق که هر لذت وعیش و عشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل با آن کند در آنجا یافت میشود. و واضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پاکی قلب و نیکی افکار بازداشته بخواهشهای نفسانی قوت و قدرت میدهد. و اینکونه بهشت لایق تقدس خدا وندی نیست. و در این مقام شرح و بسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات و بیانات الهیه و بی خبری از موارد کلام و رموز تخاطب و مدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات و غفلت از معانی حقیقیه و روحانیه آنها آورده است *

وهمچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۲) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه و نارا است خویش استدلال بر مطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها برخود او مردود است *

اگرچه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص معجز بودن الفاظ و کلمات قرآنی که جهان و جهانیان از آوردن مانند آن عاجز هستند و بودند و خواهند بود گفته شد. جواب تمامی اعتراضات او است و با وصف آن محتاج بهیچ کونه جوابی خاصه، بر منکر معاند نتوانیم شد. ولی در بیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق و سزاوار بخدا نیست و تقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد و برای فهمیدن کلیهٔ مقصود مجملا بقدری که لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یابعضی از قصه های انبیا
که در شریعت اسلام ودر کلام الهی است با کتاب طالموت وکمرا
وانجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن وقدح
برشریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور اعجاز دعوت براه خدای
میکند نتواند بود . اکر طالموت وکمرا یعنی شرح مسنا ومجموع
شرح ومتن یاانجیل عیسی سخنی موافق باالهامات الهیه بیاورند نباید
آنها را بمحض انتساب بطایفهٔ یهودان یافرقه از عیسویان مردود
بداریم که این شیوهٔ حقانیت وشعار اهل شعور نیست *
بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود وشرحهای
کتب مقدسه باعتقاد آنهااست که میکویند از جانب خدای درکوه
طور توریة بموسی داده شد واین روایات نیز باواعطا کردید .
وموسی بهرون تعلیم کرد وبیوشع والیعازار آموخت واز ایشان
باانبیا رسید . وبدا بید رسید بیهودا حق دوش ﴿یعنی مقدس﴾ واو
در قرن دویم میلاد مسیح درمدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد
کما کنون درنزد یهود معمول ومعظم است . واین کتاب مسنا را دوشرح
نوشتندیکی را دربیت المقدس درقرن سیم ودیکری را دربابل درقرن ششم
از میلادعیسی ونام این شرحها را ﴿ کمرا ﴾ نامیدند یعنی کمال
که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها وچون متن وشرح
دریکجا مجموح ومنضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ کویند *
این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند وعمده سبب دراین
دشمنی علاوه بردلائلی که دراین مطلب دارند این است که شمعون
نامی که میکویند صلیب مسیح را او برداشت وبدست او کرفتار
شد درطریق روایت وسلسلهٔ سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است
واقع بوده است *
بدین سبب نباید بیك کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد . وچون
چکونکی بهشت وفرشتکان وسؤال قبر وهفت طبقه بودن جهنم وخبر
اعراف وشهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر کناهان

بنی آدم وهمچنین آداب غسل وتیمم در جایی که آب نباشد وروزه داری . وتبیین خیط ابیض از خیط اسود که برای روزه ونماز صبح وقت قرار داده شده است . وهمچنین بعضی از حکایات وقصص انبیا که عیسویان با آنها معتقد نیستند ودرقرآن تصریح بر آنها شد . ومانند اینها که در اسلام مسلم شده درکتابهای مذکوره یهودان نیز هست . پس باید قرآن واسلام را انکار کرد بعلت اینکه باخیالات واوهام ماموافقت نکردند وباکتابهای یهودان که مارا با آنها عداوت ودشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیایید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید واز معانی وارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد ولجاج است که هرگونه فساد وتباهی را در روی زمین ودرهرقرنی ازقرون درمیان طوایف وملل احداث کرد . وهمان استنکار ظلمت مرنور را موجب ساری بودن کدورتها ونا وانیها ومرضهای ظاهری وباطنی درجمله جهانیان شد ودین الهی مستور ماندوراه خدا متروك وانبیا واولیا محجوب ومظلوم ومقهور شدند . اگر این گونه عنادها وانکارها نمیبود وپرده های بی انصافی واعتسافرا برچهرهٔ مقصود الهی نمی کشیدند . وکار را بجایی نمیرسانیدند که جهانرا شرك والحاد وجهالت فرا گیرد رحمة للعالمین را باشمشیر چه کار بود . به بینید وآگاهی جویید از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان آنگونه کتابها را درمقابل عیسویان بااخبار وروایات صحیحه ممزوج کرده موافق اوهام وافکار ناقصهٔ خودشان تألیف کردند . عیسویان ومعلمان در وغگوی وکراه کنند گان بامید ریاسات وبزرگیها علم دعوت را برافراشتند . ودرآن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . وانجیلها ساختند ونامها نوشتند وهنگامها برپا کردند . مجوسان دراین بین که این اختلاف عظیم را درمیان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند وخشنودیها کردند . وازآنطرف مشرکان وبت پرستان ودیگر طوایف غیر

تا اینکه آنهمه هرج ومرج آنها را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتند · تاکار بجایی رسید که ازدین وشریعت بجزنامی چیز دیگر باقی نماند · وآنگاه هنگام پیداشدن ملکوت آسمان برحسب بشارت یحیی وعیسی رسید وناچار ازشکستن شوکت باطل بشمشیرشد *

﴿ فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون ﴾

﴿ پطرس وصی عیسی در رسالهٔ خود میگوید ﴾ همچنانکه درمیان قوم پیغمبران دروغگوی بودند درمیان شما نیز معلمان دروغگوی خواهند بود که حتی عیسی را انکار کرده عقاید باطلهٔ مستحق برلعنت رابه پنهانی ادخال کنند و برخود شان هلاک عاجل را بیاورند وجمعی بیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند وشما را از روی طمع باسخنان ساخته خود شان بجای امتعه گذارند *

مبنای انکار اسلام درامر دین بمخاصمه وعناد شخصانی نیست · ومعلومست که درکتب وروایات اهل کتاب بل درکتب دیگر اهل ادیان سخنان حق وصواب هست که موافق باالهامات الهیه است · پس جملهٔ آنها را مصدق ومقبول باید داشت · وآنچه راکه مخالف باآیین توحید حقیقی ونالایق بحضرت احدیت ومقربان ذرکام الهی است که بهواهای نفسانی وازآثار وحیهای شیاطین است چنانکه میفرمایند ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جملهٔ آنها را مردود وغیرمقبول باید دانست *

﴿ کلام ربانی ﴾

لزوم تناسب مدرک رابامدرک اساس ادراک خویش کن وازاین یک باب هزار درازعلم را برروی خویش گشوده دار *

کلام قدیم الهی که بتوسط خلیفة الله علی العالمین بیغمبر مبعوث برهدایت جملهٔ کائنات درمیان امت اودیعت الهیه است · بلسان فصیح احکام دین مبین را بیان میکند · واطوار وآداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید وازاطوار دنیا وعقبی وازاوضاع بهشت ودوزخ آکاهی میدهد *
بیك کلمه جامعه سخن میکوید وشنوند کان بلغتهای کوناکون هرکسی بلسان خویش معانی آنرادرك نمایند واهل ادراك را دراین معنی عجب افزاید *
آنچه در ﴿ باب دویم ﴾ ازاعمال حواریان ازانجیل درعید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لمعان آتش محبت ازاثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . وآنهارا پرنمود وبسخن کفتن آغازکردند . وهرکس ازحاضران سخنان ایشان را می‌شنید وحیران وعجبناك میکردید . ودراینباب سخنان می کفتند وبیکانکان استهزا میکردند ونسبت مستی راابایشان میدادند . جملهٔ اینها ظهوری بود ازآیات قرآنی که در آنزمان بحواریان مسیحی جلوه کرشد *

﴿ هردم بلباس دکرآن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاك روحانی را بازنمی کنید که حال منکران قرآن را واستهزا کنند کان برآن را مشاهده نماید . وبدانید که اینان همان استهزاکنند کان بروح القدس وحواریان هستند که اکنون بلباس دیکر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس وصدای آسمانی بظهور دیکر درآمد *
این است معنی آنچه انجیل کفت که بسیاری ازپیشی کرفتکان واپس روند وبسی ازعقب ماند کان پیشی کیرند *

﴿ حضرعلی میفرماید ﴾

لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة ولتساطن سوط القدر حتی یصیر اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قد قصروا ولیقصرن قاصرون کانوا قدسبقوا *
کول نخوری که اینها عیسی وانجیل وحواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن درحق کلیم خدای اذعان

آوردند *

﴿ وكل يدعى وصلا بليلى * وليلى لاتقرلهم بذاكا ﴾

الحاصل چون (ميزان الحق) سخن از بيانات قرآنيه كه درخصوص بهشت ودوزخ ومانند آنها است بميان آورد ولازم بود از اطوار معانى كلام الهى شرحى دراين نامه آورده شود . ليكن حيف ازآن معانى است كه بكوش مستمع بى انصاف برسند وموجب مزيد حيرانى وجهالت او كردد بل برتمسخر خويش بيفزايد . مع هذا براى نمونه تنها يك لغت را درخصوص آيتى ازآن كلام حى وقيوم براى توبيا وريم تا آنكه بدانى روح القدس ازمنطق حواريان چكونه بيانات كوناكون را آشكار كرد *

بيچاره مؤلف ازاسلاميان شنيدكه قرآن هفت ياهفتاد معنى باطنى دارد . وچنان دانست كه اكر يك معنى را بكيريم معانى ديكر غير مقصود خواهد بود . وماسابقا اشعارى براين مطلب كرديم واكنون نيز كيفيت ذو وجوه بودن آرا كفتيم . واضح است كه جملهٔ معانى غير متناهيهٔ قرآن كه كليات آن برحسب طبقات موجودات هفت وبملاحظهٔ ظهور اطوار عشرو درهفت هفتاد شود مقصود است واكر اينكونه نباشد كلام حى وقيوم نيفت *

اكرچنانچه آيتى درحق يك قوم ويايك امرى نازل كردد وبعدآن قوم بميرد وياآن امر بانجام رسد وآن آيت بسبب تمام شدن آن قوم ياكذشتن آن امر بلامعنى وبلاحكم بماند . قرآن حى وقيوم نخواهد بود . ولكن قرآن حى است وشجرهٔ طيبهٔ الهيه است كه اول آن برآخرآن جارى است *

﴿ تؤتى اكلها كل حين باذن ربها ﴾

درآيت كريمهٔ ﴿ والسماء رفعها ووضع الميزان ﴾ يك معنى ظاهرى تحت اللفظى براى اهل ظاهر است كه آنها بجز ازلفظ رانمى فهمند زيرا كه كفتيم تناسب درميان مدرك بامدرك لازم است ولى درنزد اهل حقيقت وروحانيان قواعدى درتفسير قرآن هست كه آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تاچه رسد بآیاتی که از لفظ ولغت وحدود کلمات آن آکاهی ندارند . ونمی دانند اطوار آنرا ازمحکم ومتشابه ومطلق ومقید وخاص وعام ومجمل ومفصل واضمار واظهار وکنایات واشعارات وحقایق ومجازات ومقدمات ومؤخرات ومنقطع ومعطوف وحرفی را که بجای حرف دیکری است والفاظ عمومیهٔ که معانی مخصوصه ازآن مقصود است وبالعکس . ومطالب ومقاصدی را که بعضی از آنهـا در یك سورهٔ است وبعض دیکر در سورهٔ دیکر . واطوار ناسخ ومنسـوخ وآیاتی که نیمهٔ از آنهـا منسوخ است وباقی آن غیر منسوخ . وآیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است ونصف دیکر بدیکران . وآیاتی که ازقبیل ایاك اعنی واسمعی یاجارتی است . وآیاتی که لفظ آن برای قومی وارداست ومعنی آن برای اقوام دیکروآیتهایی که لفظ آنها مفرد ومعنی جمع است وبالعکس . وآیاتی که مخصوصا درحق یك سروراز سروران دین وآیاتی کـه عمومیت بر دیکر جانشینان پیغمبر دارد . وآیاتی که درحق ظالمان ومنکران واطوار آنهـا تاهنکام ظهور دولت حق وآمدن قائم آل محمد ومسیح کلمة الله ومانند آنها که تمامادر ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم بااین حال حقایق وارواح را همچنان کسی باوجود کوش عنادی که همراه او باشد چکونه خواهد فهمید . مکر آنکه کوش حیوانی رافروختـه وکوش مناسب بادراك حقـایق وارواح الهـیه بیـاورد *

﴿ والسماء رفعها ﴾ سماء بیك معنی حقیقی آسمـان پیغمبری وفلك نبوت مطلقه مخاطب لولاك . واسطهٔ ایجاد افلاك است علیه الصلوة والسلام . خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار واجرای آیین اختبار وامتحان آن آسمان نبوت الهیه را ازمیان مردم برداشت وبرتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا ومقام نقصان کرفتن آنجناب بود که بجهة تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه یحیی ومسیح مژدهٔ آن را دادند درعالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾

﴿ تابکمال آورد پایهٔ نقصان کرفت ﴾

﴿ ووضع المیزان ﴾ دراین جهان میزان دوکفهٔ کتاب الله وعترت را کذاشت وبامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بتمسك جستن بر آن میزان ومراجعت کردن بآن فرمود وفرمود *

﴿ انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ﴾

﴿ ان تضلوا بعدی ما ان تمسکتم بهما ﴾

مقصود ازعترت واهل بیت همانا سرورهای بشارت داده شدهٔ برابراهیم است چنانکه بیشتر بیان آن راشنیدی . واکردل آکاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهة نمونه آوردیم واکر مؤلف را استعداد شنیدن بودی درمعنی آیاتی که برای بیان انهار اربعه بهشتی وارد کردیده است بیاناتی نغزوباریك را میاوردم * ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم *

میکوید این آیات منافی باشان خدایی است وهمه لذائذ جسمانی است که انسانرا ازسلوك حقیقی بازمیدارد ﴾ *

کاش این بیچاره اقلا صدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التی وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهربا جسمانیان است باعلا درجهٔ بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند . وپس ازآن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ باآنکه دربهشت کناه نیست وبدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند . واکر بخواهیم یکی یکی آیات را دراینجا تفسیر کنیم وظاهر وباطن آنرا بقدر ادراك خود ومستمعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم ومقدمات چند ترتیب دهیم . وجنت رابدوقسم کرده هم بیان احوال جنت دنیارا که قرارکاه پدرما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دویم سفر تکوین درخصوص آن گفت که خدا جنت عدن را در فلان جای کاشت وآدم را که آفریده بود در آنجا گذاشت . ونیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی در انهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی مذکور داریم اگرچه بیگانه را نصیبی ازادراك آن معانی نباشد *

﴿ چهار نهر ﴾ در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی وروحانی از چهار رکن قبهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجریان روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است ودر زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده وحوضها پر شده است *

﴿ نهر دویم ﴾ لبن یعنی شیر گوارا که طعم آن تغییر نیافته است ودر اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهر سیم ﴾ خمر است لذة للشاربین که از میم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی از میم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که برحمانیت خود بر آن استوا واستیلا دارد از چهار نور که مبدء جملهٔ انوارند ترکیب شده است ﴿ نور ابیض ونور اصفر ونور احمر ونور اخضر ﴾ که تمامی الوان اصولا وفروعا از آن چهار حکایت آورند ومظهریت جستند . گلها ورياحين خاکیان را که در گلستانها وصحراها بینی از نهایات آثار آن گلهای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که در هنگام تصفیهٔ هوا با آمدن باران ومیل آفتاب از وسط السماء بواسطهٔ انعکاس آفتاب در آینهٔ هوا برحسب موقع ظاهر شود از همان چهار رنگ که از عرش با آفتاب رسید ودر شعاع آفتاب غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهارگانهٔ اطوار خلقیه است یعنی ﴿ خلق ورزق وموت وحیوة ﴾ چهار ملك است . جبرائیل ومیکائیل وعزرائیل واسرافیل *

در قبهٔ مقدسهٔ ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ سه ملك رئیس است وقبهٔ عرش را که مجمل ومحل اجتماع آثار آن قبهٔ مقدسه است چهار رئیس میباشد بتفصیلی که ذیلا می نکاریم *

﴿ رئیس اول ﴾ روح القدس است که سروران دین در حق آن فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا الباکوره *

﴿ رئیس ثانی ﴾ روح من امر الله است که در قرآن فرمود ﴿ یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی * ﴾ .

﴿ رئیس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی کفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسك ﴾ هنکامیکه خدای فرمود یاعیسی توکفتی که مرا ومادرم را دوخدای قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی کفت اکر کفته باشم تودانسته باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی ومن دانا نیستم بر چیزی که درنفس تست . وسابقا معنی نفس الله وروح الله وذات الله وبیت الله ومانند آنهارا بیان کرده ایم . واین نفس مقامش بالاتر از روح است *

﴿ رئیس رابع ﴾ روح علی ملائکة الحجب است که بیان این ارکان ورؤسای آنها وشرح اطوار ومناسبات ومقامات آنها در این مختصر مناسب نیست . ودر کتب علمای اسلام وبزرکان دین مبین مبین است . ومخفی نماند که رئیس کل وزعیم جملهٔ رؤسای اربعهٔ مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از یمین عرش است واول کسی است که میوهٔ نورس را از باغ اولیا در جنان صاقوره یعنی اعلی درجهٔ بهشت چشید *

﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود را بدآنها مثل داشت در جملهٔ عوالم غیبیه وشهودیه بظهورات مختلفه واطوار غیر متناهیه ظاهر کردید . بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات وعلامات الهیه است که در تمامی موجودات بر حسب استعداد مراتب آنها جلوه کر کردید *

﴿ وبمقاماتك وعلاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ که اسم اعظم الهی است درهر عالمی ازعوالم وجود لفظا ومعنا وذاتا وصفة باطوار گوناگون ظاهر گردد انهار جاریه از کلمات چهار گانهٔ آن نیز بتعدد مراتب موجودات واطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت ٠ وهمین چهار است که سرآن درموجودات واشیاء جاری وبهمه جای ساری گردید *

ارکان عرش وحاملان عرش والوان ارکان عرش که مبدأ جملهٔ انوار وروشنا ییها واصل همهٔ الوان ورنگها است ٠ چهار است *

بیت المعمور که در محاذات عرش رحمانی ومظهر آثار فیوضات ربانیه است ومکان روح الله عیسی است ٠ مربع الارکانست *

خانهٔ کعبه که مطاف آدم ابوالبشر درمحل آن شد وبتعلیم جبرائیل اعمال ومناسك حج را باداب اسلام درآنجا بجای آورد وآن صفی الله درصفا ومروه درمروه ایستادند ودرعرفات همد یکر را شناختند ٠ وآن خانه بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء والمرسلین واسمعیل پدر پیغمبر آخرالزمان بنا کرده شد ٠ واکنون قبلهٔ اسلامیان ومطاف طوایف ایمانیانست ٠ مربع الارکان است ٠ وآن خانهٔ خدا درمحاذات بیت المعمور است *

اساس دین خدا که اسلام است ٠ کلمات چهارگانه است که از ﴿ تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر ﴾ خدای آگاهی دهد * سبحان الله * والحمدلله * ولااله الاالله * والله اکبر *

ارکان دین وایمان حقیق چهار است ﴿ توحید * ونبوت * وولایت * وتولا وتبرا ﴾ لااله الاالله * محمد رسول الله * خلفاء رسول الله اولیاء الله * اوالی من والوا واعادی من عادوا *

همچنین است اطوار ظاهریه که دراین عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * وچهار بودن طبایع * وچهار بودن فصول سال * وچهار بودن کلیات ریاح * که صبا وجنوب است ودبور وشمال *

توحید خدای سبحانه برچهار گونه است که ذیلا مینگارم *

﴿ توحید ذات ﴾ ازآیت کریمهٔ ﴿ لاتتخذوا الهین اثنین انما هواله واحد ﴾ *

﴿ توحيد صفات ﴾ ليس كمثله شيء وهو السميع البصير *
﴿ توحيد افعال ﴾ هو الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شيء سبحانه وتعالى عما يشركون *
﴿ توحيد عبادت ﴾ فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا *

راهبي از راهبان نصاراي نجران از يمن باتفاق زن راهبه خدمت ﴿ سرور هفتمين ابو ابراهيم موسي روحي له الفدا ﴾ آمد وبراي شرفيابي از حضرت ايشان استيذان كرد وبفرداي آنروز رخصت قبول يافت . پس بخدمت آنجناب رسيد وازمسائل ومطالبي كه داشت سؤال كرد وآخر چيزي كه پرسيد اين بود . كه خبرده مرا ازچهار حرفي كه در آسمان است واز تفسير كنندهٔ آنها واز چهار حرفي كه بر زمين نازل شده است . فرمودند چهار حرف اولي ﴿ بقائم آل محمد ﴾ نازل كردد وتفسير كنندهٔ آنها اواست ونازل شود برا وآنچه بر پيغمبران نازل نكرديد . واما چهار حرف دويمي را براي تو بيان كنم پس ﴿ نخستين آنها ﴾ لا اله الا الله است باقيا ﴿ ودويمين آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ وسيمين ازآنها ﴾ خلفا واولاد پيغمبر است ﴿ وچهارمين آنها ﴾ ايمان آورندكان وتابعان ايشان است . كه ايشان ازما هستند ومااز رسول خدا ورسول الله از خداي سبحانه است . پس راهب بهمان چهار كلمه ايمان آورد وشهادت داد ودرحق مؤمنان بطهارت وپاكي كواهي كرد وكفت . وانهم المطهرون المستبدلون ولكم عاقبة الله والحمد لله رب العالمين *

پس آنجناب ايمان اورا پذيرفت ويكدست لباس مرآن راهب راخلعت داد . يعني جبهٔ ازخز باقيمت وپيراهني ازپارچهٔ قوهي ويك طيلسان ويك چكمه ويك كلاه سركه درحديث بعبارت قلنسوه وارد است . آنكاه نماز پيشين را بجاي آوردند ومرراهب را فرمود ختنه نماي عرض كرد اختتنت في سابعي . وچون كتاب حديث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما دراینجا نیاورده اکتفا برمحل شاهد کردم *
وازاین فقره آخری واضح است که امرختنه درمیان خواص عیسویان معمول بوده است اگرچه بعلت تغییر دادن معلمان دروغگوی که درشریعت موسی وعیسی بدعتها نهادند متروك شده بود *
الحاصل بیان جمله اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد دراین مختصر نخواهد گنجید . وجمله این انهار درهر مقامی ازمقامات مثالی ازبرای بهشت خدایی است که درحق آن فرمودند *

فیها مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر

پس بهشت خدارا منحصر بیك گونه بهشت نباید کرد . که هشت درجه بهشت درعالم جسم است ومطابق عالمهای هشتگانه که انسان مختصر ازآن عوالم است وآنها . فؤاد است . وعقل . ونفس . وروح . وطبیعت . وماده . ومثال . وجسم *
چون اهل دوزخ را ازمرتبهٔ فؤاد که آیة الله است نصیبی نیست وفؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم هفت گونه شد اعاذنا الله منها *
واین تفصیل در سلسلهٔ عرضیه درمقام اجسام است واگرنه ازمراتب سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید ونه بیان آنرا توانیم کرد و بهشت آنجا ازادراك حواس ظاهره و باطنهٔ ماها بالاتر است . بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر ومقام مؤثررا آثار درك نکنند . که میان مدرك ومدرك ازوجود مناسبتی ناچاراست . وآنچه درعوالم سفلیه دیده شود ازقبیل حکایت ونمونه خواهد بود . وبیان سلسلهٔ طولیه وعرضیه را باجمال در معیار ششم از میزان اول آوردیم ودر کتب مفصلهٔ ایمانیان بتفصیل آن آگاهی توانی یافت . ولکن اینقدر بایددانست که همان انهار اربعه در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی فاقد نتواند شد واین مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هر مقامی از نسخ آنجااست ۰
بالجمله معنی آیات را هر کسی بقدر ادراك خویش ودر خور استعداد حواس خود تواند فهمید ۰ و بلغتهای مختلفه وزبانهای کوناکون سر ملك وملکوت وجبروت را واطوار احکام ناسوت را ازیك کلام بیان میفرماید ومنکرانش استهزا میکنند ونسبت صرع ومسی بوی دهند *

﴿ وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة ﴾
﴿ للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا ﴾

برادر من تو که ازعالم اجسامی وهنوز تکمیل نشدی چون خدای بخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینکه ازعالم ادراك تو سخن کوید راهی نیست ۰ واکر غیر این باشد خلاف حکمت خواهد بود ۰ همانا مانند تکلمات پدر است بلا تشبیه که با طفل خویش کند واو را بزبان او وباندازهٔ ادراك او تلطیف وتربیت نماید وازعالم او با او رفتار وکفتار آورد ۰ چون بخواهد او را رفتار آموز دست او را کرفته بلهجه وحالت او مر او را ﴿ تی تی پایی ﴾ کوید وچون قدری بزرك شد وخواست که او را بتعلیم علوم وفنون ترغیب نماید بوعده ها وامید وار یها ازعالم او سخن کوید ولباسهای رنکین بوی وعده کند وبوی پوشاند پول میدهد وخواهشهای ناقصانهٔ او را تماما اجرا میکند *
طفل شیرخوارهٔ که هنوز دندان نیاورد وقوای او قوت نکرفت غذاهای لطیفه را نتواند خورد ۰ مادر او غذاها را ترجمه کند یعنی شیر نموده موافق طبع وقوای او ساز دو بوی دهد *
﴿ کلم الناس علی قدر عقولهم * وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ﴾
پیغمبران واولیا بمنزلهٔ پدران ومادران جهانند ورفتار ایشان با جهانیان مانند رفتار آباء وامهات ومرضعات با طفال باشد ۰ این است که اقوام وامم در فهمیدن مقصود از بیانات ورفتارهای انبیا واولیا قاصر ماندند ۰ واهل تلبیس برای ابطال دین وشریعت که باقتضای مصالح

وحکمتهایی که بعضی ازآنهارا شنیدی مطلق العنان دراغوا واضلال بودند هرگونه فساد وتباهی را درمیان آن ناقصان شایع وذایع کردند . وآنهارا ضایع وگمراه نمودند وبدین خانهٔ رنگین دنیا آنهارا مغرور داشتند *

﴿ همه اندر زمن بتوان است * که تو طفلی وخانه رنگین است ﴾

پس مر خردمندان را پوشیده نیست که بیانات الهامیهٔ الهیه دراحسن ترتیب واکمل بیان بجز درقرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد . واگر بخواهیم ازسخنان ناشایست و نسبتهای غیرلایق ومجعولاتی که ازروی هواها وشرارتها درکتب متداوله در دست یهودان وعیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل دراین نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . اگرچه برخی ازآن پیشترمذکور شد . ولی زاید نیست که فقرات دیگررا که اکنون درنظرداریم بنحو اجمال دراینجا بیاوریم . تامعلوم گردد که آیا آن کتابها شایستهٔ خدایی خدا هستند . ومناسبت بعالم وحی والهام آسمانی دارند . یا آنکه محض ازروی هواها وشرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را باآن قالب ریخته وآورده اند . پس درمعیار دیگرمجملی ازآنهارا بنگاریم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ درمعیار سیم ازمیزان سیم ﴾ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام راباد ختران خود درحالت مستی شدید واولاد آوردن آنها ازپدر خودشان را ازتوریهٔ شنیدی ومیدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن درهمین انجیل وتوریة مصرح است ولوط راپطرس وصی عیسی در رسالهٔ (۲) خودچنان تمجید کرده که لوط صالحی که ازمعاشرت شهوتناک فاجران بیزاری جست آن مرد صالح که درمیان آنها بود وکردارهای حرام آنها را میدید ومی شنید همه روزه برخود جفا کشید .

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است بر زن اوریا نام وآوردن اورا بخانه اش و زنا کردن با او ٠ و سهل است شوهر اورا بمعرکهٔ جنگ بیك بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو نوشتن که این مرد را بکشتن بده ٠ وکشته شدن آن بیچاره بحیلهٔ داود العیاذ بالله مفصلا در معیار مذکور مذکور شد ٠ نیز در آنجا از توریة حکایت بت پرستی وارتداد سلیمان علیه السلام را ومخالفت اوراباامر خدای وناپاکی دل اورا که باکمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ درفصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد ومست شد ودر چادرخود برهنه خوابید وحام عورتین پدرش را دید، ببرادرانش کفت سام ویافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اوراستر عورت کردند ٠ نوح ازخمار افاقت یافت وازاین تفصیل آکاهی جست آنکاه کنعان پسرحام رالعنت کرد وکفت اوبندهٔ بندکان برادرانش باد ٠ وسام رادعا کرد وکفت کنعان مراورابنده باد ومانند این سخن رادرحق یافث کفت این است ملخص آنچه درفصل مزبور آورده اند *

عجب است که کناه راحام کرد وکنعان پسراوملعون ومطرود وبنده شد خوب عدالتی است آفرین براینکونه پیغمبر نمیدانم این توریه نویس چرایك نکته دیکررا علاوهٔ برمقال نکرد که این دعاونفرین نوح درحالت خمار بود وکرنه پسر را بکناه پدر نمیکرفتی ٠ واین همان نوح است که در انجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ را ستکاری نامیده است عجب را ستکاری وعدالت است آری شایستهٔ خدایی آنکونه خدایی که ایشان فهمیده اند اینکونه کتابها است وآنچنان پیغمبران است *

﴿ درفصل دوازدهم سفرمذکوراست ﴾ که چون ابراهیم علیه السلام نزدیك بمصر شد بزن خودساره کفت که تو زن خوبروی زیباهستی ومیدانم اکرمصریان بدانند که تو زن من هستی بطمع تومرا میکشند توبکوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند وبپادشاه خبر بردند وساره راپادشاه بحرم سرای خویش برد ٠ وباابراهیم

بخاطر او محبتها کرد و خدا بجهة زن ابراهیم بر پادشاه وخانهٔ او بلاهای بزرك انداخت و پادشاه ازا ودست برداشته بابراهیم تسلیم کرد *
به بینید چه میکویند والهامات الهیه را چکونه میدانند . آیامانند این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس وغیرت داشته باشد میتوان روا دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو العزم است وخلیل خداوند غیور توانا است . عجب است که ابراهیم ساره را بدروغکویی امر کرد واو نیز دروغ کفت . ومانند این دروغ را بابراهیم وساره در جای دیکر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور ﴿ درفصل بیستم است ﴾ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته درمابین سور وقادس سکنا کرد ودر جرار مهمان شد . ودرحق ساره کفت که این خواهر من است . ملك جرارا فرستاد وساره را ازاو کرفت . وشبانکاه خدای درخواب برملك آمد و کفت بجهة این زن که کرفتی خواهی مرد یعنی مرك ترا دریابد زیرا که او زن شوهر دار است . تا آنکه ساره را بابراهیم پس داد وملك ابراهیم را مخیر کرد که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند . وبساره کفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم برسید چرا دروغ کفتید که این خواهر تست ابراهیم کفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بکیرند این دروغ را کفتیم ونیز این خواهر مادری من است *
حالا خبر ندارید از کتابی که ﴿ ولیم اسمت ﴾ نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته ودرسنهٔ (۱۸٤۸) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است درهندوستان چاپ کرده اند . وچه مزخرفات درآن کتاب درحق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد . وحال ابراهیم تا هفتاد سال معلوم نبود بعلت اینکه درمیان بت پرستان نشو ونما کرد وزیادی عمر او باآنها کذشت . ومعلوم میشود که پدر ومادر او خدای حق را نمی شناختند . و دور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد . تا وقتیکه خدا

بر او ظاهر شد واورا از ابنای زمان منتخب داشت واورا به بندکی خویش مخصوص داشت *

درفقرهٔ ابراهیم وساره میکوید بساهست که ابراهیم چون دو دفعهٔ اولی انکار از زوجهٔ خود کرد در پیش خود کفت که دیکر همچنان کناهی را نخواهم کرد لکن بار دیکر بدام شیطان افتاد بعلت غفلت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن هاجر کناهکار نباشد . زیرا که اوخوب میدانست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور واناث آفرید وبدین جهت است که مرد پدر وما در خود را ترك میکند و بزوجهٔ خود التصاق میجوید وهر دو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که کناهی دیکر بکردن ابراهیم بکذارد . زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست . که میکوید ﴿ خواهر خودرا خواه از پدرت باشد وخواه ازمادرت درخانهٔ تو متولد باشد یادر خارج بزنی قبول نکن ﴾ ونیز میکوید هرکس تزویج کند باخواهر خود که دختر پدرش باشد یاخواهر خویش را که دختر مادرش باشد وعورت آنها را بیند یعنی نزدیکی با آنها کند . پس عاری است بزرك وهر دو یعنی مرد وزن در پیشروی قوم خود شان باید بقتل رسند . بجهة اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس کناه آنها برسر آنها وارد شود *

یعنی کردن هر دو را باید زد وهمچنین موسی کفت ملعون است کسی که باخواهر پدری ویا مادری خود بخوابد . مؤلف مذکور را نمی دانم چرا ازاین کناه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد . که بکلی جملهٔ پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کند . وآیین بی دینی را اساس محکمی بکذارد . این کتابهـا را که سلفهای اینها مغشوش کرده مضامین شرك وکفر وناپاکیهـارا

در آنها مندرج داشته ونام آنهارا کتب مقدسه کذاشتند کفایت در اجرای مقاصد ومفاسد نکرد . کذشتکان بنیان را ساختند وآنقدر یکه توانستند کردند . وایشان اکنون تکمیل آن بنارا می کنند *

﴿ درمیزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران خود وتولد مواب را ازدختر بزرك وتولد موابیان . از او وزاییده شدن بن عمی از دختر کوچك وپدر شدن او بر عمانیان شنیدی . اکنون در نسب بعضی ازانبیا نظر کنیم وبدانیم که از کتب مقدسه چکونه تقدیس انساب پیغمبران رامیکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میکوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . وجدداودرا عوبید میشمارد ومادر عوبید راعوث موابیه است . پس جدهٔ بزرك داود از آنکونه نسل زنایی که پیغمبری بادختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . ونیز در آن فصل نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را نیز مادر عمانیه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوك اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دوجهة منتهی باولاد زنا تواند شد . باآنکه موابیان وعمانیان بنص توریة داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی توریة مثنی ودر فصل (٢٣) که هرکس عمانی وموابی باشد داخل جماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم درحق ایشان جاری است . وچون واضح است که درنسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انتساب مادری معتبراست . بعلت اینکه اکر مسیح از طرف مادر اتصال بداود واسحق وابراهیم نداشته باشد اورا مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم کفت . واز کتب آسمانی برحقیت اواستدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرك عیسویان

دراینقسام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است . ودر ﴿ فصل اول انجیل متی ﴾ تصریح بآن کرد . وصاحب میزان الحق در صفحهٔ (۱۷۹) و (۱۸۰) شرح وبسط دراین مطلب داده ومیکوید . خدا باراهیم کفت که عهد خودرا بااسحق وذریت اوثابت میکنم . یعنی آن پیغمبر بزرك ورهانندهٔ موعود از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه ازاولاد اسماعیل . پس انتساب مادری عیسی بداود واسحق این همه شرافت را برای او آورد واینکونه انتساب معتبر شد . فعلی هذا موابیان وعمانیان داخل در نسب مسیح شوند وداخل در جماعت رب شوند بطوریکه کفته شد . بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود وسلیمان نیز باعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله وحید است *

سبحان الله چکونه شد که آنکونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول آنها را درجماعت الهیه انکار کرد داخل برآن جماعت مقدسه شدند . بلکه پدرجماعت الله شد . بلکه پدرخدای شدند . بلکه خدای خود داخل درآن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید .

﴿ درفصل (۲۶) سفرتکوین ﴾ مانند همان نسبتی را که درحق ابراهیم علیه السلام درفقرهٔ انکاراو زوجهٔ خویش را کفت بااسحق علیه السلام داد . وولیم اسمت درکتاب خود درشرح اینفقره کوید . ایمان اسحق نیزلغزش وسستی پذیرفت زیراکه زن خود را خواهر خود کفت . پس ازآن کوید افسوس دارم که این مقربان در نزد خدای محتاج وعظ ونصیحت بوده اند . ودر آنجاها سخنان شایسته بعالم خود آورده است که مرا ازذکر آنها شرم آید *

﴿ درفصل بیست وهفتم تکوین است ﴾ اسحق درحال پیری ونابینایی عیسو پسر بزرك خودرا خواست وکفت پیرشده‌ام ونمیدانم کی خواهم مرد . بصحرا برو وشکاربکن طعامی بدلخواه من ترتیب نمای که پیش ازمرك بخورم ودرحق تو دعای خیر کنم . مادر یعقوب

اینمطلب را شنید واو را فرستاد وازکله دو بزغاله آورد وآنهار اطعامی ترتیب داد وازلباسهای عیسو بیعقوب پوشاند ۰ وچون کردن ودستهای یعقوب برخلاف برادرش موی دار وپشمین نبوداز پوست بزغالها پوشاند که اسحق را بغلط بیندازد ویعقوب را ازعیسو باز نشناسد ۰ ودعای خیررا که مقصود نبوت ومبارکی وسروری بود درحق او کند ۰ والحاصل اسحق را فریب دادند وآن دعای خیررا از دست او کرفتند وبدان دعا برکت زمین وآسمان ۰ وفراوانی کندم وشراب ومخدومی ومطاعی درمیان طوایف واقوام مر یعقوب را مسلم کردید ۰ وازجمله دعاهای پدرش این بود که تومولای برادرانت باشی ۰ وپسران مادرت برای تورکوع کنند ۰ لعنت کنند کان برتوملعون شوند ومبارك کنند کان تومبارك باشند ۰ تا آنکه عیسو ازشکار باز آمد ودرآنجا شرح وبسط درفریب خوردن اسحق میدهد ۰ وآنکاه بسیار متحیرشد وکفت برادرت بحیلت آن دعارا ازمن کرفت ۰ عیسو التماس کرد که بمن هم دعابکن مکر برای من ازآن دعاچیزی نکاه نداشتی ۰ تا آخر حکایت آنها که درانیجابطور خلاصه آوردیم واکر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *

❁ درفصل بیست ونهم سفرمذکور است ❁ یعقوب بدختر کوچك لابان پس ازمخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار میل کرد وبرای مهریهٔ راحیل که دختر کوچك بود هفت سال اجیر شد ۰ بعلت اینکه لابان بوی کفت که بجهة برادری بامن لازم نکرفته است که مجانا برمن خدمت کنی ۰ آنکاه یعقوب بجهة محبتی که ❁ براحیل ❁ داشت هفت سال را مانند اندك زمانی بخدمت بسر آورد ۰ وزوجهٔ خودرا ازلابان خواست عروسی وضیافت کردند وشبانکاه بجای دختر کوچك که خوبروی وزیبا بود ❁ لیا ❁ دختر بزرك راکه نازیبا بودی وسستی وضعف در چشمان او بود بوی داد ۰ ویعقوب بااوخوابید وچون بامداد شد ودید بجایش کرده اند بلابان کفت این چه کار بود که درحق من کردی ۰

چرا فریبم دادی مکر من بجهة راحیل خدمت نکردم · لابان کفت منافی باقانون مملکت است که دختر بزرك درخانه بماند وکوچك شوهر کند · تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل رانیز کرفت وهردو خواهر را جمع کرد · وحال آنکه جمع بین الاختین بلکه بنص انجیل تعدد ازواج نیز غیرجایز بودی *

پروتستانها عذرهای عجیب ازاین کارها میکویند چنانکه ﴿ ولیم اسمت ﴾ درآنجا کوید که ازاین فقره استدلال برجواز تعدد ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار بامر خداو برضای یعقوب نبشد *

﴿ عذربدتر زکناهش نکرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه واز الهامات مقدسهٔ آنها چیزی میفهمی یا آنکه سربرآفرین وتحسین باید جنبانید *

﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اکرچه هرکاه بخواهیم اینکونه تفاصیل ناشایسته ومزخرفات از کلام را یکان یکان بیاوریم · باید کتب عهد عتیق وجدید را بعد از بیرون آوردن کلمات معدودهٔ بسیار کمی از آنها را بالتمام نقل کرده عمر عزیز را صرف بیانات آنها کنیم · با آنکه باعتقاد خودشان بعد از اصلاحات وتصحیحات بسیار که دراصلها وترجمه های آنها کرده‌اند بداینحال مانده است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این کونه کلمات را نام از الهام و وحی بکذاری · وقرآن بدان جلالت شان وکلامی بدان پاکی وتقدس را مورد طعن وتعرض نالایق بسازی *

ازبی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که درمقابل امر خدای استکبار آورد · وباستدلال برخواست ﴿ خلقتنی من نار وخلقته من طین ﴾ کفت واطاعت نکرد · که سخن او بظاهر بسی برتری برسخنان بعضی ازطوایف خدای نشناس تواند داشت *

والحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چند از کتب مقدسهٔ ایشان بیاوریم تابدانی که تمثیل قرآنی از بهشت باَنهار چهارکانهٔ

معلومه شایسته بخدایی خدا ونداست ۰ یا بیهوده سخنان بدان درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است ۰ پس بگوش انسانی ازخلاصه‌های آیات توریة وانجیل که ازروی ترجمه‌های خود حضرات پروتستانتها و برادران ایشان است مجملی از مفصل وکمی از بسیار را بشنوید *

﴿ در فصل سی و یکم سفر تکوین است ﴾

﴿ راحیل ﴾ درهنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم گوسفندان خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید ﴿ ویعقوب ﴾ باهرچه اورا بودی برداشته بی خبراز ﴿ لابان ﴾ فرار کرد و روزسیم لابان فرار کردن او را دانست و برادران خودرا برداشته هفت روز راه درعقب اوشتافت ۰ وبوی رسید وگفت چه کار بود که توکردی بمن خبرنداده آمدی من که ترابا سرود وسرور ودف وطنبور روانه میکردمی در این کار احمق کردی ۰ ونگذاشتی من دختران و پسران خودرا ببوسم میتوانم درحق شمابدی کنم لکن خدای پدران شماشب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب وبابد به یعقوب بگویی ۰ چرا خدایان مرا دزدیدی ویعقوب نمیدانست که زنش آنهارا دزدیده است پس لابان هرچه درچادرها گشت خداهارا پیدانکرد ۰ بعلت اینکه راحیل آنهارا درزیرخود پنهان کرده بود *

وازمفهوم فقرات ﴿ فصل سی وپنجم ﴾ ازسفرمذکور معلوم است کەزن یعقوب علیه السلام آن اصنام را برای ستایش وعبادت خویش دزدیده بود یعنی علاوه بربت پرستی دروغگوی بودی ۰ وهم یعقوب پیغمبر خدای ازخانهٔ خودنیز خبرنداشت ۰ یا آنکه میدانست برای مصلحت یاخواطر زوجهٔ خویش دروغ گفت *

﴿ درفصل سی ودویم ازسفر خروج توریة است ﴾ هرون امر کرد بحاضر کردن زینت قوم وآنهاجملهٔ زینتهارا آوردند وگوساله برای آنهاساخت ۰ بتفصیلی که این حکایت درحق سامری است نسبت آن را بهرون داده اند ۰ باآنکه جلالت شان هرون وصاحب نبوت وولایت

بودن او درجاهای بسیار ازکتب سماویهٔ خود شان مصرحست *

﴿ درزبور (۱۰۵) است ﴾ فرستاد بندهٔ خود موسی وبرگزیدهٔ خود هرون را ﴾ ودرزبور بعد از آن است ﴾ وهرون قدیس رب ۰ ومخاطبات الهیه در آیات سفراعداد باهرون درنزد آگاهان ازآنها واضح است *

﴿ درفصل ثانی ازسفرخروج است ﴾ غضب موسی برخدای شدید شد ﴿ تاآنکه کوید ﴾ از پیغمبری استعفا کرد بعد ازان خدا بروی بشدت غضبناك کردید *

﴿ شمسون ﴾ نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی ودرجاهای چند از توریة از نبوت اوخبر داده اند که از جملهٔ آنها

﴿ آیت (٤) و (٥) ازفصل (۱۳) سفر القضاة است ﴾

﴿ اکنون حذرکن ازشراب ومسکر نخورو چیز ناپاك نخور زیرا که اینك بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد زیرا که اواز رحم مادر رسول نذیر خواهد شد واسرائیل را از دست فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بروایت توریة که درفصل شانزدهم همان سفرمذکوراست بغزه رفت ۰ ودرآنجا بایك زن زناکار جمع شد ۰ ونیز درصحرای سوراق زنی بود دلیلا نام شمسون بوی عاشق شد ۰ ونزد اومیرفت کافران از اهل فلسطین بدلیلا کفتند ازاو بپرس که چکونه فلسطیان بروی دست یابند واو را می بندند بطوریکه نتواند بکشاید ۰ واورا وعدهٔ پول بی اندازه دادند ۰ شمسون چند باربدروغی یك چیزی کفت وآنها اورا بدانکونه بستند واو بقوت خدایی که داشت همه ریسمانها و بندها را پاره میکرد ۰ تاآنکه رفیقهٔ او دلیلا اصرار کرد واو را بتنك آورد که تودعوی محبت بامن داری ودل تو بامن نیست وسه بار دروغ بمن کفتی وآن زن چند روزاورا آرام نداد ۰ تاآنکه اورا ازآن سرآگاهی بخشید که اکرسرمرا تراشیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود . آنگاه نزد بزرگان مردم فلسطین خبر فرستاد وآنهارا آگاه ساخت . پس سر شمسون را بربالای زانوی خویش گذاشته اورا خواباند ودلاکی خواست وهفت زلف ازسراورا تراشید . بزرگان فلسطین که نقره‌ها برای آن فاجره آورده بودند . بیرون آمده واورا بستند درحالتیکه او نمی دانست خدا از وی دوری جست . وچشمان اورا درآورده ودرزندان کردند وبا زنجیرها اورا مغلول داشتند . وچندی گذشت بزرگان قوم برای خدایان خودشان ذبیحهٔ بزرگ قرار دادند وقربانیها کردند وبشکرانه برخواستند . ودرهنگامهٔ شادی ﴿ شمسون پیغمبر ﴾ را حاضر کردند که برای آنها بازی ورقص کند واورا اززندان آوردند که برای آنها بازی ورقص آورد . تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست وبرآن تکیه کرد . وآن خانه پراز زن ومرد بودی ودربالای بام بقدرسه هزار کس مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند . وموی سراوهم قدری بلند شده بود ازخدا درخواست کرد که ای خدا این یک بارنیز برمن توانایی ده که انتقام دوچشم خویش را ازفلسطیان بخواهم . پس دوستون میانی آن خانه را حرکت داده وگفت ﴿ یاعلی غرقش کن منهم بجهنم ﴾ که ستونهارا برانداخت وجمله کسانی که درآن خانه وبالای بام بودند وخود اوهلاک شدند . وشمارهٔ هلاک شدگان درآن روز زیاده برکسانی بود که اودرمدت عمرخود کشته بود . واورا برادران وخویشاوندان وی برداشتند ودرقبرستان منوح پدروی مدفون ساختند واومدت بیست سال دراسرائیل پیغمبری کرد *

کتابیان درحق داود که جدمسیح علیه السلام است قانع نشدند بذکرسخنانی که درسفرتکوین آوردند . وتأکید کردند سخنان نالایق خودشان را بدانچه درفصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفرملوک ثانی نیز نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبر اورا تکدیر وتقبیح نمود . که چرا امر

خدایی را تحقیر وعیناك کردی • درنظر کاه من کار زشت را ارتکاب ورزیدی • اوریای حیثانی را کشتی وزن اورا کرفتی وزن خویش نمودی او را بشمشیر عمانیسان کشتی ﴿ تا آنکه کفت ﴾ بلایی بسر تو بیاورم ودر پیش چشم تو زنهای ترا کرفته بکس نزدیك تودهم که درروشنایی آفتاب بازنهای تو بخوابد • تو پنهانی کردی امامن این کار را درحضور همهٔ اسرائیلیان درروز روشن خواهم کرد • داود بناثان کفت بخدای کناه کردم ناثان کفت خدا نیز ازکناه توکذشت وهلاك نشوی • لکن چون دراین کار سبب سب وشماتت شدی که دشمنان خدا را دست آویز شماتت کشتی پسرت که متولد شده است خواهد مرد *

کویا ثمرهٔ این لغزشهای داود وخطاب وعتاب الهی است که درسلیمان نیز ظاهرکردید کهاو زنان ازدختران بت پرستان و زنازادکان ازموابیان وعمانیان واد ومیان وصیدانیان وحیثانیان • وآنانی که خدای بنی اسرائیل را ازآمیزش با آنها نهی کرده بود • برخلاف امر ورضای الهی تزویج کرد • واو را هفتصدزن آزاد وسیصد کنیز ازآن طایفه های مردوده بودی ودل او را فریفتند • وسلیمان را تعلق خاطر برآنها حاصل آمد واورا درحق خدایان بیکانهٔ خودشان کمراه کردند • ودل اوناپاك شد وتابع خدایان صیدانیان وعمانیسان کردید • وبتخانها برای صنم موابی وعمانی در کوه بیت المقدس ساخت • وهمچنین برای زنان دیکرخویش مانند آن کار راکرد • وخدای بروی غضبناك شد که چون توعهد مرا باطل کردی واوامر ووصایای مرا حفظ نمودی عصای ملك وسلطنت ترا درهم شکنم وآنرا بیکی ازبندکان تودهم *

تفصیل داود ناتمام ماند به بینیم العیاذ بالله زد وخورد خدای باوی بکجا رسید وچکونه انتقام زن اوریارا ازاو کشیدند *

﴿ درسفر صموئیل ثانی است ﴾ چنون پسر بزرك داود باتامان خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد • واو بیرون آمده وفریاد

برآورد وداود شنید و براو سخت ناکوار آمد ولکن بهیچ کدام متعرض نشد زیرا که آنان‌را دوست میداشت *

﴿ در سفر مذکور درفصل شانزدهم درآیت (٢٢) است ﴾ برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت باپدر داشت چادری درسطح بام برپا کردند وابی شالم داخل شد برزنان پدرش در پیش روی بنی اسرائیل واین کیفیت در روز روشن بود که خدا اینکونه کفت و پس ازآن باپدرش جنك کرد واز بنی اسرائیل بیست هزارکس راکشت واین جنك در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونهٔ بیانات از کتب مقدسهٔ اینسان همینقدرها برای توکافی است . ویاآنکه این نامهٔ پاك را بزیادتر ازاین آلایش بیالاییم . اکر شعور باشد تنها یکی ازاین حکایات بس است واکر مزید بصیرت را طالبی اینك کتابهای مقدسهٔ آنها که بهر زبانی ترجمه کرده اند وبخیالات خود شان نشر اسباب هدایت را نموده اند *

پس هرکاه مرد خدا شناس موحد از روی بصیرت وادراك درکتب عهد عتیق وجدید تأمل کند . وبیانات وعقائد اهل کتاب وپروتستانهارا معلوم نماید در تشخیص دین خدای وتعیین آیین الهی هیچ محتاج بزحمت ازخارج نخواهد بود *

دراثنای بیانات ازاین کتاب مستطاب بعضی آیات ومطالب انجیل را که هرکز شایسته بخداوندی خدای وتوحیدباری تعالی ومناسب حال انبیا وحواریان نتواند بود شنیدی . واکر خود همان انجیل را بخوانی البته آکاهی کامل ازآیین ادراك آنها حاصل توانی کرد . خصوصا درحق بی ادراکی ونقصان حواریان وتلامیذ عیسی سخنانی آورده اند که در قواعد وعقاید اهل توحید هرکز روانتواند بود ﴿ بولوس ﴾ نام که نامه های اورا جزو اعظم انجیل حاضر کرده اندو بقدر ثلث انجیل تقریباً رساله‌های او است واوخود صاحب رأی بود . که بی اذن خدای نیز کاهی در شریعت مداخله داشتی . چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رسالهٔ اولی که بقونسطوسیان نوشت وتصریح کرد که امر از خدا ندارم وحکم نهی از طلا قرا بکمان بیان نمود وکفت که ظن من این است ٠ وهمین ﴿ پولوس ﴾ است که در خصوص ختنه سخن رامشتبه کفت وامت را بغلط انداخت ٠ تا آنکه عهد خدای راباطل شد و بدعت ابدی درجای میثاق ابدی الهی که با ابراهیم واولاد و ذریت او داشت استوار کردید ٠ واین پولوس است مقدس عیسویان و بنده ٔ مسیح موهومی ایشان ٠ که درحق وصی مخستین واعلم وافضل درمیان جلهٔ عیسویان تعرضات آورد ٠ ودر نامهٔ خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دویم ﴾ بغلاطیان مینویسد که بجهة استحقاق پطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾ برتکدیر وتوبیخ رو بروی بروی چیره شدم ومقاومت با او کردم ٠ که پیش از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازندیقان معاشرت داشت وچون آنها آمدند ازختنه شدکان ترسیده از زندیقان دوری جست ٠ ودیکر یهودان نیز با او مدارا میکردند ٠ همچنانکه ﴿ برناباس ﴾ نیز ازمدارای آنها کول خورد ٠ ولی چون باقتضای حقیقت انجیل رفتار ناراست وغیر مستقیمانهٔ آنهارا دیدم در حضور همه به پطرس شمعون کفتم که اکر تو باوصف یهودیت مانند زندیقان رفتار کرده وبآداب یهودان راه نمبروی دیکر چرا زندیقان را مجبور برفتار یهودان میکنی ٠ مابالطبع یهودیان هستیم از کاهکاران زندیقان نیستیم *

﴿ متی درحق پطرس درفصل شانزدهم انجیل خود کوید ﴾ مسیح بوی کفت دورشو ازمن ای شیطان تو اسباب لغزش ومعثرت من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را میفهمی *

این حواریان که اقدم وافضل واعلم واعدل ایشان پطرس بود ٠ باعتقاد عیسویان وبقول پروتستانی چنانکه درمیزان الحق خودشان نیز نوشتند ودلیلها آوردند بیغمبران بودند ٠ بل افضل از موسی ودیکر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند ۰ و روح القدس وخدا و پسر خدا با ایشان یکی شده بود ۰ چنانکه مکررا عیسی کفت همچنانکه خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید و بقاعدهٔ حکمت نیز چنان است که حال عین محل است *

راستی دیکر کسالت آمد وافسردکی غالب شد ۰ از خدای تعالی درخواست میکنم که مارا ۰ بنکارش و روایت این سخنان نا لایق بمقربان درکاه احدیت وتقدس او نکیرد *

﴿ ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وهب لنا ﴾
﴿ من لدنك رحمةً انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب وبیاناتی که در این نامه پاك آوردیم باندك تأملی واضح شود و بطلان آن سخنان باطل آشکار کردد ۰ نخواستم که بعضی از سخنان او را که در نهایات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاورم ۰ وهیچ سخنی در کتابها وزبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این مختصر نامه بتصریح یا بتلویح یا باشارت یافت نشود ۰ که این نامه را از آثار الهامات حقیقیهٔ الهیه که بتوسط الهامات ناطقه برما رسیده است نوشتیم والحمد لله المستعان *

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه و پریشان کوبی میزان الحق که از روی بی انصافی وعناد در نهایت آن کتاب کفت ۰ واز احادیث طریقین وفرقدهای اسلام ومسائل مختلف فیها بیان کرد ۰ وسخنانی را که شایستهٔ بر اهل علم ودانش ولایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند باادب نیست آورد بهتر این است که باغماض بکذریم ومقابله بمثل نکنیم ۰ بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست ۰ واینك شمشیر ما که کردنهای آن سخنان مزورا از پیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کنند ۰ اینك عصای موسی که ریسمانهای ساحران را فرو برد وآنها را دعوت کنند بخدای ﴿ ابراهیم وموسی وعیسی ومحمد ابن عبدالله ﴾ وبخدای جملهٔ پیغمبران نیك ذات ونیك کردار که ازهمهٔ نقایص پاك بودند ۰ ای ساحران که سخنان مزورا در نظر جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه ۰ برای پذیرفتن خاصه وعامه ۰ برادرانه نصیحتی کردم که برحال ساحران فرعونی اقتدا خوید ۰ واز تعصب وعناد تبرا کنید وبرخدای سجده آورید *

ای مؤلف توهنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه در شرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار ۰ ترا با اخبار واحادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام وتوحید داخل در کلهٔ شرك وتثلیث وبت پرستی والحاد نشوند ۰ مکراز کوسفندانی که بغلط در میان کلهٔ اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند ودر انجیل بیان لفظ آن را شنیدهٔ افتاده باشند *

﴿ تاکریزد هرکه بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف توهنوز در استخلاص جان خویش از ورطهٔ تحریفات انجیل وتوریهٔ خودت بی خس وخاشاك تأویلات وکتابهای کهنه میکردی ۰ ترا با قرآن واختلاف قرائتهای آن ۰ یا سخن ضعیف که طایفه از اسلام در کم کردن آن کفتند چه کار ۰ بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اکر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی وچون نیست پس نیست *

﴿ لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ﴾

توهنوز معنی اب وابن را نفهمیده معایب این نسبت را در حق مسیح ودر حق خدای مسیح ندانستی ۰ ترا با امی بودن پیغمبر پیغمبران وواسطهٔ ایجاد لوح وقلم چه کار ۰ اکر عقل وادراکت همراه باشد این سخن را نتوانی کفت ۰ از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنجناب امی بودی چنان فهمیدی که از نقوش وخطوط والسنه ولغات بایستی آکاه نباشد *

﴿ حفظت شيئا وغابت عنك اشياء ﴾

كائن اول وموجود نخستين كه فرمود ﴿ كنت نبيا وآدم بين الماء والطين ﴾ درهنكام تولد جسمانى داراى تمامى علوم وخطوط ٠ ومالك ممالك ملك وملكوت ٠ وعالم بر تمامى اشياء وكل ذرات بود ٠ چكونه ميشود كه معطى چيزى آنرا فاقد باشد ٠ وچكونه تواند بود كه معلولات از علت پنهان شوند ٠ چكونه ميشود كه روشنايى واشعهٔ سراج از شعله غائب كردند ٠ از نامهاى آن سوار عقل نخستين كه يوحنا در مكاشفاتش احساس وجود پاك او را كرد ٠ ودر پيراهن خون آلود او كه نام آن را كلام الله كويند نوشته شده است اين اسماء مباركه است *

﴿ انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا وداعيا الى الله باذنه وسراجا منيرا ﴾

جهان ايجاد از بعض جود او است ٠ شاهد وجود وآفرينش موجودات وجود مقدس او است ٠ علم لوح وقلم جزوى از علوم آن مدينهٔ علم وحكمت خدا است *

﴿ فان من جودك الدنيا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم ﴾

اينكه شنيدى آنجناب امى بود آنرا معنى چنان است كه نخوانده ميدانست ٠ ونوشته مى خواند ٠ وخداى بآن حبيب خويش عطا فرمود چيزهايى را كه مسيح درهنكام بشارت از مقدم او كفت ٠ سلطان اين جهان مى آيد ومرا نيست چيزى از آنچه او دارد ٠ وبا اينكه من كلمة الله ام وروح الله ام ٠ ورسول از اولو العزم وحامل عرش الله اعظم وركن اقوى در اين جهانم ٠ درهنكام موازنهٔ كمالات من با آنجناب مالك بر چيزى نيستم *

آينه كه حكايت از زيد متجلى كند واو را بجمال وكمال نمايد ٠ واضح است كه صورت در آينه را چشم وابرو ودست وپاى وجملهٔ اعضا مانند زيد تواند بود ٠ لكن اكر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند كه آيا تو چشم را مالك هستى كويدنى ٠ واكر پرسند كه دست دارى كويد حاشا ٠ كويند چيزى از زيد متجلى در تو هست كويد لا *

﴿ با وجودش زمن آواز نيايد كه منم ﴾

هرگاه آن صورت مشرك شود و بگوید آری من نیز کسی هستم وآنچه اوداردمرا نیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنگاه ازاو پرسند * ﴿ بانك طاووسان کنی گوید که لا * پس نهٔ طاووس خواجه بوالعلا ﴾
بزبان دیگر گویم . که مالك نبودن زید آینهٔ را درمقام نسبت بذات متجلی بجیزی از ذاتیات زید خارج متجلی درست بفهمی *
قائم بودن هرچیزی باچیز دیگر بیرون از چهار گونه قیام نیست . قیام صدوری است . وقیام ظهوری . وقیام تحققی که رکنی نیز گویند . وقیام عروضی . وسخن دراین قیامات بسیاراست ولی باجمال دراینجا بذکرآن پردازیم *
﴿ قیام صدوری ﴾ درمیان اثرومؤثراست یعنی قائم بودن اثررا بامؤثرصدوری گویندمانندقیام کلام بامتکلم وشعاع بامنیروصورت درآینه باشخص مقابل . ولی چنانکه پیشتر گفته شد اثررا بذات مؤثر نه درصدور ونه درقیام ونه دربقا وثبات بوجهی راهی نیست . پس مؤثر که گوییم اسم فاعل مؤثراست که مؤثر قریب است . اگر دراینحال صورت درآینه دعوی تمامیت واستقلال راکند مؤثر قطع توجه ومواجهه ازوی کند واو فورا معدوم گردد *

﴿ ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلك ﴾
﴿ نجزیه جهنم كذلك نجزی الظالمین ﴾

﴿ وقیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی واشراق زید است باصورت درآینه *

﴿ ظهور تو بمن است ووجود من ازتو ﴾
﴿ ولست تظهر لولای لم اکن لولاك ﴾

﴿ قیام تحققی ﴾ مانند قائم بودن مرکب است بااجزا چنانکه سکنجبین پیدا نشود ومحقق نگردد مگر بسرکه وانگبین *
﴿ قیام عروضی ﴾ قائم بودن اعراض است باجواهر ومانند قائم بودن الوان است بامحل آنها . درست بفهم چه میگویم واین سخنهای حکمتی را بازیچهٔ اطفال مدان . این سخنان بگوش

هر کسی نرسد ۰ قدر آنها را بدان وکارهای خدایرا بچشم حقیقت بین درباب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیکر کفت که بعضی از آیات توریة وانجیل بامضامین آیات قرآنی منافی ومغایر است ۰ اکرچه جواب این کونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة وانجیل ومبحث تحریف ودیکر دلائل عدم صحت آنها بطورکلیت کفته شد ۰ که بنابرآن بیانات توریة وانجیل را یکبار دیکر باید تصحیح واصلاح حسابی کرد ۰ وچون سخن حقیت درمیان قرآن وآن کتابها باقی ماند وحال عدم صحت آنهـا معلوم کردید پس قرآن کلام خدا ووحی خدا است ۰ مع ذلك کله آن آیات را که ازقرآن بلکه ازانجیل آودر. نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد ۰ وآن غلط را منسوب باختلاف درمیان قرآن وانجیل حاضر داشت *

ازآنجمله درمکان تولد عیسی است که میکوید در انجیل نوشته اند دربیت اللحم ودر اصطبل یعنی آخور تولدیافت ۰ وقرآن کفت درزیر درخت خرمابعالم وجود آمد *

به بینیم قرآن وانجیل درایذباب چه کفته اند واین مرد چه فهمیده است قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت ﴾
﴿ یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا ﴾

درد هنکام ولادت مریم را ناچار کرد برتکیه کردن بردرخت خرمایی وکفت کاش میمردم پیش ازاین و بکلی ازفراموش شد کان میشدم ۰ یعنی چون حال تولید نزدیك شد درزیرآن درخت این سخن را کفت ۰ بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت وسرزنشهای قوم را وآرزوی مرك را کرد ۰ از کجای این آیت کریمه استدلال بروقوع تولد عیسی درآنجا کردی ۰ اکرچه درواقع مکان ولادت باسعادت روح اللهی در زیر درخت نیز باشد لکن آیت مذکوره صریحا دلالت براین مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب در آخور ندارد ۰ وعبارت مذکوره در ﴿ فصل دویم لوقا ﴾ چنان است *
درهنگامیکه آنهـا در بیت اللحم بودند مدت حمل اوتمام شـده بود و پسر پیشتر زاییده شـدهٔ خود را بدنیا آورد واورا بقونداغه بسته دراصطبل خواباند که در خانه برای آنهـاجای نبود ۰ پس توانیم گفت که دراین مطلب نیز کتاب نویس انجیل راغلط معنی کرد وقرآن را نفهمید ۰ ودر میان دوغلط اختلاف موهومی درمیـان قرآن وانجیل ثابت نمود کـه اگرآن اختلاف واضحاثابت کردد نتیجهٔ عمدهٔ نیز ازآن حاصل نخواهد شـد ۰ وهمهٔ اینگونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعفای ناس ومغشوش کردن اذهان مردم عوام ازاسـلام وغیراسلام است *
زیاده برآنچه را که دراین اوراق مجتمعاومتفرقا در بیـان احقاق حق وازهاق باطل آورده‌شد ۰ در تطویل ذیل سخن اقبـال ندارم ۰ وفی الواقع برای مرد بصیر سعادتمند درآنچه نوشتیم کفایت است *

﴿ من همه راست نوشتم تو اگر راست نخوانی ﴾
﴿ جرم لجلاج نبـاسـد که توسطرنج ندانی ﴾

﴿ معیـار دهم ﴾

معیار آخرین ازجملهٔ پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است ۰ ومارا در امروز که روز پنجاهم ایام خمسین ازفصل چهارم سال است عید الخمسـین روحانی تواند بود ۰ اینـك آخر سال عربی وشمسی است امیدوارم که طالبان آگاه پس ازمطالعهٔ معانی لطیفه ومطالب شریفه ۰ که بقدر مقدرت ودر خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجـدید سال خویش کنند ۰ وعیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی وروحانی رابجای عید الخمسین جسمانی دانسته ۰ وبدین پنجاههٔ حقیقی تمسك جسته ۰ از پنجاههٔ بدعتی فراغت کیرد *

از خـداوند سبحـانه مسئلت کنیم که روزوماه وسـال مارا بغفلت وبدبختی نسازد *

﴿ یامحول الحول والاحوال * حول حالنا الی احسن الحال ﴾

برادر روحانی من ازکلمات صحیفهٔ توریة وانجیل . وازبیانات عقلیه ودلائل فطرتی . وبراهین حکمتی . حال نخستین انسانی رادانستی وفهمیدی که انسان دربدایت حال که برای مقصـود بزرك الهی آفریده شـده بود بچه مرتبهٔ پاکی ودرچـه درجهٔ طهـارت وکمال وقدرت بود . وچکونه مظهریت اسماء وصفات ربوبیت راداشت وقادر برحکومت درعوالم سفلیهٔ ایجادبود . وچون صانع حکیم کامل توانا برای اکمال صنع خـویش . واتمام قـدرت کامله خود وبرای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش نماید . وهمچنانکه خودرا بوی شناسانید شناسایی آفریدکان رانیز دروی پدید کنند . وآنچـه راکه دروی بالقوه بود بالفعـل نمایداورا ازمقام جبروت وملکوت درمقامات ومراتب سافله تنزل داد . وآن مخلوق مکرم که درصورت خدای یعنی باقتضای قدرت کاملهٔ خدایی تمـام وکامل آفریده شده بود درعوالم بسیار سیر کردتابعالم اجسام ومقام نقش وارتسام رسید * پس ای برادر چون ازآن عالم بالاروی باین جهـان خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی . ودرهرکدام از آن منازل عالیه باقتضـای اسبـاب ومسببات بلطف حکمت سبحـانیه توقف وسکنا نمودی . وآیات وعلامات وحکمتها ومصالحی که درآن عوالم بودهمه رایاد کرفتی . تاآنکه منتهی بعنا صرکشتی طبایع چارکانه درتوکارکرد واجزای تو بعضی دربعض دیکر مضمحـل ودرهم شـدواین مقام آخرین مرتبهٔ نزول تودر سفرخویش کردید * ازاین مقام ترا ندای بازکشت رسید . صعود کردی . ودرنبات اسجنان یافتی ودرحبوبات ومیوه ها شدی پس درغذاها آمدی وازهـاضمه کذشته ازثفـل کیلوس وتعفین کیموس صاف وخالص کردیدی . وآنکاه ازصـلب پدر ببطن مادر بیرون آمدی ونطفـهٔ توبتقـدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت • ورباح چهار کانه بدستیاری چهار ملك یعنی ﴿ دبور وجنوب وصبا وشمال ﴾ بتصرف ﴿ جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ﴾ برتووزیدن کرفت قوای اربعه از ﴿ جاذبه وهاضمه ودافعه وماسکه ﴾ که مطابق با ﴿ هوا وآتش وآب وخاك ﴾ ازجهة طبیعت است برای تو حاصل ومقدرشد تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه کانه رسیدی • وناسوتی شدی پس ازآنکه ملکوتی وجبروتی بودی • ودراین مقام که باین دنیای پست رسیدی نسیان ازعوالم علویه آوردی • وفراموش کردی عهود ومواثیق آلهیه را *

﴿ عهدها کردهایم باشه خویش * هیچ ازآن عهدها وفا نکنیم ﴾

﴿ بزرکان دین چنان میفرمایند ﴾

آنچه را که در عالم ملکوت وجبروت میدانستی یا آنکه یاد کرفته بودی وجملهٔ احوال واوضاع آن عوالم را وهمهٔ علوم ومعارف واسرار وحقایق وانوار را فراموش نمودی • واین فراموشی یا بجهة مخالطت اعراض وغرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد • وآنها همه از عالم اجسام وکدورات برتو پیوست • یا آنکه ازصدمات در رحم مادر ویا از راه عدم التفات تو برمراتب عالیهٔ خود ویاخود بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مرآنها را بود • تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخوارکی وهنکام فطام وایام صباوت تو اتمام پذیرد وبحد تمیز ومراهقت برسی *

پس درآن حال بساهست که ازعالم دویم یعنی عالم ملکوت بو ببری وبدآنجا اتصال جویی • ودرآن مقام خدای تعالی انبیا ورسل وجانشینان ایشان را محض ازروی رأفت ورحمت خویش بسوی تو فرستد • که ترا بسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت کنند • که نظر را ازبیکانه بازکیر • والتفات باین خانهٔ رنکین مکن • وبازکرد بسوی خدا همچنانکه ازآنجا آمدی *

﴿ فاسر با هلك بقطع من اللیل ولا یلتفت ﴾

﴿ منکم احد وامضوا حیث تؤمرون ﴾

هرگاه درانیحال امر خدای را اجابت آوردی ٠ و پیرو داعی حق شدی واطاعت امرا ورا کردی سعادتمند کشتی *
﴿ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفرلکم ذنوبکم ﴾
﴿ داعی حق ونبی مطلق ﴾ درهر زمانی ازهر زبانی که خواهد میفرماید ٠ اکر خدای را دوست دارید تبعیت ازمن جوید و تابع ومتأسی برمن شوید ٠ تا آنکه خدای شمارادوست ومحبوب دارد ٠ وکناهان شمارا که ازعوالم اعراض وجسمانیات همراه دارید بواسطهٔ من بیامرزد ٠ و برحسناتش تبدیل سازد *
﴿ لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلت این تأسی کناهان من که شماها واعراض شماهااست بحسنات مبدل شوند ٠ واولاد صالح من باشید ٠ که وجودات امت اعمال آن واسطهٔ کبری ونبی مطلق خدا است چنانکه دراین مقامات بعضی ازبیان رادر این نامه شنیدی ٠ وچون دانستی که درمقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت ظاهریه داده شد ٠ وهرنوری را ظلی است مقابل وهرحقی را باطلی است برآن مماثل ٠ وهر آنچیزی که در خزائن علویة هست در خزائن سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است ٠ ودر مقابل ملائکهٔ مؤکلین برهدایات وعلوم حقه ٠ شیاطین مؤکلین برخزینه های شرور وتلبیسات هست ٠ ومانند انبیا واولیا وعلماء حقه ٠ رؤسای شرور واباالسه یعنی شیاطین انسی ودعوت کنند کان دروغین چنانکه احوال بعضی ازآنهارا باجمال شنیدی درهر زمانی باتسلط تمام جهانرا فرا کرفته اند ٠ زیراکه اکنون در این عالم ناسوت تایوم موعود وهنکام ظهور ملکوت کلیهٔ خدای بطوراکمل در جملهٔ جهان ٠ سلطنت واستیلای ظاهری بروٴسای باطل نیز داده شد ٠ لهذا درامر دین خویش بابصیرت وهوشیاری باش ٠ واهل تلبیس رابشناس ٠ وتدبر وتعمق در کاردین وامر بازکشت بسوی رب العالمین بکن ٠ وبرخدای اعتماد بسیار این تن خاکی را زبونی ده ٠ دل خویش را که جایکاه خدااست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾
﴿ کعبهٔ حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته رافراموش نکن * که درامر دین بی راهنمای وراهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید . واین راه باریک را دراین شب ظلمانی تاریک بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد . واین همه زنك آلایش وکدورات عالم ناسوت را بی واسطهٔ شفاعت شفیعی ازآیینهٔ دل خویش نتوانی زدود . وتاباطواف خانهٔ مربع الارکان دین مبین اسلام که درقرای مبارکهٔ الهیه است . بتوسط قرای ظاهره که سیرتودرآنها مقرر است فائزنکردی . خدارا زیارت نتوانی کرد . وبخطاب ﴿ سیروافیها لیالی وایاما آمنین ﴾ عامل نتوانی شد . وتادست ارادت بدامان پاکان نرسانی ازما بش جهسانت تباه کنند . وابالسه وشیاطین ترا کمراه سازند *

﴿ وزنوا بالقسطاس المستقیم ولاتبخسوا الناس ﴾
﴿ اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن راپایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنها است * والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وعلی المؤمنین المسلمین المسلمین الیهم والجارین علی منوالهم * ونتبرء الیهم من اعداء الدین . ومنکری آیات الله فی کل حین . والله حسبنا ونعم الوکیل . ونسئل الله حسن الخاتمة . وشفاعة محمد شفیع المذنبین . والحشر تحت لواء آل الله الطاهرین آمین *

واتفق الفراغ لمنشیها الحقیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
التبریزی بمحروسة قسطنطینیه . فی الیوم الثامن
والعشرین من شهرذی الحجة الحرام من شهور
سنة (١٢٨٧) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ والسلام ﴾

قدطبع فی دارالطباعة العامرة فی (١٢) جمادی الاولی من سنة (١٢٨٨)